

## نگاهی به ادب امروز امریکای لاتین

در حدود سال ۱۹۴۰، ادبیات امریکای لاتین به استقلال و کمال دست یافت. تا آن وقت حتی اصیل‌ترین نویسندگان عادتاً به نویسندگان نوآور اروپایی نظر داشتند، و شهرت‌شان، بستگی زیادی به تأیید منقدان پاریس یا مادرید داشت.

جدایی و اتروایی که در محافل کوچک ادبی بوئنوس-آیرس، مکزیکوسیتی و ریودوژانیرو بود - و این‌ها زیر نفوذ مستی منتقد قرار داشتند - سبب شده بود که مردم امریکای لاتین برای استعداد های دست دوم اروپایی، احترامی غیر معمول قائل باشند و در همان زمان با آنچه از آن خودشان بود سخت بی‌مهری می‌شد و از یاد می‌رفت.

به خاطر نداشتن اعتماد به خود و نبودن خوانندگان علاقه‌مند، داستان‌نویسان و شاعران یا به دنبال یک دوره تجربه‌ی خسته‌کننده رفتند و یا خود و وضعشان را در نوشته‌های طولانی بیان کردند.

وینسنت هوبدبرو : (Vincente Huidobro) شاعر اهل شیلی و نخستین داستان‌نویس‌های مکزیکی انقلاب : ماریو آزولا (Mario Azoula) مارتین گازمن (Martin Guzman) نمونه‌های این

دو گروه افراطی اند ادراک تازه‌ی استقلال جنبش و تنوعی در بسیاری از شعرها و داستان‌ها پدید آورد. پس از آخرین ربع قرن نویسندگان جوان جنوب ریوگرانده، هشیارانه کارشان را پی گرفتند، روی سخن آنان مردم فرهیخته طبقه متوسط میهنشان بود. شکست جمهوری اسپانیایی دو اثر سودمند بر جمهوری‌های امریکایی گذاشت، این شکست تمامی حرمتی را که برای مادرید قائل بودند از بین برد، و نیز مهاجرت عده زیادی نویسنده و پژوهشگر، به زندگی فرهنگی امریکای مرکزی و جنوبی بسیار یاری کرد. پیروزی انقلاب مکزیک هم با نشان دادن امکانات یک لیبرالیسم بومی‌زاد که نه وابسته به مارکسیسم بود و نه به حکومت سرمایه‌داران بانکی، روشنفکران تمام این سرزمین‌ها را بر سرشور آورد و رخدادهای انقلاب کوبا این گرایش را استوار کرد؛ همچنین شش سال نبرد بر ضد هیتلر، کمک زیادی به کفایت خود امریکای لاتین کرد. اثر وای تحمیلی، نویسندگان را به چاره‌جویی و تدبیر به‌دور از یاری بیگانه، برانگیخت.

سفر به پاریس چه به شکل واقعی و چه در عالم خیال، ناممکن شده بود و مهم‌تر اینکه نویسندگان طبقه‌ی متوسط جواتر، از امکانات مادی حکومت، میراثی نبرده بودند و نمی‌توانستند به خارج سفر یا در آنجاها زندگی کنند. بعضی با استفاده از بورس‌های تحصیلی به ایالات متحده رفتند و با ستایش فراوان از نویسندگان امریکای شمالی بازگشتند، اما به همان نسبت «شیوه‌ی زندگانی امریکائی» به مذاقشان بی‌مزه آمده بود. همه چیز به رشد ناسیونالیسم امریکای مرکزی

و لاتین یاری کرد. که در ادب این سرزمین گسترده نمایان است.

دست‌کم درشش کشور جمهوری امریکای لاتین، ادبیات دارای استقلال است و نیرومند، و با اینهمه هر یک مستقل از دیگری است.

به سبب منع ارتباط فرهنگی، سدهای گمرکی و نبودن تجارت بین‌المللی کتاب، برای نویسندگان مکزیکی هیچ کاری دشوارتر از این نیست که آثار چاپ شده در بوئنوس آیرس، سانتیاگویا ریودوژانیرو، را کشف کنند و به عکس.

تعدادی از گروه‌های نیرومند ملی، اغلب در پایتخت‌های آزادتر و پیشرفته‌تر، به مهاجران کشورهای دیکتاتوری - جایی که از انتشار کتاب با سانسور و زور جلوگیری می‌شود - پناه می‌دهند.

تنها هنگامی که از فاصله‌ی لندن، پاریس یا نیویورک به امریکای لاتین نظر می‌اندازند، آن را یک واحد می‌بینند و از آن دیدگاه، حتی چهره‌های ملی توانا هم خارج از این واحد قرار می‌گیرند.

رنالیسم سخت سیاه قلمی شده‌ای که در داستانهای کوتاه نویسندگان اورگوئه، مثل اونه‌تی (J.C. Onetti) و ماریوبنده‌تی (Mario Benedetti) نشان داده شده، آشکارا با داستان‌های خیالی متافیزیکی نویسندگان آرژانتینی - که خورخه لوئیس بورخس و جولینو کورتازان، دوسیمای مشهورش هستند - دارند.

شاعران نوپرداز برزیلی مثل خوائو گابریل (João Cabral) و دروموند آندره آده (Drummond Aadradi) به شاعران انگلیسی نسل‌تی. اس. الیوت و بعد از او، چیزهایی مدیون‌اند، در-

حالی که مکزیکی‌ها، وابستگی بیشتری با فرانسه نشان می‌دهند. و نفوذ بزرگترین شاعر مدرن تمامی دنیای نو یعنی: سزار واله خو همه جادر میان نسل سورآلیست نو، چشمگیر است. شش چهره‌ی بزرگ ماندگار که در دهه‌ی ۱۹۴۰ نام‌آور شدند و هنوز نفوذ گسترده‌ای دارند: دروموند آندرواده، ریکارد و مولیناری، پابلو نرودا، بورخس، کارلوس پلیسرو اکتاوپوپاژ، واله خو که در ۱۹۳۸ درگذشت از بزرگترین و امروزی‌ترین شاعران امریکای لاتین هستند.

واله‌خو، نخستین شاعری است که شعرش تجربه‌ی زندگی مشقت‌بار مردم امریکای لاتین را بازگو می‌کند؛ زبانی که با تکیه بر گویش‌های بومی پروپایی، خام است می‌سراید. مهاجرت به اروپا او را برج عاج نشین نکرد.

در واقع او بعضی از بهترین نویسندگان جوان اسپانیای فرانکو، را «امریکائیزه» کرد. مجموعه‌ی شعر او مدت‌ها در اسپانیا، از کتاب‌های ممنوع بود.

چشم‌انداز شعر امریکای لاتین، در ذات خود فراواقع‌گر (سوررئال) است. جلگه‌ی پهناور و بی‌مرز مولیناری، جنگل تودرتوی پلیسرو، و قله‌های شامخ نرودا، مناظری رویائی دارند.

فرخ نمیمی

## شعر آمریکای لاتین

ترجمه فیروز شیروانلو

اگوادور

خورخه کاره‌را آندراده

خورخه کاره‌را آندراده، به‌سال ۱۹۰۳ در لیتو واقع در اکوادور متولد شد. [وی عضو وزارت خارجه اکوادور است و به عنوان سفیر کشورش به اکثر نقاط جهان سفر کرده است.] آندراده از برجسته‌ترین شعرای آمریکای لاتین بشمار می‌آید. از وی کتاب‌هایی به چاپ رسیده است. «گزیده‌ی اشعار» وی، به برگردان انگلیسی، از طرف انتشارات دانشگاه دولتی نیویورک به چاپ رسیده است.

قیام

(۱)

نیاکان‌مان پیشاپیش می‌رفتند  
به راه روشنی دم‌افزای سپیده  
به جستجو  
گام‌هاشان سنگین‌بار از یادها

هشتصد اراده‌ی مصمم، هشتصد .  
 زمین طبلی بود  
 پژواک مکرر سندان‌های مارا  
 زمین به جامه‌ی پارکی  
 تن‌گزیده از پرچین‌های نگاهبان  
 شما زندانی چهارتنید  
 تا به غایت آبی افق.

مادر دل‌نبض‌بذر آزادی داشتیم.

و زمین را  
 که سینه‌سینه گیاه بود.  
 پاره فریادهایمان  
 بر بالنده‌ترین میله‌ی آسمان در اهتزاز بود.

با کرده‌های خونین‌شان  
 سپاهیان،

سبزی خاموش کشتگاهان را برآشفتنند.

در سایه، خیزان پیش آمدند  
 وردیفی از دندان‌های تیز  
 برق یراق‌هاشان رامی‌جوید.

چشم‌های راهبان دشتستان‌ها  
 گذارشان را دیدند  
 بالوله‌های سیاه تفنگ‌هاشان.

مادر پناه گندم‌های پیش رفتیم  
 باردای نوربردوش  
 ومهر حکمی از خاک  
 بر پیشانی

(۲)

سپاه بود و سپاه  
 و هدف‌گیری  
 به رنگ‌های بیرنگ روستا.

انبوه دیواره‌های دود:  
 گودالی دهان باز کرده در روز  
 از افق مارا کشتند،  
 با پراکندن اختران سربی رنگ.  
 هم‌زمان!

تفنگ‌ها به چشم‌مرگ به ما می‌نگرند.

دنیا در شقیقه‌ها مان می‌تپد  
 ترس مرگ در گلو گاهایمان نعره می‌زند.

باید از میان سکوت گذشت  
 در زیر خیمه‌ی مخطط از آتش‌های مرگبار.

هشتصد تن از کوهستان سرازیر شدیم  
 \_ با شمارش پدرانمان، مادرانمان  
 و کودکان سربه‌زیر

واینک

به تقریب جمله درخاک آرمیده‌اند.

ما بنر در دل داشتیم،

نبض آزادی‌را،

زمین از پرچین‌های نگاهبان به همه افتاد

خنیا در کرانه‌های بادمحور شد

توپ پیام ما را از هم پاشید.

مدفون در همسایگی آسمان

مردگانمان خفته‌اند،

وبوی خوش گلبوته‌ی افلاکی

جاری‌ست از سینه‌شان

و دیهیمی از عرق بر تارک جبینشان.

محکوم

من بذر علف‌های هرزه را نکاشتم

که باغ‌ها را فرامی‌گیرد.

من آن یوز شراره‌ها،

ستون‌های درفده‌ی کشتارگر را

رها نکردم.

سو گندمی خورم!

من کسی نیستم

که گندمزارها را نابود می‌کند.

من آن نبودم که شفق را

خونین آفرید.

من او نیستم

سایه‌ام را به دیوار مران

من شایسته‌ی بذر سربی مرگ نیستم؛

من،

بذرافشان زندگی،

من شما را دوست داشتم -

نابودگران بی‌گناه،

که خود از قربانیانید

و مرا شریف‌ترین پاره‌ی خود می‌دانید.

شیلی

پابلو نرودا :

نرودا سال ۱۹۰۴ در پاررال واقع در شیلی به دنیا آمد. در ۱۹۲۰ برای تحصیل به سانتیاگو (شیلی) رفت و نخستین کتابش را به سال ۱۹۲۱ منتشر کرد. آثار نخستین او گرایش‌های رمانتیک و «فراواقع‌گرا» داشت.

وی در وزارت امور خارجه کشورش خدمت می‌کرد و یکبار نیز به مقام سناتوری رسید، لکن به علت مخالفت با

حکومت خودکامه ناگزیر از اختفا شد. به هنگام جنگ‌های داخلی اسپانیا اشعارش شدیداً تحت تاثیر رویدادهای سیاسی قرار گرفت. از این تاریخ به بعد وی اشعارش را فعالیتی خاص برای سرآمدن نمی‌دانست، بل معتقد بود که شعر بیان همبستگی انسانی خطاب به «عامه‌ی مردم» است. نوادا آثار بسیاری منتشر کرد و در سال ۱۹۷۱ موفق به دریافت جایزه نوبل شد. به هنگام حکومت آئنده از ۱۹۷۰ تا ۱۹۷۳ سفیر دولت آئنده در پاریس بود درست همزمان با کودتای نظامیان علیه حکومت آئنده حکومت کودتا اعلام کرد که وی در اثر بیماری در گذشته است. مرگ او همچنان در محاق ابهام مانده است.

### رخدیدی بر صخره

آه آری،  
من او را می‌شناختم،  
سال‌ها با او سر کردم،  
بازات زرین و سنگی او،  
انسانی بود، خسته بود.  
در «پاراگوئه» پدر و مادرش را ترك گفت،  
پسرانش، عموزاده‌هایش،  
نودامادهایش  
خانه‌اش، مرغانش،  
و کتاب‌های نیمه‌باز را.

او را دم‌در خواندند.  
آنگاه که در باز کرد،  
گرمگان گرفتندش،  
و آنقدر زدندش  
که به غثیان خون درآمد  
در سرزمین فرانسه، در دانمارک،  
در اسپانیا، در ایتالیا، به گرد همه جا -  
و این گونه بود که مرد  
ومن از دیدن چهره‌اش بازماندم،  
واز شنیدن سکوت ژرفش بازماندم،  
پس آنگاه، در شبی توفانی،  
که برف می‌گستراند  
قبایبی نرم بر کوهستان‌ها  
آنجا، در دوردست،  
نگریستم و رفیقم آنجا بود - سوار بر اسب.  
چهره‌اش در آمده به قالب سنگ  
نیمرخش بی‌اعتنا به هوای سرکش،  
باد در بینی‌اش می‌پیچید  
مویه این محبوس را  
در آنجا بود که تبعید به زمین آمد.  
در آمده به قالب سنگ -  
او در سرزمینش زندگی می‌کند.

## شیلی

راکل خودروسکی:

خودروسکی در سال ۱۹۳۵ در شیلی متولد شد. این شاعره دارای آثار متعدد است و نخستین اثرش در سال ۱۹۶۰ به چاپ رسید. خودروسکی جلای وطن کرده، و اینک در کشور پرو زندگی می‌کند.

## صورتك سروش غیب در معبد باستانی

آنگاه که شعر نتواند بکار آید  
برای دگر گونی جهان،  
آنگاه باید دگر گون کرد  
آنچه را که شعر گویند.  
من خود باز می‌خوانم شعرهایم را  
نه بیتی می‌یابم در خور باز گفتنشان  
ونه عبارتی برای دگر گونی زندگی.  
چند واژه‌ی مشکوک  
که ناتوان انداز بیان مفاهیمشان  
زبانمان فراموش کرده‌است  
امثله‌ی مقدس پرندگان و خدارا.  
کسی دیگر نمی‌بالد در سکوت.  
اینک زمانه‌ی سنت تقلیدست از قهرمانان  
که نان آور تاریخمانند.

بت‌هایی که مرگ سپهر را فرا می‌خوانند  
و ماده‌انمان را پر می‌کنیم از ماهی‌های دودی  
از میوه‌های کاغذی  
که کم‌دی هر روزه را تکرار می‌کنند  
بر صحنه‌های پلاستیکی  
که مازوزه می‌کشیم در برابر آن  
از برای بازیگرانی که در یوزگان خوشبختی‌اند.  
این چنین نبوده است ...

ما این چنین نبودیم  
کیست در میان ما که اینک بتواند  
صورتك‌های قیمتی را با بوی پوچی‌شان درهم بشکند؟  
خدایان گذشته، عشاق پیشین و آفرینندگان را  
که زمانی جاندارانی کامل بودند.  
و اینک ما از برای اینان  
در مدارك، بر چسب‌ها و رخدیسه‌های رسمی غرقه‌ایم،  
و عبارت «قدیمی» همگانی می‌شود.  
کجا هستند مردان هنگامه‌انگیز  
که پریان دریایی کهن را آفریدند؟  
امروز که همه چیز را به دقت می‌سنجند  
بافواصل، وزن‌ها، حرارت‌ها، نبض‌ها،  
امروز که عناصر ستارگان را طبقه‌بندی کرده‌اند  
و شکل سیاره‌ها را مشخص،  
و تسلیم قوانینی که بی‌سامانی‌شان را نظام می‌بخشد  
هیچکس، هیچکس نمی‌تواند  
سر منزل مقصود را در سپهر تعیین کند.

زیرا که انسان اهل خاک نیست  
بلروح.

مادر این منزلگه خاکی روزهای عاریتی را می گذرانیم  
مسافرانیم در مرده ریگ خاکی  
چونان خاطره‌ی نژادی توانمند و برافتاده  
بشریت ، این عجزه هزارستان می گذرد  
به پوستینه‌ی دشمنانش .

یک‌خاندان ، و سرنوشتش گونه‌گونی بیکران هستی .  
در اینجا مابه گرد خورشید می گردیم  
که جانش را در گذر سال‌ها می‌دوشیم .  
ناتوان از سر کردن با واقعیت  
انباشته از احتراقی همگانی  
پس از زیانمندی

پس از عمری جان کندن  
به آسودگی نشسته‌ایم در سفر به گرده‌ماه  
آرمیده، تهی ، مغزهایی خشکیده چون شن  
به عنایت عجایب فنون  
اندام‌هایی که به هنگام صلح ساخته‌اند برایمان  
بدون انگشت، باشماره‌یی برگردنمان  
تا ابد طبقه‌بندی.

این چنین است  
در یک روز زیبا

چشم انداز من  
در موزه‌ی بزرگ جهان  
که خونس جز آب نیست.

## ونزوئلا

### آنجل میگل کره‌مل

کره‌مل از بهترین شعرای  
ونزوئلا بشمار می‌آید . وی در خدمت  
وزارت خارجه و رایزن کشورش در  
اسپانیا بود. اشعارش تحت تاثیر رافال  
آلبرتی ولورکا است. وی بنیان‌گذار مکتب  
ادبی به‌نام «وی پرنس» در ونزوئلاست  
این مکتب شعری جدید ادبیات این کشور  
اثر گذار بوده است.

### بیانیهٔ سرباز ...

بدانید این را .  
گلوله‌ها شلیک شده در دهان مردگان فراموش می‌میرند.  
من این را دیده‌ام.  
من تفنگ‌های مدفون را نیز دیده‌ام،  
که از بارش باران،  
در ظلمت دود می‌رویند  
و شکوفه می‌زنند،  
ولک‌لک‌ها لانه می‌سازند  
میان شاخه‌های سرنیزه.

بدانید این را.  
من به اندیشه‌هایی پی برده‌ام  
ورازهایی



يك پا در زیر جمجمه های تهی  
\_ آنجا که مانداب هنوز

نقش سیاه آسمان روزی رفته را تصویر می کند.

بدانید این را.

من آهنگ خنیاگران سینه ها را شنیده ام

که چونان رزمناو ها منفجر می شوند ،

من بادبان پلک ها برافراشته ام

\_ سپید از رنج \_

دستانم را

به نم آب های تلخ دریا های لاهوتی آغشته ام

آبادان ، از ناخدا های ملکوتی .

بدانید این را .

من می شناسم

سرمای آن دستان به هم فشرده را

که سنگ گوری می جوید

در معدن بامدادان

و چلیپایی در پرواز هر پرستو

بدانید این را .

من آویختن به خاطره را می شناسم

و گزیدنش را بالبان تر کیده :

برای خواندن نام خویشتم

در سکوت یارانی

که نتوانند پاسخ داد  
یا شناخت

بدانید این را .

من لب های زخم های مرگبار را شنیده ام

که مادرم ... ،

عزیزم ... ،

پسرم ... می گویند

در زره پوش سکون شب ،

و در سینه ام می توانم پیایی بنوشم

آب ساکن سکوت را

بدانید این را .

من زمین را خورده ام به آنجا که افتاده ام

چنان که گویی قوتی بود

از انگبین ازلی جهان

و من روزها را شماره کرده ام

و شب های ماه بی اعتنا را \_

بر تقویم زخم هایم

بدانید این را .

من می دانم چگونه است

صفیر تیر

که بر تن یاری مرده می نشیند ،

و باد چه می گوید

آنگاه که چنگ سیم‌های خاردار را می‌نوازد...

بدانید این‌را، یاران و از آن بگذرید .  
از آن بگذرید، از آن بگذرید، از آن بگذرید.

من بازخواهم گشت با آنان  
من بازخواهم گشت با زندگی،  
جانی که در بادست‌مرا خواهد آورد  
یا نوباد سازها:

مویده‌ها و نفرین‌ها مرا خواهد آورد،  
و بر سر کوی‌ها و گذرها

و خواهدم داشت...:

اما هرگز از من نپرسید .  
این رازی‌ست، یاران.  
یک‌راز!

بدانید این‌را.

### کوبا

روبرتو فرناندز رتامار

وی در سال ۱۹۳۰ در هاوانا ،  
کوبا متولد شد و در کوبا، پاریس، لندن  
به تحصیل پرداخت. روبرتو فرناندز  
رتامار هم در کشور خودش و هم در ایالات  
متحده به تدریس پرداخته است. از زمان

انقلاب کوبا نقش عمده‌یی در زندگی  
فکری کشورش برعهده داشته است.  
وی همچنین سردبیر مجله‌ی « خانه‌ی  
آمریکا » است. رتامار آثاری در زمینه‌ی  
نقد ادبی نیز دارد.

### آتش

همچنان که در کنار دریا می‌سوزی  
آتش

همچنان که برج زنده‌ات را می‌افرازی  
تابان و واقعی  
آتش

همچنان که به سان یک درخت می‌روی  
در شب حتی  
و شب از آن نورانی می‌شود  
آتش

عشق زنده خواهد ماند  
زنده خواهد ماند

معنا خواهد داشت زندگی  
آتش‌ما

این پرنده  
جاودانه

شناور بر تلخواری ژرفناهای دریا

## شعاری از شاعران : سنگ را به حال خود بگذارید

شعاری از شاعران: سنگ را  
 به حال خود بگذارید، نخواهد رویید ،  
 برای درختان بکوشید، که راه فرار می جویند  
 - راه بالندگی تا به آسمان را.  
 و در آنجا نام هایشان را می نگارند به شکوه مندی  
 چونان لوحه های شعار بر خورشید  
 اما درختان همچنان صخره خواهند شد  
 آنگاه که خاکسترند یا اثاث منزل،  
 وقتی می خوریم، یا می خوابیم ،  
 یا می میریم، در میان لاشه های رنگ خورده درختان ،  
 و همواره سنگی هست  
 در جایی ، نشسته،  
 نه بزرگتر  
 نه کوچکتر، که هنوز  
 بر پهنه ی دماغه ی سیاه آبی اش  
 نشان چند نویسه ی وحشی را با خود دارد.  
 چند حرف معدوم  
 از کسی که مدت ها پیش  
 در یک بعد از ظهر ، بر آن نگاشته بود،  
 با خنده، بارو یا ، با یادها،

## برزیل

خواو کابرا ل دوملوتو:

وی به سال ۱۹۲۰ در برزیل متولد شد.  
 کابرا ل دوملوتو در شمار مهمترین  
 شعرای نسل برزیل است بشمار می آید که  
 در سال ۱۹۵۴ ، به همراه دیگر شاعران در  
 صدد برآمد تا سدی را که شعر را از مردم  
 جدا می کرد بشکند. در همین سال در  
 «همایش جهانی نویسندگان» که در  
 ساوپولو (برزیل) برگزار شده بود شرکت  
 کرد و موفق بدریافت جایزه ی «خوزه  
 ده آنکی اتا» شد.

## هوای روزانه

در هوای روزانه  
 سایه پرتقال را می خورد  
 پرتقال خود را به رود می افکند  
 رود نیست، دریاست  
 که از چشم من جاری ست.

در هوای روزانه  
 که زاده ی ساعت ست  
 دست ها را می بینم نه کلمه ها را،  
 در دیر گاه شب آن زن به خوابم می گذرد  
 آن زن و آن ماهی را دارم.

در هوای روزانه

در خانه، در یار افراموش می کنم

یاد گذشته را گم می کنم

به عبث خودم را می کشم

در هوای روزانه

### شعر و آب

صدای روان شعر

به جنایت می خواند

به تپانچه.

بامن از جزیره هایی سخن می گویند

که حتی رویا را [به آن جزیره ها]

توان رسیدن نیست.

کتاب گشاده بر زانوانم

باد در خم موهایم

به دریا می نگریم.

حدیث آب

باز می گذرند دگر بار

دریاد.

### آرژانتین

سیلوینا او کامپو :

سیلوینا او کامپو در بوینوس آیرس، آرژانتین، متولد شد. این شاعر، داستان های کوتاه و نمایشنامه نیز می نویسد و از نقاشان شناخته شده کشورش بشمار می آید. سیلوینا تا کنون به دریافت جوایز بسیاری موفق شده است. در سال ۱۹۶۶ به همراه همسرش «آدولنویو کاسارس» و «خورخه لویس بورخس» شاعر نامدار آرژانتینی به انتشاریک جنگ ادبی پرداخت.

نوشته یی که قایل در چشم هاییل می خواند

دو برادر بودیم ما نخست

من نخستین انسانی بودم که مرد،

و تو،

نخستین بودی در برادر کشی.

تا بستان ها خواهند گذشت.

پنهان از نگاه ها،

ماه در راهش،

رو به تهلیل خواهد رفت

اما یادمن در تو هر گز .

باستاره‌یی که در آسمان منزل دارد پیوند خواهم خورد

و همواره در پی تو خواهم گشت-

مجسم در برابر چشمانت.

و خواب پرده‌یی نخواهد کشید

بر تصویر چهره‌ام-

که سرشار کروی‌ها و آکنده از عشق است

چونان حشره‌یی سبز ترسان

که گریزان بازمی‌گردد.

چون خطایی ماندگار،

افعی چنبره زده‌یی در میان علف‌ها

تو مرا در آنجا خواهی دید

پنهان از دیگران .

نخستین کابوس‌ها در جهان خواهم بود.

از شیر نخواهی هر اسیدن

- و نیز از بلاها -

نه از خستگی سرگردانیت ،

نه از توفان ، نه از کسوف و خسوف‌های سخت،

نه از مادرمان که همواره به من آموخت

راه ترسیم بیضی را با شاخه‌ها.

فقط از من خواهی ترسید،

با نفرت .

## نیکاراگوئه

### ارنستو کاردنال

ارنستو کاردنال به سال ۱۹۲۵ در نیکاراگوئه متولد شد و در مکزیک و ایالات متحده در رشته الهیات به تحصیل پرداخت. وی همراه با گروهی از شاعران، جمعیتی را در یکی از جزایر نیکاراگوئه بنیان نهاده است. اشعار وی با آنکه رنگ مذهبی دارد. بطور عمده معطوف با مسایل اجتماعی، به ویژه علیه خاندان سوموزاکه با خود کامگی سال‌های دراز بر نیکاراگوئه حکومت می‌کردند.

### زبور ۵

گوش فراده ، پرورد گارا

مویه‌ام را بنگر

و عنایتی کن به اعتراضم

که تو نه یار خود کامگانی

و نه پیر و سیاست‌هاشان

و نه دستخوش تبلیغ‌هاشان

و نه از آن محفل راهزنانی،

که نه راستی باشد در سخنان‌شان

و نه در بیان نامه‌هاشان.

## پرو

سزار والهخو:

سزار والهخو به سال ۱۸۹۲ در کشور پرو متولد شد. پس از سفر به تروخیلو به دلایل سیاسی زندانی شد. نخستین کتابش را بنام «منادیان سیاه»، در سال ۱۹۱۸ منتشر کرد. کتاب بعدی وی در سال ۱۹۲۲ به نام تریلس منتشر شد. این اثر بازتاب درگذشت مادر و برادر و بیدادهایی بود که بروی رفته بود. در سال ۱۹۲۳ به فرانسه تبعید شد و پس از مدتی به علت سیاسی از این کشور اخراج شد و به اسپانیا رفت. در این زمان «اشعار انسانی» را سرود. وی از شاعرانی است که اشعار بسیاری درباره‌ی جنگ‌های داخلی اسپانیا و به‌خواخواهی جمهوری خواهان سروده است. والهخو در سال ۱۹۳۸ پیش از پایان جنگ‌های داخلی اسپانیا درگذشت.

## با انگشت سیابه برباد...

با انگشت سیابه برباد می نوشت:

«زنده باد یاران، پدر و خاس!»

پسر «میراندا دل ابرو»، پدر و یک مرد،

همسر و یک مرد، کارگر راه آهن و یک مرد،

پدر - اما حتی پیش از یک مرد - پدر و مرگ تو آمانش.

برگی کاغذ باد آورده -

در گفته‌هایشان سخن می‌رانند از صلح  
آنگاه که می‌افزایند بر جنگ افزارهایشان  
و در خفا تدارک می‌بینند جنگ را

فرستنده‌هایشان و لوله می‌اندازد در دل شب  
و میزهایشان آکنده است از مقاصد جنایت کارانه  
اما تو مرا برهان از نقشه‌هایشان.

از دهانه‌ی مسلسل‌هایشان سخن می‌گویند  
وزبان برایشان سر نیزه‌هایشان ...  
به کیفرشان رسان، پروردگارا  
ناکام بگذار سیاست‌هایشان را  
درهم ریز یادداشت‌هایشان را

بازدار از برنامه‌شان

به هنگام اعلام خطر

بامن باش

مرا به روز بمباران در پناه گیر

رحمت آور

بر آنکه نه باورد دارد دروغ پیام‌های

تجاری‌شان را

ونه به مبارزه‌های تبلیغاتی‌شان و نه مبارزه‌های  
سیاسی‌شان را

از مهر در برش گیر

چونان که با تانک‌های زره‌پوش.

کشتندش (و این بر راستی اتفاق افتاد!) -  
 سرشار از گوشت و خون،  
 همه‌ی یاران را بی‌درنگ خبر کنید!  
 قطعه چوبی که بر آن تیر آهنی آویخت،  
 از سرتابه پا کشتندش!  
 دریک آن هم پدر و هم روخاس را کشتند!

بگذارید تا زنده بمانند  
 چونان لاشخوران  
 از احشاء پدر و  
 و روخاس، قهرمان و شهید!

پس از مرگش، به هنگام جستجو  
 به شگفتی یافتند کالبدش را  
 چندان عظیم  
 که تواند روح جهانی را در بر گرفت،  
 و در جیبش قاشقی خالی.

پدر و دوست می‌داشت  
 تا با خانواده‌اش غذا بخورد  
 و به صفا سفره بیاراید  
 چون هر کس دیگر زندگی کند،  
 و آن قاشق را همواره در جیب تنپوش داشت،  
 - چه خواب چه بیدار -  
 همواره آن قاشق همیشگی را  
 با معنای نمادینش.

یاران را بیدرنگ خبر کنید!  
 بگذارید جاودانه به این قاشق تعظیم کنند!  
 کشتندش، به زور کشتندش،  
 پدر و را، روخاس را  
 کارگر را، مرد را  
 او را که زمانی کودکی خرد بود،  
 و به آسمان می‌نگریست،  
 و سپس بزرگ شد پیشرو،  
 پیکارگر در هر یاخته‌ی تنش -  
 با آری و نه گفتن‌هایش،  
 تردیدهایش، گرسنگی‌هایش و صراحتش.

کشتندش به ترفند  
 میان گیسوان همسرش «خوانا واسگس»،  
 در دم آتش، در سال گلوله،  
 درست در دم باز شدن چشمش بر جهان.

پدر و روخاس پس از مرگ،  
 نیم‌خیز شد،  
 بوسه‌زد بر نعش کش خونینش،  
 برای اسپانیا گریست،  
 و باز گشت تا باز بنویسد با انگشتش بر باد:  
 «زنده باد یاران! پدر و روخاس!»  
 کالبدش اینک در بردارد همه دنیا را.

## مکزیک

اوکتاویوپاز:

اوکتاویوپاز به سال ۱۹۱۴ در  
مکزیک متولد شد و تا سال ۱۹۶۸ که به  
عنوان اعتراض به کشتار دانشجویان، از  
مقام خود استعفا داد در خدمت وزارت  
امور خارجه بود. پاز در سال ۱۹۶۳  
موفق به دریافت جایزه جهانی شعر شد.  
وی در سال ۱۹۳۷ به اسپانیا رفت و در  
جنگ‌های داخلی در شمار هواخواهان  
نیروهای جمهوریخواه بود. وی صاحب  
آثار متعددی در زمینه‌ی شعر، نقد ادبی،  
داستان و نمایشنامه و جنگ ادبی است.

## شراره‌ی سخن

در شعری خواندم که:  
سخن گفتن قدسی است .  
اما خدایان سخن نمی‌گویند :  
هنگامی که انسان‌ها درگیر سخن گفتن‌اند  
دنیاها را می‌آفرینند و می‌شکنند.  
بازی‌ئی هولناک برآه می‌اندازند  
بی‌ادای کلمه‌یی.  
روح هبوط می‌کند  
زبان‌ها را می‌گشاید  
اما کلمه‌ها را ادا نمی‌کند:

شعر آمریکای لاتین

از آتش می‌گوید.

زبان

افروخته به نور خدا

رسالتی می‌شود

از شراره‌ها

وستونی ازدود

و فروریختن

هجا‌هایی سوخته:

خاکستری معنی

سخن انسان

دختر مرگ‌ست.

ما سخن می‌گوییم چون فنا می‌پذیریم.

کلمه‌ها سال‌ها هستند، نه نشانه‌ها .

نام‌هایی را بیان می‌کنند که قصد ماست

اما زمان راهم بیان می‌کنند ،

که همان ما هستیم

زیرا که ما نام‌های زمانیم.

مردگان نمی‌شنوند،

اما همان‌را می‌گویند

که زندگان می‌گویند،

زبان خانه‌ی همگان‌ست

که از لبه‌ی مغاک آویخته.

سخن گفتن انسانی‌ست.



اندر مقوله

## جست و جوی نخود در کاسه شله زرد!

احمد شاملو

اگر کسی می‌خواست به شیوه آقای علی‌اشرف صادقی درباره کاریک آهنگساز (مثلاً باخ) نظر دهد چنین می‌نوشت:

«نگاهی به نوشته‌های باخ نشان می‌دهد که نت‌پردازی بخش وسیعی از آنها را به خود اختصاص داده، به‌طوری که گاه چندین صفحه متوالی حاوی نت است. این نکته بیشتر زمانی ملال‌آور می‌شود که مؤلف درصداست و آریاسیون‌های مختلف یک تم را به دست دهد.»

در واقع آقای صادقی در مورد کار کسی که به گردآوری و مطالعه فرهنگ توده (واژآن جمله ضرب‌المثل‌ها) جست و جو و تحقیق وریشه‌یابی آنها پرداخته است نوشته‌اند: «نگاهی به همان جلد اول کتاب نشان می‌دهد که ضرب‌المثل‌ها بخش وسیعی از آن را به خود اختصاص داده‌اند (کذا)، به‌طوری که گاه چندین صفحه متوالی حاوی ضرب‌المثل‌های مشتق از یک اصطلاح (?) است. این نکته بیشتر زمانی ملال‌آور می‌گردد که مؤلف درصدد است منشاء و شأن ترول یک مثل را به دست دهد.»

به این ترتیب آقای صادقی با خواندن کتابی که هدفش (ضمناً) «گردآوری ضرب‌المثل‌ها و یافتن منشاء و شأن ترول آنها» است یک‌بار خود را مجروح کرده‌اند و آنگاه با نوشتن نقدی بر آن یک بار هم پوسته روی جراحی‌شان را کنده‌اند. البته من قول نمی‌دهم در مجلدات آتی کتاب کوچک (که به هر حال غیبتش جاودانه نخواهد بود) محض رعایت حال ایشان به مباحثی در زمینه دامپزشکی یا جوراب بافی یا مرغداری بپردازم.

وقتی که انسان کرسی را با میز غذاخوری عوضی بگیرد به ناچار از کلفتی لحاف کرسی هم که لابد به عقیده او می‌بایست رومیزی ظریفی باشد به حیرت درمی‌آید. آقای صادقی با روحیه تستی خوانی، نخست کلمه فرهنگ را که در عنوان فرعی کتاب آمده به معنی محدود لغت‌نامه گرفته‌اند و نه به معنای متوسع معارف یا آنسیکلوپدی، و آنگاه «تنها به نقدروش تدوین آن به عنوان فرهنگ (= لغت‌نامه)» برخاسته‌اند حال آن که خود در چند سطر بالاتر تأیید کرده‌اند «ازده دوازده موضوعی که مؤلف در مقدمه جزء مباحث اصلی کتاب خود ذکر کرده تنها دوسه عنوان جنبه لغوی دارد». حالا این که چرا علی‌رغم این حقیقت دوپارا به یک کفش باید کرد که «این کتاب اساساً یک فرهنگ (= لغت‌نامه) است» موضوعی است مربوط به خود ایشان. شاید یک بنده دنده پهن خداهم قضیه را از آن طرف نگاه کند و جد کند که خیر، این کتاب مجموعه‌ئی است از قصه و ضرب‌المثل و مطلقاً نمی‌بایست اصطلاحات و باورها با آن درآمیخته می‌شد.

من از ایرادات آقای صادقی واز یکی دو نکته‌ئی که در بحث خود عنوان کرده‌اند به این نتیجه فجیعه رسیده‌ام که ایشان مقدمه کتاب را، به رسم همه فضل، البته «نگاهی کرده‌اند» ولی بدان صورت که بایسته منتقدان است نخوانده‌اند. که اگر خوانده بودند دست کم تفاوت محور و خاستگاه و ماده و مدخل که انگیزه بخش اصلی ایرادات ایشان است، و نیز چگونگی شگرد تدوین مجموعه (که کتاب را به نداشتن آن متهم کرده‌اند) برای‌شان حل می‌شد.

نوشته‌اند «این طرز وارد کردن ترکیبات در فرهنگ (= لغت‌نامه!) موجب سردرگمی بی‌پایان مراجعه کننده می‌گردد» و این جمله نشان آن است که ایشان هم مثل بسیاری از آحاد امت، روش «به ترتیب قد» رامعتادند و آن، و فقط همان راشیوه مرضیه می‌دانند: دیفال (به معنی دیوار) را در حرف دال باید آورد و عبارت روم به دیفال را در حرف ر؛ و تنابنده‌ئی هم حق ندارد به این نظم سربازخانه‌ئی نادرست بگوید بالای چشم ابرو است. اما جالب اینجاست که بعد خودشان می‌نویسند «هیچ فرهنگ‌نویسی اصطلاح از کوره در رفتن را ذیل‌ادات از نمی‌آورد.» - ما که داعیه فرهنگ‌نویسی نداریم، ولسی کاش راهنمایی می‌فرمودید تا ما هم بایک دنیا تشکر یاد بگیریم و بفهمیم که این فرهنگ

نویس های بدذات از کوره در رفتن را کجای فرهنگ می‌آورند. ذیل رفتن؟ ذیل در رفتن؟ یا اصلاً از خیرش می‌گذرند؟

در طول مقاله چندبار کتاب کوچه به دو بخش فرهنگ رسمی و فرهنگ توده تقسیم شده و حتی کار این تقسیم‌بندی به نوشتن عباراتی از این دست کشیده است: «تورقی در کتاب کوچه به ویژه در قسمت های مربوط به فرهنگ توده...» و یا: «ماخذی که در کتاب آمده همه مربوط به مطالب فلکری است نه راجع به لغات و اصطلاحات» و یا: «کتاب حاوی مطالب فراوانی درباره دانش توده نیز هست.» (روح آن تذکره نویس ناکام شادباد که مرقوم فرموده بود: ابوالمجد غزدوانی شاعر بودی و شعر نیز می‌سرودی!)

فکر می‌کنم علت این تفکیک همانا برخورد آقای صادقی باشد با کلماتی که خاستگاه یا محور و به عبارت ساده‌تر «موضوع» قرار گرفته. مثلاً آب، آباد، آبستن، آبله، آتش و جزاینها... و چون به شگرد و شیوه تدوین مجموعه توجه نداشته‌اند گرفتار این توهم شده‌اند که «بنابراین، کتاب حاضر لغت‌نامه‌ئی است که در آن لغات و اصطلاحات توده نیز ضبط شده». حال آنکه اگر واقعاً توجه می‌کردند می‌دیدند که موضوع ساده است:

این کتاب «جامع فرهنگ توده» است، و فرهنگ توده مشتمل است بر باورها: آب مهریه حضرت فاطمه است.

آداب و رسوم: بزرگتر نباید قبل از کوچکتر آب بخورد.

آئین‌ها: ظرف آب را نباید میان سفره گذاشت.

خوابگزاری: آب را کد به خواب دیدن ارث بردن است.

بازی‌ها: آب‌اومد. - کدوم آب؟

چیستان‌ها: اون چیه که هرچی راه میره خسته نمیشه؟ - آب.

امثال و حکم: آب آب‌زا پیدای کنه، آدم آدمو.

جمله‌ها و عبارات کلیشه شده: آب روشنائی است.

دعاها: الهی تازنده است آب ناخوش از گلوش پائین نره!

نفرین‌ها: آلهی آب بدوه، نون بدوه، فلونی به دنبالش!

اکسپرسیون‌ها: انگاریک تشت آب سرد ریختند سرم...

تصنیف‌ها: عاشقم، پول ندارم، کوزه توبده آب بیارم...

تعبیرات مصدری: آفتابه آبکن کسی بودن.

ترکیبات: آب ایاز.

و کلی چیزهای دیگر چون ابیات و اشعار، اوراد و اذکار، گاهنامه، احکام،

و غیره...

خب. آدم بیکاری که بنده باشم آمده‌ام این‌ها همه را در حد توانائیم جمع کرده‌ام. اگر به گوش شنیده‌ام یادداشت کرده‌ام و اگر تو کتابی چیزی خوانده‌ام آن را جلدانویسی کرده‌ام.

نتیجه کار: یک انبار کاغذ: - و حالا می‌خواهم اینها را نظامی

بدهم و به چاپ برسانم

تنبلا نه‌ترین کار این است که هر بخش جداگانه چاپ شود: باورها جدا؛ و به‌طور موضوعی؛ مثلاً باورهای مربوط به آب، آبستنی، آتش، آخرالزمان، الی‌آخر؛ خوابگزاری ایضاً به‌طور موضوعی. بازی‌ها به نظم الفبائی؛ چیستان‌ها به‌صورت موضوعی؛ امثال و حکم به ترتیب الفبائی؛ و قس علی هذا.

ولی این ترتیب در عمل به اشکال برمی‌خورد، چون بسیاری از مواد مستقیماً به یکدیگر مربوط می‌شود. حاضرالذهن نیستم، حوصله جست‌وجو هم ندارم و در نتیجه نمی‌توانم نمونه‌ئی بدهم، اما بسیار هست که ضرب‌المثلی از باوری ریشه گرفته، و لازم است به هم مراجعه داده شود هرچند که برای آقای صادقی «ملال‌آور» باشد، تشت کسی از بام افتادن به معنی سخت‌رسوا و بی‌آبرو شدن است، ولی چرا جای تشت نگفته‌اند سطل یادیک؟ - در آئین‌ها هست که اگر دختر در شب عروسی بکر نبود شوهر حق دارد تشت مسی جهیزی او را از بالای بام به حیاط بیندازد تا همه کورو کچل‌های محله بفهمند. این آئین را مادر جای خود آورده‌ایم و تعبیر مصدری را به شماره آن ارجاع داده‌ایم. بز آوردن به معنی بد آوردن است ولی چرا جای بز از بره یا کره خر استفاده نمی‌کنند؟ اگر این تعبیر به قاب بازی احاله نشود ریشه‌اش به دست نمی‌آید؛ پس بازی هاهم لازم است. از این گذشته برای مطالعه فرهنگ توده باید همه مواد یکجا زیر چشم و دم دست باشد، خواه این مطالعه در زمینه خرافه‌شناسی صورت گیرد یا جامعه‌شناسی یا هر چیز شناسی دیگر... پس بنای کار را می‌گذارم بر:

الف- تفکیک برگه‌های دارای کلمه آب از کل برگه‌های موجود

ب- تفکیک این برگه‌ها به موضوعات مختلف: اگر بازی است ذیل بازی، اگر ضرب‌المثل یا کلمه حکمت است ذیل امثال و حکم، و اگر ترکیبی همچون «بی‌آبروگی» ساخته توده (و ضمناً قابل مطالعه در زمینه زبانشناسی) است

ذیل ترکیبات، و غیره و غیره....

ج- دادن نظم الفبائی به موادی که ذیل هر عنوان گردمی‌آید.

من به راستی در نمی‌یابم چگونه می‌توان مدعی شد که «طرح‌کار و هدف مؤلف دقیقاً روشن نیست»، و نمی‌دانم برای تنظیم این همه مواد چه طرح قابل قبول دیگری می‌شد در نظر گرفت. البته طبیعی است که این نظم، مراجعه کاهلانه به مجموعه را که موادش به ترتیب قد قرار نگرفته است مشکل می‌کند اما نظمی است دقیق و علمی؛ و به همین جهت برای سهولت مراجعه اشخاصی که قصد مطالعه علمی ندارند و فقط می‌خواهند بدانند مثلاً ریشه عبارت نور علی نور چیست و از کجا پیدایش شده فهرستی تنظیم می‌شود. (بس که علمی علمی کردم دارد به خودم هم مشتبه می‌شود که نکند از علما باشم)

نوشته‌اید «توضیح و شرح محور در مقدمه از قلم افتاده است.» که نه؛ من مطالب صفحات نه و ده را برای ایضاح آن کافی می‌دانم. اما نکته‌ئی که حتماً می‌بایست در مقدمه عنوان کرده باشم و به راستی از قلم افتاده این است که: در کتاب کوچک، به جهات مختلف، دستور بی‌دستور! اولاً توده مردم که زبان و اصطلاحات زنده خود را می‌سازد توجهی به دستور زبان و صرف و نحو ندارد و باریک شدن ما از این جنبه در زبان توده هم نخود در شله زرد جستن است. وقتی می‌گویند آب بردن، به تمام معنی کلمه فارغ از این گونه افاضات است که «آب فاعل فعل بردن است و بردن معنایی جز منتقل کردن ندارد و هر چیز دیگر مثل باد یا سیل را هم می‌توان به جای آن نشانند». ثانیاً اگر ما آب بردن یا باد بردن را که به قول شما آرشی جز «معنی معمولی» خود ندارد ضبط کرده‌ایم و مفاهیم معمولی دیگری از قبیل پائین آمدن یا بالا رفتن رانه، لابد سبب و علتی داشته‌است:

۱. آب بردن در مجموع چهار معنی دارد: غرق شدن و همراه آب رفتن\* عطش‌آور بودن\* هزینه برداشتن\* مقصودی در پس حرف یا اقدامی پنهان بودن. - این چهار معنی می‌باید روشن و از یکدیگر تفکیک شود.

۲. اگر معنی نخست (که به اصطلاح «معنی معمولی» آن است و ساخته توده هم نیست) در این مجموعه آمده از سر این ناگزیری بوده است که با همین معنی معمولی در چهار ترکیب و ضرب‌المثل مورد استفاده قرار گرفته. اگر فقط معانی سه‌گانه دیگر آب بردن می‌آمد و معنی نخست آن‌ها، آیا این توهم (نه لزوماً برای شمای فارسی‌زبان) پیش نمی‌آمد که این فعل در آن چهار ترکیب

و مثل ناچار دارای یکی از آن سه مفهوم دیگر است؟ و تازه، این چهار ماده که ربطی به آن سه مفهوم دیگر آب بردن ندارد ذیل کدام مدخل می‌بایست عرضه شود تا استثنا به ریش قاعده نخندد؟ - و اصلاً چرا شما ایرادتان را اساسی‌تر نگرفتید و از آنجا شروع نکردید که مدعی شوید کلمه آب را به دلیل این که بر ساخته توده نیست و جز خودش هم معنائی ندارد نمی‌بایست به مجموعه راه می‌دادیم؟ ولی نمی‌توان آب را که محور است حذف کرد، و همچنان که آب محور است آب بردن هم مدخلی است بر آن چهار ترکیب و ضرب‌المثل.

آب دادن نیز در معنی معمولیش مدخل هفت مثل و تعبیر مصدری است و در معنی دومش مدخل پنج تعبیر مصدری مختلف.

حالا شما می‌فرمائید به جای آب دادن می‌توان نان دادن، غذا دادن، دشنام دادن، شوهر دادن و هزار چیز دیگر گذاشت؟ اختیار با شماست. ولی لطفاً دستور و قواعد دستوری را به رخ زبانی نکشید که برو به از مصدرهای بر آب دادن و به آب دادن می‌اندازد و در کمال راحت و سلاست آب دادن را جای آنها به کار می‌برد: «طرف بندو آب داد.» «پته شو آب دادیم.» و دیارالبشری هم انگشت حیرت به منقار نمی‌گزد که چه گونه می‌توان بند را آبیاری یا پته کسی را سیراب کرد. و اما در باب کلمات و ترکیباتی که ساخته توده نیست ولی از آوردنشان ناگزیریم می‌شود تفحص کرد و دید از چه راه می‌توان آنها را مشخص کرد، و مثلاً با انتخاب نشانه‌ئی برای آنها کار فیصله پیدا می‌کند یا نه. (کارمان را زیاد کردید).

\*\*\*

پس از این کلیات می‌کوشم اشکالات را به ترتیبی که در مقاله آمده است روشن کنم:

ادعا شده است که مؤلف به هیچ روی مقصود خود را از عنوان «کتاب کوچه» روشن نکرده: «آیا منظور کلیه لغات و اصطلاحات فارسی معاصر است، یا محدودتر، و فقط لغات و اصطلاحات و تعبیرات عامیانه را شامل می‌شود؟ اگر معنی اخیر مراد است آیا لغات و اصطلاحاتی که در زمان‌های گذشته عامیانه تلقی می‌شده نیز مشمول مفهوم کوچه می‌گردند (کذا) و باید در کتاب ضبط شوند (کذا) یا نه؟ در این صورت تعریف کلمه عامیانه چیست و معیارهای عامیانه بودن يك کلمه یا اصطلاح کدام است؟»

تصور من این است که آقای صادقی خواسته‌اند مرا که گردنم از مو باریک‌تر است دست بیندازند.

بله، ما مفاهیم عامیانه‌ئی داریم که عمرشان درست دوهزار و پانصد سال است. مثلاً اصطلاحات دم‌پریده (به معنی گریز و حيله‌گر) و چپری (به معنی سریع و پرشتاب) از برخورد توده با سازمان پستی داریوش اول نشأت گرفته و به روزگار ما رسیده بی آن که به فرهنگ رسمی یا فرهنگ کتابت راه یابد. منظورم این است که می‌توان کلمه یا اصطلاح رایجی را پی‌گرفت و ریشه‌های آن را در دوهزار و پانصد سال پیش شناسائی کرد، اما شما را به خدا «اصطلاحاتی که در زمان‌های گذشته عامیانه تلقی می‌شده» هم شد حرف؟ ممکن است خود حضرت‌تان دست بالا کنید و دوسه‌تاز آن اصطلاحاتی را که در عهد بوق عامیانه تلقی می‌شده برای عبرت عابران و ناظران و ضبط در تاریخ فکاهیات عنوان بفرمائید؟ ممکن است خود جناب عالی محبت کنید و گزو معیاری برای تشخیص عامیانه بودن کلمه یا اصطلاحی در اختیار ما بگذارید؟ به عقیده من توقع تعریف کلمه «عامیانه» به همان اندازه مضحك و فضائل‌گرایانه است که از اکبرمشتی بخواهیم بستنی را تعریف علمی کند. - واقعاً معیار خود شما برای تمیز تصنیف «حمومی آی‌حمومی» از رکویم وردی چیست و با چه گزونیم‌گری اولی را تصنیف عامیانه روحوضی عنوان می‌کنید و دومی را شاهکاری جاودانه در آفرینش هنری انسان؟ و آیا اگر من این سؤال را به‌طور جدی در برابر شما قرار دهم یقین نمی‌کنید که دست‌تان انداخته‌ام و خدای نکرده سر ریشخندتان را دارم؟

اما اگر منظورتان از عامیانه فقط چیزهای مربوط به مردم بی‌سواد باشد، در آن صورت به اطلاع می‌رساند که بنده در میان تحصیل کردگان محترم نیز عامی صرف بسیار دیده است. و تازه، ارباب فضل به یکدیگر نمی‌گویند «زکی»؟

\*\*\*

سؤال دیگرتان این است: «آیا اصطلاحات فنی و لغات متداول در میان پیشه‌وران نیز باید جزء لغات و اصطلاحات کوچه گردآوری شود یا باید برای آنها فرهنگ‌های اختصاصی تهیه کرد؟» و انگیزه سؤال هم این است

که مؤلف «در این کتاب همه نوع لغت و اصطلاحی اعم از عامیانه و غیر عامیانه و معاصر و قدیمی و فنی و غیر فنی را در کنار هم گرد آورده با این فرق که وزنه لغات و اصطلاحات معاصر به ویژه عامیانه سنگین تر است.»

فرض بفرمائید برای ابزارها و اصطلاحات پیشه‌وران فرهنگ‌های اختصاصی تهیه شده است و حالا شما می‌خواهید بدانید آرتنگو چیست. اگر فقط این کلمه را شنیده باشید هیچ دلیلی ندارد که دریابید این نام ابزاری است. و تازه اگر بدانید نام ابزار است از چه راه پی می‌برید که برای آن باید به فرهنگ تجاری رجوع کرد یا کله‌پزی؟ اصلاً چه دلیلی دارد که نام ابزارها در فرهنگ توده نیاید؟ قطور می‌شود و قیمتش می‌رود بالا؟ و مگر فرهنگ توده از ننه صیغه‌ئی است و فرهنگ‌های دیگر از ننه عقدی؟

از این گذشته باین سؤال کجا را خواسته‌اید فتح کنید؟ وقتی من چنان آش شله قلمکاری درست کرده‌ام و فنی و غیر فنی را باهم به‌دیگ ریخته‌ام خود به‌خود جواب سؤال‌تان معلوم است.

آخر وقتی پینه‌دوزها نوعی از درفش‌های چندگانه‌شان را درفش دم‌ناخنی می‌خوانند و آهنگر باشی ته بازار هم می‌داند چیزی را که طایفه پینه‌دوزها بدین نام می‌خوانند به چه شکلی باید بسازد چرا باید از ضبط آن چشم پوشید؟ از ضبط آچار گوساله هم؛ و از ضبط سگ‌دست ماشین شما نیز، حتی اگر این لغت به دانشکده برق و مکانیک راه پیدا کرده باشد.

دیگر این که آنچه زیر عنوان لغات و اصطلاحات غیر عامیانه بر شمرده‌اید درست نیست. اگر مثلاً آب‌زرمز که چاه یا چشمه‌ئی معروف است در این مجموعه وارد شده علتش مدخل بودن آن است برای چهار مثل‌وسه تعبیر مصدری مختلف که قبلاً در این باب عرایض مکفی انشاء شد.

اصطلاحاتی را هم نمونه آورده‌اید که «مربوط به فارسی قدیم» است، ولی نفرموده‌اید به چه دلیل معتقدید این‌ها دیگر در تداول توده به کار نمی‌رود. مادر بزرگ پدری خود من که خدایا مرز سواد خواندن و نوشتن هم نداشت همیشه در سرزنش کسانی که وقاحت می‌کردند می‌گفت: «بی‌حیا چشمش آب‌نداره.» (هرچه خاک اوست عمر شما باشد)، به آب نرسیده نوزه کنند را هم از او شنیدم. آب از بنه تیره است مدام ورد زبان مادرم بود که گاهی هم چشمه و سرچشمه را به جای بنه می‌گذاشت. به هر حال این اصطلاحات به‌ظاهر «کهنه‌نمائی» می‌کند

اما در تداول عامه هست.

\*\*\*

درباب آوانویسی کاملاً حق با شماست، گیرم نه آن آوانویسی فاضلانیه که در آن **t** دال تلفظ شود و **zh** را می‌نویسند و خواهر را **Xwahar** تا واو معدوله در سرپل صراط دامن‌شان را نگیرند. این نقیصه بر طرف خواهد شد.

نوشته‌اند مؤلف «از منابع و مآخذ کار خود ذکر نمی‌کنند. خوانندگان را آگاه نمی‌کند که مواد کتاب از کجا و به چه طریق جمع‌آوری شده. آیا همه به‌طور شفاهی، یا از کتاب‌ها و نوشته‌هایی نیز که این نوع لغات و اصطلاحات را به کار می‌برند» و باین سؤال بار دیگر نشان داده‌اند که مقدمه را نخوانده‌اند. چون به این سؤال در صفحه ۱۴ مقدمه پاسخ داده‌شده؛ اما این احتمال منتفی نیست که منتقد بسیار گرامی آن بخش را عمدتاً نادیده گرفته باشد تا با پیش کشیدن مجدد سؤال «معیار انتخاب لغات چیست؟» مؤلف نسبتاً گرامی را به تله اندازد و این سؤال صد درصد علمی را پیش کشد که «آیا بسیاری از لغات و اصطلاحاتی که در کتاب نیامده‌اند (کذا) ناشی از قلم افتادگی است یا به دلائل فنی؟» کنار گذاشته شده‌اند (کذا)؟» که البته پاسخ ضمنی این سؤال هم بی‌هیچ دلیل فنی در صفحه ۷ مقدمه آمده است با این عبارت: «کاری که تا بدین جا صورت گرفته کاری است به تمام معنی ناقص زیرا امر تدوین فرهنگ توده از نخستین گام‌ها بر نخواهد گذشت مگر این که همگان در کار آن شرکت جویند... پس در حقیقت نشر این مجموعه فراخوانی است که علاقه‌مندان را به یاری در زمینه گردآوری فرهنگ توده دعوت می‌کند.» - و لابد معنی این جمله‌ها آن است که لغات و اصطلاحات ضبط نشده، یا از دیدمان گریخته یا در دسترس مان قرار نگرفته.

و باز يك سؤال علمی دیگر: «آیا تعریف لغات و اصطلاحات صرفاً زائیده ذهن مؤلف است یا حداقل از فرهنگ‌هایی مانند لغت‌نامه و فرهنگ لغات عامیانه جمال‌زاده نیز استفاده شده است؟»

اگر موضوع کاملاً بی‌ربط «زائیده ذهن مؤلف بودن تعاریف» به قصد بی‌اعتبار کردن تألیف عنوان شده است از منتقد عزیز که ماشاءالله اقیانوس سؤالند تمنا می‌کنم آن را بسط ندهند و در برابر فرهنگ نویسان دیگر قرارش ندهند؛

چون در آن صورت ممکن است يك بار چشم واکنیم و ببینیم همه فرهنگ‌های فارسی فاقد اعتبار است، چرا که حتی اگر نویسندگان‌شان همگی از روی دست هم کله کشیده باشند، باز چون به هر حال تعاریف آن اولین فرهنگ زائیده ذهن مؤلفش بوده کل فرهنگ‌های دیگر را بی اعتبار می کند.

اما این که سؤال را «کاملاً بی ربط» عنوان کردم دلیلش این است که در آخر مقاله ضمن مختصر استمالتی که از مؤلف کرده اند نوشته اند که در این کتاب مستطاب «برعکس بعضی فرهنگ‌هایی که در سال های اخیر تألیف شده معانی واژه‌ها نسبتاً گویا است و خواننده معانی ضمنی لغات را در بسیاری موارد از تعریف‌های آنها به دست می آورد. مشخص شدن معانی ضمنی و عاطفی و غیره به ویژه در مورد لغات عامیانه حائز اهمیت است.»

خب قربان، اگر تعریف‌ها نسبتاً گویا است، دیگر بناچار آن سؤال کاملاً بی ربط است؛ بخصوص که ملاحظه می فرمائید در تعاریف، حتی اگر به قول معروف «يك واو هم از جایی نقل شده باشد» نام و نشان و آدرس و شماره کفش و رنگ موی مآخذ با وسواس تمام ذکر شده است.

\*\*\*

در مورد ارجاع مطالب منقول از کتاب ژوکفسکی به حاشیه چستان ۷۳/آ، روی بنده سیاه که بی توجهی کرده ام. و بخصوص در باب کتاب مستطاب رهنمای عشرت که مرقوم رفته است «خواننده مشخصات کامل آن را در هیچ جا پیدا نمی کند» در غم دوستان شریکم. واقعاً مایوس کننده است که خواننده به دنبال چنین کتاب بهجت انگیزی تمام کتابخانه‌های ولایت را از پاشنه در کند و دست آخر هم بادل و دماغ سوخته برگردد. می فهمم.

در باب کتابنامه، محض اطلاع عرض می شود که با خودمان قرار گذاشته بودیم کتابنامه هر حرف در انتهای مجلدات خود آن بیاید و متأسفانه هنگام چاپ آخرین جلد «آ» به کتابخانه خود دسترس نداشتیم و لاجرم چاپ مآخذ «آ» و «الف» به انتهای حرف اخیر (جلد هشتم) موکول شد. ولی پیشاپیش باشما که این اندازه مقتصدید و چندبار غم ارزان تر تمام شدن بهای کتاب را خورده اید باید حجت را تمام کنم که کتابنامه به تنهایی ۱۳ صفحه شده است. به اعتراض نخواهید گفت در حالی که مآخذ در متن آمده چاپ جداگانه آن چه لزومی داشت؟

در باب «شیوه فنی تدوین مطالب» قبلاً سخن رفت و مکرر نمی کنم. نیز این سخن را که در کل کار اشتباه و سهل انگاری اندک نیست (وجه گونه ممکن است که نباشد؟). نیز از توضیح این نکته می گذرم که آقای صادقی از این عبارت مقدمه که «پس از اتمام چاپ همه مجلدات، کتاب کوچه نیازمند تدوین مجدد است» برداشت دیگری کرده اند. آنچه باید بگویم این است که تنها بخش مفید این نقد چهارده صفحه‌ای مطالبی است که در نیم صفحه‌های زیرین ۱۸۲ و ۱۸۳ مجله آمده و ای کاش آن سیزده صفحه دیگر نیز به جای خرده گیری‌های بیهوده حاوی نکاتی به همین اندازه راهگشا و قابل استفاده بود.

در بخش پنجم مقاله نیز مطالبی آمده است که مستقیماً از بی توجهی نویسنده به هدف این تألیف آب می خورد. مثلاً از این که نشان داده ام شیخ عباس صحنه‌ای مذهبی را بی هیچ تعارفی از شاهنامه فردوسی کش رفته دلگیر شده اند؛ یا دلتنگی نشان داده اند که «ذیل آجیل مشکل گشا پانزده صفحه شرح و نقل قول و داستان آورده شده.»

سرور من! کتاب کوچه یعنی همین. شما دارید نافوا را سرزنش می کنید که: «کاروبارش را گذاشته صبح تا شب آردمی آورد خمیر می گیرد!»

اگر ده خواننده علاقه مند به همکاری در این تألیف بردارند ده روایت مختلف دیگر از قصه‌ای که هنگام پاک کردن آجیل مشکل گشا نقل می شود برای من بفرستند همه را یکجا در مکمل‌های حرف «آ» خواهم آورد؛ کما این که قصه تمثیل يك بار جستی ملخك حدود ده صفحه است (۳۰۱ تا ۳۱۰/آ) و روایت زنده یاد صبحی مهتدی هم که بعد به دست آمد طی نه صفحه در بخش مکمل حرف «آ» به چاپ رسید (۸۶۸ تا ۸۷۷/آ).

اشعاری هم که در شرح پاره‌ای مدخل‌ها آمده به خلاف نظر شما جنبه «استشهاد» ندارد. همین قدر گاه شاعری به مثل یا اصطلاحی تلمیحی کرده است که آورده ایم. اسمش را استشهاد می گذارید که امتیازی را مهمل جلوه بدهید؟

\*\*\*

واما می رسم به موضوع صرفه جوئی درجا. راستش همگان کتاب کوچه را به مثابه یکی از خوش چاپ ترین کتاب‌های سالیان اخیر تحسین کرده اند. بی ذوقی نیست که آقائی به خوبی شما را به «عدم صرفه جوئی در جا» متهم و محکوم

کند آن هم به این اتهام که چرا مطالب را در شکم یکدیگر تپانده‌ایم و کتابی از نوع غیث‌اللغات و چراغ هدایت روانه بازار بین‌الحرمین نکرده‌ایم؟

این محکومیت بر اساس مجرمیت‌های دوگانه شماره‌گذاری مواد [که نوشته‌اید «در کار فرهنگ (= لغت‌نامه!) نویسی سابقه ندارد»] و جدانویسی شرح‌ها از عنوان‌ها گریبانگیر بنده و ناشر (غیرنظامیان متهم ردیف یک و دو) شده است.

دست بر قضا شماره‌گذاری تمهیدی است که درست در جهت صرفه‌جویی درجا کار رفته. کتاب سرشار از ارجاعات مختلف است به مترادفات، به متضاده‌ها، به ریشه‌ها، به مورد مقایسه‌ها و غیره... این ارجاعات با ذکر اعدادی که به هر ماده داده شده صورت گرفته و اگر جزاین می‌بود هر بار که نیاز می‌افتاد می‌بایست تمامی این مواد عیناً مکرر شود. یک نگاه بیندازید به همان جلد اول مورد استناد خود و مثلاً به شماره‌های ۱۰۴ یا ۱۰۹ یا ۳۰۴ یا ۳۱۱، و یا تعبیر مصدری ۷۴۱ که به تنهایی دارای ۲۶ مترادف است که بر شمردن‌شان بیش از نصف صفحه را اشغال کرده. اگر تمهید شماره‌گذاری نمی‌بود هر جا که نوبت به ثبت یکی از این مترادفات می‌رسید به جای آن که فقط در یک سطر آن را به شماره ۷۴۱/آ ارجاع دهیم می‌بایست بناچار تمام مترادفات ذیل آن ضرب‌المثل را عیناً تکرار کنیم. ملاحظه می‌فرمائید که از طریق شماره‌گذاری توانسته‌ایم ۱۳ صفحه تمام را فقط در ۲۶ سطر - یعنی فقط در دوسوم یک صفحه خلاصه بفرومائیم و حضرت‌تان هم هر جور ساتی‌متر و سطراره و پرگار بگذارید و سفیدی‌های صفحات را محاسبه کنید مقداری سیاه‌زیاد می‌آورید. (واقعاً نقد علمی را ببینید! انگار داریم شاتوت و زغال اخته به خلق الله قالب می‌کنیم که باید سرسنگ و پاسنگش چانه‌زنیم.)

اتهام دوم بدین شکل در پرونده می‌آید که: «هرمدخل به‌طور جداگانه در یک سطر قرار گرفته و شرح آن از سطر بعد شروع شده است. حتی در عناوین 'رجاعی...' - که متهم در برابر این اتهام به توطئه سکوت متوسل می‌شود زیرا معتقد است کل قضیه علت دیگری دارد که اتهامات دوگانه بالا از آن آب می‌خورد و لاجرم به هر ایراد که پاسخ‌بدهی با ایراد دیگری روبه‌رو می‌توانی شد. و آن «علت اصلی» را هم نام نمی‌برم؛ گویا فقط اشاره به وحشتی که چندبار از «گران‌تر شدن بهای کتاب» ابراز شده است کافی باشد.

از نشانه‌هایی که برای تشخیص نوع هرمدخل یا ماده وضع شده است نیز نخست سخت‌شگفتی نموده آنگاه نیک به مزاحی پرداخته‌اند. به اعتقاد من اگر به لحنی دوستانه از حکمت آن می‌پرسیدند بسی زبیده‌تر بود.

در حقیقت این نشانه‌ها (که البته جای کسی را تنگ نمی‌کند) کاربردهای خودش را دارد. مثلاً جمله آب‌روشنائی است که از یک سودر شمارتر کبیات جمله‌ئی است و از سوی دیگری از باورهای توده، می‌تواند با هر دو نشانه و و (ذیل یکی از آن دو عنوان بیاید؛ یا امثالی که به علت قابلیت تغییر ضمیر و زمان فعال‌شان به صورت مصدری ضبط شده است با هر دو نشانه + و O، و غیره...

ما از نخستین باری که در جریان تدوین مواد کتاب به چنین موردی برخوردیم این تشخیص را امری لازم شمردیم گیرم پاره‌ئی شرایط مانع انجام آن شد که گفتنش لزومی ندارد اما به حدس دریافتنش مشکل نیست. این نقیصه و پاره‌ئی نقایص دیگر مرفوع خواهد بود، گیرم نه بلافاصله از جلد ششم بلکه از اواخر جلد ۱۱۲ (مجلد چهارم حرفب) که خب، این هم برای خودش علتی دارد.

\*\*\*

در مورد پاره‌ئی تکرارهای نیز نظر آقای صادقی مصاب است. البته باید راهی جست و از تکرارها جلوگیری اما یافتن چنین راهی به آن آسانی‌ها هم که ایشان نشان داده‌اند نیست که مثلاً تلفظ گفتاری بهز را (که بعضی باشد) میان دو ابرو ( ) در برابر آن قرار بدهیم. شاید این کار در مورد جوی (که تلفظ گفتاریش خوب و جوغ است) کفایت کند اما در موارد دیگری چون بهز کافی نیست و تا راه‌درستی یافته نشده تکرار این که آن را چه‌گونه تلفظ می‌کنند بر حذف آن به نیت ممانعت از تکرار، رجحان دارد.

\*\*\*

در باب دانش توده نوشته‌اند: «درج این‌گونه مطالب در چنین کتابی، در صورتی که ضرورت نقل آنها احساس شود...» الخ خنده‌تان نگرفت؟ - معلوم نیست اگر در چنین کتابی که جز گردآوری دانش توده هدفی ندارد ضرورت نقل دانش توده احساس نشود فی‌الواقع در کجا باید احساس شود؛ در کتاب نجاسات آن مهندس معروف یا در حاشیه کشکول شیخ بهائی‌یادر ماهنامه حمل و نقل؟

باری، جمله را بخوانیم: «درج این‌گونه مطالب... مستلزم رعایت تناسب

است. فی‌المثل اگر ذیل کلمهٔ آسمان يك چيستان یا یکی دو ضرب‌المثل عامیانه نقل شود جای ایراد نخواهد بود اما اگر قرار شود در هر مورد تمام اعتقادات عامیانه، مراسم، احکام، خوابگزاری، بازی‌ها و و نقل شود دیگر حدومرزی برای کتاب قابل تصور نیست...»

این حرف‌ها چیست آقا، مگر قرار بوده است بنده روی يك صفحه کاغذ از طرف عمه‌جانم برای گلین‌آغا دو کلام سلام و دعا برسانم که اگر قرار شود تاریخ معاصر را هم آنجا تعلیل و تحلیل کنم آن سر کاغذ صحراً بشود و حدومرزنیت از دست برود؟ مگر اقدام به فراهم آوردن «جامع فرهنگ تودهٔ يك بخش» هم سنگ و ترازو لازم دارد یا مگر می‌خواهیم سیب‌زمینی از پشند بارخر کنیم که پیشاپیش باید معلوم باشد ظرفیت جوال خر بیست من بیشتر نمی‌شود؟ مگر می‌خواهیم اشاتیون طبی‌بخش کنیم که دستور می‌فرماید يك شیشه حب سینه و يك شیشه شربت اسهال کافی است، یا مگر ضبط دانش توده‌جزو محرمات است که فتوی صادر می‌کنید فقط انگشت‌ها و گوشهٔ چشم را می‌شود از چادر بیرون انداخت؟

ادامهٔ مطلب از این هم بامزه‌تر می‌شود. نوشته‌اند: «دربارهٔ امثال فارسی کتب مختلف نوشته‌اند و طبعاً جای نقل همهٔ ضرب‌المثل‌ها و صورت‌های مختلف يك ضرب‌المثل در آن کتاب‌های اختصاصی است نه در يك کتاب فرهنگ مانند (= لغت‌نامه‌وارا!)»

خیر! آقای صادقی يك تنه در شورای قبيله تصمیم گرفته‌اند که تألیف بنده باید يك دیکسیونر باشد ولاغیر، و به هیچ تمهیدی هم گمان نمی‌رود به پیاده شدن از خر شیطان رضادهند. هی مامی گوئیم نر است هی ایشان می‌گویند بدوش، هی ما جمع‌وجور می‌کنیم هی ایشان فوت می‌کنند پنخس و پلا شود. می‌نویسند: «در خصوص داستان‌های امثال نیز بعض معاصران تألیفاتی دارند که فرهنگ‌نویس (ای‌شیون!) می‌تواند عنداللزوم به آنها رجوع دهد.»

آقا، به‌جان همهٔ عزیزان درشت‌وریزمان قسم که ما کم‌وبیش به‌همهٔ آن تألیفات هم نظر داشته‌ایم و تقریباً از همهٔ آنها سود برده‌ایم. ارجاع به این‌یا آن کتاب دادن خواننده نیز تلف کردن وقت اوست و حوالهٔ سرخرمن. کی می‌داند کدام خواننده یا مراجعه‌کننده همهٔ منابع لازم را در اختیار یابد دسترس دارد؟ وانگهی، توصیه‌تان بدان می‌ماند که در نقد لغت‌نامهٔ دهخدا بنویسید:

«ذیل هر لغت را که نگاه کنی می‌بینی ازده‌ها فرهنگ نقل قول کرده: از نظام و آندراج و غیاث و فرنودسار و منتهی الارب و بحر الجواهر و زمخشری و مصطلحات الشعراء و غیره و غیره، در حالی که می‌توانست عندالزوم به آنها رجوع دهد و قطر لغت‌نامه را به دو متر نرساند.» - می‌بینید که دلیل‌تان فی‌الواقع ملیل است.

به لسان فصیح فارسی نوشته‌ایم که باورهای توده بخش مهمی از این کتاب است و آنگاه گلایه کرده‌اند که «ذیل آبتنی نه صفحه به باورهای توده اختصاص داده شده!» که تازه صفحهٔ ۷۹۷ را در مکمل‌های این حرف در نظر نگرفته‌اند، صفحات ۱۳۲۶ و ۱۳۲۷ مکمل‌های این حرف را در انتهای مجلدات الف و نمی‌دانم کدام صفحه یا صفحات را در انتهای مجلدات حرف‌ب‌ن‌دیده‌اند تا گلایه‌شان از این هم غلیظ‌تر شود.

\*\*\*

نوشته‌اند بعض مطالبی که در باورهای توده آمده «از منابعی نقل شده که مربوط به قرون گذشته است و ارتباطی با اعتقادات امروز ایرانیان ندارد.» - معلوم می‌شود آقای صادقی نمی‌دانند چیزی که توی ذهن توده فرو رفت با پیشرفته‌ترین نوع متنهٔ حفاری هم بیرون نمی‌آید و باورهایش به هیچ آبی شسته نمی‌شود. معلوم می‌شود ایشان برنخورده‌اند به خانم‌های آلامدی که يك پای‌شان در سویس و لوس‌آنجلس بود و سفرهٔ بی‌بی سه‌شنبه‌ده پانزده هزار تومانی می‌انداختند، یا برای زایمان به لندن تشریف‌فرما می‌شدند اما مثل سگ از آل می‌ترسیدند و اگر برای مولود گرامی شب شش نمی‌توانستند بگیرند ترش می‌کردند و بچه‌را بدیمن به حساب می‌آوردند. به همین دلیل است که ناگهان تصور می‌کنند مچ این بندهٔ گناه‌کار را بدجور گیر آورده‌اند که می‌نویسند: «مؤلف هنگام چاپ سه جلد اول کتاب از وجود سه متن قدیمی در باب خوابگزاری اطلاعی نداشته... تألیف دو کتاب از این سه متن در قرن ششم صورت گرفته و تألیف سومی زودتر از آنها... و مسلم است که مقداری از اعتقادات مربوط به تعبیر رؤیا که در [کتاب کوچک نقل‌شده] امروز دیگر رایج نیست.»

اولا که خیر قربان، خلاف به عرض‌تان رسیده. آن کتاب‌ها تا سال ۶۰ فیش نشده بود و به این علت در مکمل‌های نخستین حرف رخ نمود، همچنان که



چون دهخدا و بهمنیار، و از قدیمی‌ترین آنها تا متأخرترین‌شان. مثلاً در امثال و حکم استاد دهخدا از صدها موادی که در صفحات ۱۴۰۰ تا ۱۵۰۰ (جلد سوم) آمده هیچ يك نه مثل است نه حکمت.

اگر برای آقای صادقی میسر بود می‌توانستند بحثی در این باب پیش بکشند و پیش‌از‌هراستفاده کننده دیگر ما را سپاسگزار خود کنند. می‌توانستند به جای چسبیدن به فرهنگ (=دیکسیونر) با نظر متوسع‌تری به این تألیف بی‌ادعا (که برای رسیدن به هدفی عام‌همه مردم را به یاری می‌خواند) بنگرند و رهنمودهایی بدهند که کارساز باشد و مشکلی بگشاید، که مشکل ناگشوده فراوان است. هزار مشکل دانسته و ندانسته در کار هست که یکیش آنچه ایشان عنوان کرده‌اند نیست. نیمتنه را اصرار کرده‌اند که شلوار است، و آنگاه به‌خرده‌گیری پافشارده‌اند که نیمتنه را چنین آستین درازی نمی‌باید.

اگر چنین است پس پاسخ من این است که بضاعت ماهمین است: درویشیم و از ما برگ سبزی. و اگر سخنی از قلم گریخته است که نمی‌بایست، اجازه بدهید مطلب را با نقل پایانه‌ئی تمام کنم که به تاریخ ۸ مهر ۵۵ برای ردا احسان دولت علیه به «شورای توسعه و تشویق پژوهش‌های علمی کشور» نوشتم:

«خواهید بخشید که به سبب کار مداوم بر سر فرهنگ عوام، نتوانستم با همه تلاش صمیمانه‌ئی که به کار بستم حدود مطلوبی از فرهنگ خواص را در این وجیزه رعایت کنم!»

هنوز بخش‌تعبیر خواب مجمع‌الدعوات کبیر فیش نشده مانده و نقل مطالب آن (در موضوعات مربوط به حروف آ، الف، بوپ) در متن حرف‌اخیر و در مکمل‌های سه‌حرف‌اول‌درپایان مجلدات حرف پ خواهد آمد. اما جالب این است که بفرمائید بدانیم از کجا بر شما مسلم شده که پاره‌ئی از این اعتقادات امروزه رایج نیست؟ — قربان‌تان کردم. هنوز که هنوز است خلاق برای تعبیر خواب خود دست به‌دامن همین چهار کتاب می‌شوند. يك نسخه چاپ سنگی کامل‌التعبیر را — اگر اشتباه نکنم — زنده یاد حسین‌جهانی بهمنیری به من محبت کرد که چاپ‌صدسال پیش است و قطعاً نا‌هنگامی که این کتاب در تعلق من قرار گرفت و آن را از بهمنیر بیرون آوردم مردم آن روستا تعبیر خواب‌شان را در آن می‌جستند. این از روستایش تا چه رسد به شهرستان و شهر. شما از کجا به این حکم بی‌حجت و تصدیق به‌مجهول رسیده‌اید که پاره‌ئی از آن تعبیرها امروز رایج نیست؟ چه چیز به شما ثابت کرده است که حتی نیروی تجربه عینی‌قادر است سبب‌فسخ عقیده‌ئی از اعتقادات توده شود آن هم عقیده‌ئی که به قول خود شان «تو کتاب نوشتی»؟ — اگر صدبار هم فلان رؤیاشان که در کامل‌التعبیر یا مجمع‌الدعوات تأویل به فلان و بهمان شده در بیداری نادرست یا معکوس درآید، نهایت امر این است که به جای بی‌اعتبار شمردن تأویلات آن کتاب‌ها به این نتیجه رسند که «لابد وقتی آن خواب را می‌دیدیم جنب تشریف داشته‌ایم یا باز این شیطان پتیاره سر به سرمان گذاشته بوده!»

\*\*\*

می‌بینید که ایرادها بیشتر از نوع «ایرادهای زیردم مورچه‌ئی» است. و من اگرچه آدم زیادبدلی نیستم يك چیزهای دیگری پشت این مقاله می‌بینم: چیزی که سبب شد بسیار دیر به صرافت پاسخگوئی بیغتم و اگر شرایط دیگری بود اصلاً وقتی صرف آن نکنم. اگر آقای صادقی قصد انتقادی سازنده داشتند به راستی نکات دقیق‌تری برای مطرح کردن می‌یافتند. مثلاً يك دقت نظر — و نه «تورق» — نشان می‌دهد که ما غالباً تمثیل‌ها و مثل‌ها و ترکیبات جمله‌ئی و شبه جمله‌ئی را با یکدیگر خلط کرده‌ایم، اوائل بیشتر و اواخر نسبتاً کم‌تر. اینجا گاه مرزها چنان که باید مشخص و معین نیست و تفکیک مواد به آسانی میسر نمی‌شود و به‌همین جهت تقریباً تمام کسانی که به‌گردآوری امثال و حکم پرداخته‌اند در این مورد گرفتار لغزش‌های حیرت‌انگیز شده‌اند. از هبله رودی تا اساتیدی

## جهان سوم در تکاپوی جهانی

احمد کسیلا

نام کتاب : تکاپوی جهانی  
نام نویسنده: ژان ژاک - سروان شرایبر  
نام مترجم: عبدالحسین نیک‌گر  
ناشر : نشر نو

«مجله آلمانی اشترن - Stern - طی یک نظر سنجی پرسیده بود: - در چه زمینه‌ئی دولت باید هزینه‌هایش را کاهش دهد؟ ۶۸ درصد شهروندان آلمان فدرال پاسخ داده بودند: - در زمینه کمک به توسعه کشورهای جهان سوم. طی یک فراندوم در ژوئن ۱۹۷۹، در سوئیس، سؤال شده بود: آیا لازم است مایک کمک استثنائی به مبلغ ۸۰ میلیون دلار در اختیار جهان سوم قرار دهیم؟

۵۶ درصد شهروندان سوئیس پاسخ منفی داده بودند. واکنش‌های مشابهی در همه کشورهای توسعه‌یافته ثبت شده‌اند» (ص ۲۰۶)



«جهان سوم چیزی ندارد و به همه چیز نیاز دارد، همه چیز باهم، حتی از حداقل، زیست، غذا و آموزش برخوردار نیست، تا بتواند به اندیشیدن دست یازد. تنها می‌تواند فریاد برآورد: و جز این هم زبان دیگری نمی‌شناسد.» (ص ۴۵)

در جهان غرب، به ویژه در حوزه‌های دانشگاهی و در سطوح رهبری و تصمیم‌گیری و اجرائی سیاست خارجی، متفکران، نخبگان و صاحب‌نظرانی نقش فعال و تعیین‌کننده یافته‌اند، که جانمایه اندیشه و گوهر آراء نظری-شان، این است که: قرن‌ها عقب ماندگی دنیای واپس مانده و توسعه نیافته، که اصطلاحاً آن را: «جهان سوم» می‌نامند، باید از راه‌های دیگری، جز آن چه تاکنون، تجربه شده، جبران شود:

«جهان سوم، نگون بخت‌تر، سرخورده‌تر و بدبین‌تر از آن است، که ابتکار عمل بدست گیرد و پیشنهادهایی را عنوان کند، چه خوب می‌داند که چنین پیشنهادهایی بار دیگر بر اثر دسیسه‌های ماکیاولی غرب، به انحراف کشانده خواهد شد.» (ص ۵۱)

راه‌های دیگر یعنی چه؟ انتقال تکنولوژی و دانش و افزار پیشرفت با آهنگ رشدی افزون‌تر به آن دسته از کشورهای جهان سوم که مکانیسم‌های توسعه بدانجاها راه یافته است؟

کاستن از تنش‌های مسلکی درون جامعه‌ها و حمایت از نظام‌های متکی بر فرهنگ و سنن ملی جامعه‌های توسعه نیافته؟

کمک به استقرار حاکمیت‌ها و نظام‌هایی که بنیاد آن‌ها بر دموکراسی نوع غربی استوار است؟  
یا هیچیک؟

«شهروندان کشورهای غربی، این احساس را دارند که آب درچاه ویل می‌ریزند، به حیف و میل کمک عظیمی می‌کنند. چند رئیس دولت را که کم‌وبیش دست‌شان به خون آغشته است، در قصرها و فسادشان تیمار می‌کنند، رؤسای دولتی که ترهات آنان بمراتب از اقدامات سنجیده و نتایج محقر و پیشرفت‌های نسبی که توسط رهبران کم‌سروصدا، به دست می‌آید، جای بیش‌تری در رسانه‌های گروهی می‌گیرد.» (ص ۲۰۷)

آیا شهروندان کشورهای غرب (به سبب قراردادن در شرایط و موقعیت زمانی خاص)، در این احساس خود نسبت به کشورهای جهان سوم و داوری

کردن در مورد سرنوشت سیاسی، اجتماعی کشورهای واپس مانده جهان سوم به راه خطا نرفته‌اند؟

گروه دیگری از متفکران این سوی جهان، فیلسوفان و روشنفکران و نیروهای ناخشنود و حتی برخی از دولتمردان کشورهای توسعه نیافته جهان سوم (که از لحاظ بینش، موافقان و هم‌آرایانی در جهان غرب دارند)، در تقابل فلسفی نخبگان و متفکران غربی، با لحنی آرام و معتدل، می‌گویند: حقیقت این است که غول‌های غربی از نفس افتاده‌اند، فرتوت و بیمار شده‌اند، در رفاه شوم و احساس برتری طلبی غوطه‌ورند. گواه آن: رکود خلاقیت-های علمی و فقدان نوآوری‌های فرهنگی در جهان غرب:

«قدرت‌های تکنولوژیکی اصلی که دنیای نوین صنعتی را می‌سازند... بطور عمده نتیجه اکتشافاتی هستند که قبل از سال ۷۰ صورت گرفته است. اکنون نوآوری‌های تازه‌تر، دریافت صنعتی کشورهای دیگر جذب می‌شوند.» (ص ۳۲۴)

«در ریشه این انحطاط می‌توان وجوه مشابه شگفت‌انگیزی میان - فرسودگی - بافت اقتصادی کشور - آمریکا - و آن چه در پایان قرن نوزدهم در اقتصاد بریتانیای کبیر دیده شد و عللی هم نداشت، ملاحظه کرد.» (ص ۳۲۴)

می‌گویند: آغاز افول تعهد و مسوولیت‌پذیری جهانی کشورهای غربی فرارسیده است. آنان از بدوش کشیدن بار سنگین تعهد و پای‌بندی به وجدان اخلاقی و جهان‌شمولی شناخت و ساخت عقلانی خسته شده‌اند.

می‌گویند: آن نظمی که هوشمندان و خردورزان جهان غرب در طلیعه قرن یازدهم، در راستای نوزایش (رنسانس) اروپایی افکندند و نظام اخلاقی جهان آن روز را به لرزه درآوردند، دیگر توان و عمل رویارویی با فراگردهای عصر رایانه (کامپیوتر) و میکروپروسور<sup>۲</sup> را ندارد و در حال فروپاشی است.

می‌گویند: جهان بینی سالخورده پنج قرن پیش را که «رابله»<sup>۳</sup>ها، «سروانتس»<sup>۴</sup>ها بنیاد کردند و «میشله»<sup>۵</sup>ها، در پایان قرن نوزدهم، کمال

آن را بشارت دادند، با ساخت‌های تاریخی، اجتماعی، اقتصادی، و مکانیسم‌های ذهنی کارآمد جهان در آستانه هزاره سوم میلادی هم وفاق نیست.

روشنفکران و متفکران ویا دولتمردان موافق این گروه در جهان غرب ویا در کشورهای ثروتمند، اما با واژه‌هایی دیگر، نظراتی دیگرگون وحادتر، نسبت به جهان غرب و قدرت‌های صنعتی و قدرت‌های سیاسی وابسته بدان دارند و فرسودگی و ناتوانی تمدن باختری را، در رویارویی با واقعیت‌های کل جهان، به شکلی دیگر تبیین می‌کنند، چنان‌که:

هربرت مارکوز، در دیباچه‌ئی که در سال ۱۹۶۷ بر چاپ فرانسوی کتاب «انسان تک‌ساختی» نگاشته است، نظر خود را درباره طرد و انکار نظامات اجتماعی وابسته ویا برخاسته از نظم سرمایه‌سالارانه‌ی جهان غرب، بطور خلاصه این‌چنین بیان کرده است:

«دموکراسی، به شکل حکومت مطلقه درآمده، آزادی زیر نفوذ حکومت بازدارندگی، اندیشه‌ها را، سرچشمه لایزال نیروی-تولید تلقی کرده است. و از این قرار تولید شکل و پیرانگری به خود گرفته است. نابودی و ویرانی سرزمین‌های دیگر، نابود ساختن بی‌حد و حصر انسان، طبیعت و عوامل زندگی، غذا و مسکن از یک سو، اسراف و تبذیر در مصرف مواد اولیه، در نیروی کار، زهرآلود ساختن هوا و آب‌ها از سوی دیگر، نقشی است که نظام توانگر کاپیتالیسم، اکنون به عهده گرفته است. وحشیگری و خشونت استعمار نودر جهان ... بی‌شرمی در سیاست که بیان - ارول (Orwell) را به خاطر می‌آورد: - بدکاری را مجازاتی نیست، آدم‌کشان کیفر نمی‌یابند. جمله‌ی - ابتذال بدی - دیگر مفهوم خود را از دست داده و بدی‌ها باعریانی و دهشتناکی بیش‌تر از پیش، در رفتار و کردار، آدمیان، تضادهای اساسی پدید آورده‌اند. اقناع غریزی در محیطی فاقد آزادی، به نظام سرمایه‌داری دریک جامعه بسته امکان می‌دهد که هم چنان پابرجا بماند و مقاصد خود را اعمال کند.

... پیروزی‌های دانش و فن، توانسته نیازمندی‌های واقعی

و برانگیزنده‌ی انسان‌ها را از نظر فکری و اجتماعی سرکوب کند. ... تضادهای امروز بمراتب نسبت به مراحل پیش از سرمایه‌داری شدیدتر و مرکزیت آن بیش‌تر است. نمونه‌ئی از شکل گسترش یافته و عمومی این تضادها، ناهم‌آهنگی خصوصیت اجتماعی نیروهای تولید و سازمان‌های تولید کننده است. هم‌چنین افزایش ثروت ملی از یک سو، صرف‌آن در تدارک تخریبی جنگ از سوی دیگر...

واکنش‌هایی که اخیراً نظام سرمایه‌داری در برابر نیروهای مخالف، نشان می‌دهد به هیچ وجه، در تاریخ موجودیت این نظام، سابقه نداشته و اولین بار است که چنین واکنش‌های مسالمت آمیزی از کاپیتالیسم (سرمایه‌داری) سر می‌زند.

... این واقعیت احساس می‌شود که گرایش‌های ذهنی طرد ارزش‌های سرمایه‌داری، تدریجاً از قوه به فعل در می‌آیند.

باید دانست که نظام سرمایه‌داری فعلی، دشمن خطرناکی در خارج از مرزهای خود ندارد. زیرا کمونیسم، هواخواهان چین یا شوروی، از نظر اقتصادی و سیاسی، اکنون در ردیف نظام‌های سرمایه‌داری درآمده‌اند! <sup>۷</sup>

شرایب نیز در کتاب تکایوی جهانی، نظرات اقتصادی، مارکوز و متفکران دیگر جهان غرب را درباره عملکرد تاریخی سرمایه‌داری آمریکا و جهان غرب، به شکلی دیگر، اما با همان مفاهیم و با صراحتی روزنامه‌نگارانه بیان می‌کند و ناتوانی مجموعه نظام غرب را زیر پرش قرار می‌دهد:

«منشاء این ناتوانی کجاست؟ شاید در تفرعی که بر اثر قرن‌ها فتح و سلطه‌ی اروپائیان به وجود آمده است؟ یا شاید در عجزشان؟ سی و پنج سال رشد اقتصادی بدون خط مشی که بدون آینده‌نگری هدایت شده است. سی و پنج سال خطایای سیاسی و قساوت و شکست نظامی در آسیا، آفریقا، در آمریکای لاتین، که سرانجام در سال‌های دهه ۹۰ - ۱۹۸۰ به فروپاشی ماشین اقتصادی و توقف ماشین

سیاسی - به هرج و مرج و وحشت - می انجامد.» (ص ۳۹)  
 بنابراین اینان خود می گویند، باید (سلطه دولتی را که اعتقاد داشت، به خاطر داشتن قدرت مادی، حق دارد دنیا را به میل خود اداره کند) <sup>۱</sup>، درهم شکست، و معترف اند که: باید علیه غول‌های صنعتی مغرب‌زمین که: «خون تمدن را می‌مکند.» (ص ۲۰)، بپاخاست و بیش از آن چه هست، از اساس، نسبت قوای اقتصادی جهان را، به سود دنیای غوطه‌ور در فقر و ستمکاری جهان غرب تغییر داد:

«غرب که قدرت ناوگان دریائی‌اش او را کورو تراکم ثروت -

های مادی‌اش، او را خیره ساخته است، وقتی که هنوز فرصت باقی بود، از درك واقعیت‌ها غفلت کرده است.» (ص ۳۹)

«غرب صنعتی که به راستی قدرتی شیطانی است.» (ص ۲۵)، مسبب اصلی این فاجعه‌ها است، زیرا نه فقط: «غربی‌ها هنوز، زمام امور را در همه مؤسسات بزرگ بین‌المللی در اختیار دارند.» (ص ۴۰۶)، بلکه با سرشت نیرومند اهرم‌های کنترل‌کننده خود، تمامی قدرت‌های مالی، نفتی، بانکی، صنعتی، نظامی و سیاسی را در خدمت تاراج و چپاول منابع اولیه کشورهای توسعه‌نیافته و اعمال انحصارگری‌های غارتگرانه، قرار دادند و به اسارت سه‌چهارم جمعیت کره زمین، گویا، اعتباری ابدی بخشیده‌اند.

«همه تندرهای آسمان زنجیرهای خود را خواهند گسست»

(ص ۱۸) تا ظلمت و ستم مسلط بر جهان شوربخت و نابسامان و فقیر را درهم بشکنند:

«مایکی پس از دیگری، همه بازارهای مواد اولیه را در گون خواهیم ساخت، تا به غارتی که این چنین موجب بیعدالتی و فلاکت شده است، پایان دهیم.» (ص ۵۷)

وشگفتا، این فریاد را برت‌مک نامار، وزیر دفاع پیشین ایالات متحده و رئیس آمریکائی بانک جهانی است که در ترانامه دو دهه (توسعه) توسط او منعکس شده است:

«در میان دو بخش از جمعیت کره زمین، بخش توسعه‌یافته و بخش توسعه نیافته، شکاف زمین‌لرزه‌ئی وجود دارد. این شکاف

بقدری عمیق است که ممکن است به نحو هراسناکی هر لحظه ریزش کند و همه چیز را به انفجار بکشاند.» (ص ۳۹۳)

ویلی برانت برنده جایزه صلح نوبل نیز پس از دو سال کار در رأس يك هیأت بین‌المللی با صلاحیت، گزارش کرده است:

«نظامی که بعد از جنگ جهانی استقرار یافته، نتایجش امروز برای کشورهای جهان سوم به وضعیتی آنچنان نامساعد منتهی شده... که حق طلبی‌های گسترده و مشروع يك نظم نوین اقتصادی بین‌المللی را توجیه می‌کند.» (ص ۳۹۳)

و این سخنان کورت والدهایم، دبیرکل سابق سازمان ملل متحد است که: «هشدار! ناامیدی جهان سوم، می‌تواند به هرج و مرج جهانی بیانجامد.» (ص ۳۹۳)

تاریخ و جغرافیای جهان سوم، که این‌گونه نفرین شده زمینیان‌اند، کجاست:

«موریس گرینه (Maurice Guernier)، اقتصاددان و بشردوست می‌گوید: - جهان سوم، سه‌چهارم جهان - سه میلیارد نفوس انسانی است که يك سومش در حال حاضر غذائی برای خوردن ندارد.» (ص ۱۶۰)

جهان سوم، آن‌جاست که وقتی در برابر غرب که قرن‌ها در زنجیر جهانی کودک اعلام شده بود، در آن‌جاها: «۱۲ میلیون کودک کمتر از ۵ سال از گرسنگی تباہ شدند.» (ص ۱۶۰)

جهان سوم، آن‌جاست که تنها در سال ۱۹۷۹، که از سوی یونسکو، سال اسارتش بود، ایستاد و گفت: استقلال می‌خواهیم (به گفته قانون در - نفرین شدگان زمین)، غرب پاسخ داد: «حال که شما استقلال می‌خواهید، بگیرید. و از گرسنگی جان بدهید.»

جهان سوم، این‌جاها است!

□

در کنار این دوشیوه نگرش، و این دو نحله فکری و جهان‌بینی، گروه دیگری، هرچند به شمار اندک، اعتراض‌ها را و پرنخاش‌ها را می‌شنوند. اما

محتوای آن‌ها را رد می‌کنند، زیرا می‌گویند:

هنگام عرض اندام فلسفی و عقلانی لگدمال شدگان و تاختن‌اندیشگی و آماج کردن میراث فکری و فرهنگی گول‌های از نفس افتاده و فرتوت، هنوز فرانسیده است.

باید با اعانت و عنایت به‌آنان برای رهیدن‌شان از ورطه انحطاط و تلاشی‌ئی که احکام عقلانیت و ضرورت تاریخی خود آنان مانند مارکس و مارکوزو... بر آن تأکید ورزیده است، با تداخل اندیشگی و ایجاد علقه‌های همبستگی جهانی و پیوند مکانیسم‌های خلاق و نوآوری فکری، با آنان همیاری کرد، زیرا: «غرب نمی‌تواند از بحران بیرون بجهد و به سوی اشتغال کامل استعدادهای هر فرد پیش برود، مگر با تجهیز و توسعه تمامی جهان سوم» (ص ۴۲۹)

اما پاسخ این گروه از روشنفکران و روشن‌اندیشان چرا منفی است؟ الف: شماری از این گروه که از دیدگاه صرفاً سیاسی به مسائل روزمره و امور جهان و تعادل و توازن نیروهای بین‌المللی و به ویژه شکل‌بندی سیاسی و نظامی دوا بر قدرت غرب و شرق و بلوک بندی وابسته به آن می‌نگرند، می‌گویند:

در ضلع مقتدر رهبری سیاسی و نظامی و اقتصادی جهان غرب، مردانی برگزیده شده‌اند که گویا در برابر تاریخ و بشریت و جوامعی که با فرهنگ و تاریخی متفاوت به سنن و دموکراسی غربی دلبستگی‌هایی داشتند کمتر احساس مسئولیت می‌کنند. خشن و مصالحه ناپذیراند و با تفاهم و مسالمت بیگانه، و ثمره اندیشه ورزی سیاسی آنان بر شتاب گردونه کسب اقتدار بر جهان، نه از راه دیپلماسی، بل از راه اعمال قدرت و وادار ساختن دیگران به قبول خواست‌هاشان می‌افزاید. نیز همراه اتخاذ این روش، واقع‌بینی سیاسی و صلاح اندیشی‌های نسل رهبران دویا سه دهه پیش، جای خود را به آرمان‌گرایی‌های فوق تصور تسلط بر جهان داده و با تزلزل حیثیت روشنفکری سیاسی، و نادیده انگاشتن قضاوت‌های مسئولانه و بشردوستانه آنان شماری از روشنفکران و سیاستمداران بنیادگرای متعصب و دلمشغول ماجراجوئی، مواضع کلیدی در رهبری سیاسی جهان را بدست گرفته‌اند، که می‌کوشند، با تلقین و اجرای تلقی‌های يك سوئه شخصی

و یا نژادگرایی سیاسی و جغرافیائی، مناسبات تفاهم آمیز و روح آشتی جویانه ابر قدرت‌ها و رهبران و ملل کشورهای بزرگ را به بدبینی و خشونت و اعمال قدرت نظامی سوق دهند و برای کاستن از تنش‌های بین‌المللی و تخفیف بحران‌های منطقه‌ئی، به ویژه در مناطقی که در برگیرنده موقعیت استراتژیک برای شرق و غرب است، اهمیتی بسزا قائل نیستند.

می‌گویند: در اقلیم رهبری جهان سیاسی شرق، به ویژه اتحاد جماهیر شوروی نیز، نظریه پردازان و دولتمردان و اندیشدگانی گمارده شده‌اند که نه فقط به سنن و تعالیم اخلاقی ایدئولوژیکی خود، کمتر دلبستگی دارند. بلکه، بیش‌تر در پی تحکیم پایه‌های نظام گسترش‌یابنده جهانی خود به استناد «سیر جبری تاریخ»، هستند که پیش از هر زمان دیگر خصوصیات و بقای مناسبات بین‌المللی را تحت الشعاع، قرار داده است:

«نخستین تجاوز ارتش سرخ به خارج از مرزهای پیمان ورشو.» (ص ۳- کتاب يك بستر و دورؤیا - آندره فوتتن) و چالش و مخالفت صریح و بی‌واهمه لهستان علیه نظارت آن کشور، نشان دهنده این واقعیت تلخ و سهمناک است که: «دولت سوسیالیستی شوروی، به صورت يك امپراتوری نیرومند درآمده است.» (ص ۵۱۳- ایضاً) چنان که نخستین واکنش جهانی: «اشغال افغانستان که بدنبال واقعه گروگان‌گیری در تهران رخ داد، فکار عمومی آمریکارا که در خمودگی بسر می‌برد، بیدار کرد و باعث پیروزی شخصی [رونالد ریگان]، در انتخابات ریاست جمهوری آن کشور شد که سخنی جز افزایش تسلیحات به زبان نمی‌آورد.» (ص ۵۱۴- ایضاً).

می‌گویند: دستاوردهای عینی بحران‌های جهانی، دیگر به تفاهم‌ها و نتایج مثبت بین‌المللی نمی‌انجامد، بلکه به تشدید مسابقه هولناک تسلیحات اتمی و افزایش تجهیزات و سلاح‌های مرگبار شیمیائی یاری می‌رساند، که مانند گول‌های اساطیری، بیش‌ترین رقم بودجه‌های سالانه دوا بر قدرت و استعدادها و توانمندی‌های فکری و نوآوری و خلاقیت‌های علمی را به خود اختصاص داده و می‌بلعد: «بحران در شرق و غرب باعث شده است که جوامع سوسیالیستی و سرمایه‌داری دیگر نتوانند خود را در نظر کشورهای دیگر، بخصوص کشورهای جهان سوم، که روز به روز معتقدتر می‌شوند که مبارزه بین‌زورمندان

و ثروتمندان ربطی به آن‌ها ندارد، به صورت جوامع نمونه و ایده‌آل جلوه بدهند. به همین دلیل بشر امروزی که از همه‌سو دچار نگرانی است، در برابر ورشکستگی نظام‌های سیاسی و ضعف ابرقدرت‌ها و فقدان عدالت اجتماعی، به ارزش‌های اخلاقی دیگری از قبیل مذهب روی آورده است.» (ص ۵۱۵- ایضاً).

گزینش و رواج واژه‌های نامتعارف و خشن و اصطلاحات فاقد نزاکت‌های دیپلماتیک و نطق‌های شدیدالحن رهبران تراز اول و مقامات رسمی جهان شرق و غرب و مشخص کردن حریم‌های جغرافیائی، به‌عنوان حریم‌های حیاتی، بیانگر ژرفای بحران هولناک و بی‌سابقه‌ئی است که برآیندهٔ جهان و بشریت، سایه افکنده است.

ارائه‌دو نمونه از آن گفت و گوهای غیر متعارف سیاسی، بیان‌کنندهٔ موجه بودن این استنباط است:

نمونه نخست: «آرباتوف، عضو برجسته کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی، طی نطقی که روز ۲۷ اکتبر (۱۹۸۳) در انجمن سلطنتی لندن ایراد کرد، گفت: خطرناک‌ترین دورهٔ تاریخ پس از جنگ دوم جهانی آغاز شده و جنگ طلب‌ترین گروه، طی پنجاه سال اخیر بر سر کار آمده‌اند...»

این گروه هیچگونه احساس مسوولیتی در برابر بشریت نمی‌کنند [کذا] و اگر کشورهای اروپا در برابر ماجراجوئی‌های آن‌ها، ایستادگی نکنند، جهان باخطر جدی، یک جنگ هسته‌ئی و انهدام کامل روبرو خواهد شد.» (ص ۴۳-۴۲، سقوط ۸۴: پل لواتن)

نمونه دوم: «زیبگینو برژینسکی.. مشاور امنیت ملی کارتر، در مقاله‌ئی با عنوان: - آمریکا و خلیج فارس - در کتاب سقوط ۸۴، می‌نویسد: من با آگاهی از این آرزوی قلبی کارتر، که می‌خواست. به عنوان یک رئیس‌جمهوری صلح‌دوست، در تاریخ آمریکا ثبت شود، گفتم: - می‌دانم که شما میل دارید در تاریخ آمریکا، به عنوان رئیس‌جمهوری مانند ویلسون، از شما یاد شود، ولسی پیش از آن که بنخواهید پرزیدنت ویلسون بشوید، باید چندسالی، در

نقش پرزیدنت ترومن ظاهر شوید. (ص ۱۰۱- سقوط ۸۴) «... ماسکی و کریستوفر، در یکی از جلساتی که برای بحث دربارهٔ جنگ ایران و عراق تشکیل شد، پیشنهاد کردند، که برای جلوگیری از ادامه و گسترش این جنگ، با شوروی وارد مذاکره شویم و اقدامات مشترکی، برای متوقف ساختن جنگ بعمل آوریم. من به شدت باین پیشنهاد مخالفت کردم، زیرا چنین اقدامی بمنزلهٔ دعوت از شوروی برای مداخله در مسائل مربوط به منطقه خلیج فارس و به رسمیت شناختن حق دخالت آن کشور، در این منطقه بود، که از هر جهت با منافع و مصالح ما مغایرت داشت.» (ص ۱۱۸- ایضاً)

«امروز کشور اتحاد شوروی [کذا] بزرگ‌ترین و وحشتناک‌ترین ماشین جنگی موجود جهان را که هرگز هیچ نیروی مهاجم در اختیار نداشته، به وجود آورده... و هدف آن منحصرأ گسترش و توسعهٔ قلمرو حکمفرمائی رهبران کرملین بوده است.» (کتاب جنگ حقیقی: ریچارد نیکسون - ص ۱۶)

ب: دست‌دوم از پژوهندگان و مورخان و روشنفکران که امور جهان و مسایل بین‌المللی و میثاق‌ها و مناسبات سیاسی و روابط بین‌الملل، بیش‌تر از نظر فلسفی، برایشان مطرح است، می‌گویند: «نیم قرن پیش انگلستان، بزرگ‌ترین قدرت جهان به شمار می‌رفت، ولی از روزی که ملکه ویکتوریا، تاج امپراتوری را بر سر نهاد تا روزی که نواده‌اش جرج ششم آن را از دست داد، فقط هفتاد سال طول کشید. اکنون انگلستان یک قدرت متوسط به‌شمار می‌رود و دست به گریبان بحران‌های شدید اقتصادی است. رایش هزارساله آدولف هیتلر، فقط دوازده سال عمر کرد و امپراتوری رم جدید که موسولینی سعی در احیای آن داشت، پنج شش سال بیش‌تر دوام نیافت.

دو ابر قدرت آمریکا و شوروی نیز، علیرغم نیروی اقتصادی و نظامی عظیم خود از این قاعده کلی تاریخ مستثنی نیستند.» (کتاب شتاب تاریخ: دانیل هاله وی (Halwey): - یک بستر و دورویا - ص ۵۱۶)

می‌گویند: زیستن بشر در مقطعی از تاریخ، که در هر دقیقه از آن سپری می‌شود، یک میلیون دلار، هزینه مسابقه تسلیحاتی دارد و بین دنیای پیشرفته

و جهان سوم، يك حداقل نظم اقتصادی بین‌المللی وجود ندارد که منابع ثروت و سرمایه را به‌طور نسبی، یا عادلانه تقسیم کند، زیستنی است در مهلك‌ترین برزخ‌های فلسفی تمام تاریخ .

شبه صلحی که آن را دتانت یا «تنش زدائی» نامیده‌اند . تنها ناشی از توازن لرزاننده ابر قدرت‌هاست و هرآن ممکن است به واسطه خطا در ارزیابی و یا اشتباه و بی‌احتیاطی و یا به سبب تشدید بحران‌ها ، انبار عظیم سلاح‌های هسته‌ای دوا بر قدرت و کشورهای بزرگ<sup>۱۱</sup>، علیه یکدیگر و تمامی بشریت بکار گرفته شود و همه چیز بیک باره درهم فروریزد و ویران شود.

می‌گویند : جهان غرب ، هر روز ثروتمندتر و مرفه‌تر و بی‌نیازتر می‌شود و بالطبع، مغرورتر و فربه‌تر و جهان واپس‌مانده فقیرتر و در عسرت گرفتارتر. اما غرور سیاسی جهان غرب، به ویژه در امور جهانی و مسائل بین‌المللی، دست‌افزاری غیر طبیعی و واکنشی تدافعی است . درون‌نگری و کنش‌پذیری‌های چند ساله گذشته غرب، بیانگر این موضع انفعالی آن‌ها است.

می‌گویند : هنوز هنگام اعتدال و شکیبائی جهان غرب در مناسبات جهانی و نیز وقت مواجهه با بحران‌های ژرف و ویرانگری فرانسیده است که، فیلسوفان و خردورزان و نظریه‌پردازان فلسفی جهان غرب ، وقوع آن را بی‌تردید و مسلم دانسته‌اند و تلاش و فروپاشی امپراتوری مقتدر اقتصادی و مالی و نظامی جهان غرب را در بالاترین مرحله آن به وسیله آن بحران‌ها امکان‌پذیر قلمداد کرده‌اند: «چندی قبل، از دکتر ادوارد تلر (Dr. Edward Teller) فیزیک‌دان اتمی که غالباً او را - پدر بمب اتمی - می‌نامند، سؤال کردم که به نظر او وضعیت ایالات متحده آمریکا در سال ۲۰۰۰ چه صورتی خواهد داشت.؟ . نامبرده [کذا] مدت زیادی فکر کرد و سپس پاسخ داد که به نسبت شانس ۵۰ روی ۱۰۰ ، ایالات متحده آمریکا دیگر وجود نخواهد داشت. مجدداً از او پرسیدم که آیا علت این امر را در مسائل مالی و یا سیستم دولتی می‌دانند؟ در جواب گفت: - یائیکی از این دو ویا هر دو با هم.» (ص ۳۷۷ - جنگ حقیقی. : ریچارد نیکسون).

غرب، هنوز مسحور و مطیع اراده معطوف به توانائی‌های مادی، تاریخی و نظامی گرانبار گذشته خویش است. هنوز حتی بسیاری از نخبگان ترازاو

جهان غرب، در طیف رنگین ونشئه‌آور این نظریه مطرود ، مسحورند. که میراث بنیادی فرهنگی و فلسفی جهان ، اگر آبشخوری جز سرچشمه رمی و یونانی، داشته باشد، تنیده در پیله بربریت است: «به تقلید ضرب‌المثل قدیم رومی:

Civis romanus sum [= اهل رم هستم]، ... از این حقیقت آگاه بودم که چون به نژاد سفیدوشاه قاره جهان بستگی دارم، از دیگر مردم جهان بالاترم... اکنون، چنان می‌نماید که من ناظر بازپسین روزهای امپراتوری روم هستم» (روح ملت‌ها - آندره زیگفرد)<sup>۱۲</sup> و : «پهنه لاتینی اروپا، همان پهنه امپراتوری روم است» (ایضاً - روح ملت‌ها).

و با وجودی که کوچک ابدال‌های این‌گونه نظریه‌پردازان ، خود به راستی می‌دانند، از اعتقاد و اعتمادی که مردم تمدن باختر به سنت عقل و منطق و در واقع به اصالت انسان می‌گذارند، دیگر خبری نیست. و انسان دیگر مقیاس همه چیز نیست، اما در سرتاسر جهان سوم این متفلسف‌های مرعوب و ذوق‌زده، دست‌افزار گسترش و حقانیت بخشیدن به آن نظریه‌ها هستند.

می‌گویند : جهان غرب و نخبگان و اندیشندگانش هنوز حتی به باورداشت شناخت‌هایی که از اشراق و مکاشفه به خرد و عقلانیت‌تردد داشته‌اند، مشکوک و بی‌تفاوت‌اند.

آیا آنان که بر مرکب گذشته (رنسانس) سوارند، به آینده می‌رسند؟

آیا پای استدلالیان چوبین نیست؟ آنان همت معنوی شناخت قطره‌هایی را ندارند که به گفته‌ی حافظ: - صد بحر آتشین است. - دست آخر، این‌که: درایت، پایه درونی بینش عرفانی جهان است و آنان ، حکمت درون‌نگر و چشمه جوشان و فیاض آن عرفان شرق‌رانی‌شناسند . زیرا نمونه‌هایی در تاریخ مردم و فرهنگ ملت‌های این‌بخش از جهان وجود دارد که فی‌المثل: از بنیادگرایی دینی، به انعطاف مذهبی و شعوبی ، و از نص و سنت ، به اجتهاد و عرف منعطف ، سیر کرده‌اند. در حالی که مردم تمدن باختری ، کردار و رفتار تاریخی و فرهنگی و فلسفی جز این داشته و دارند. ارائه نمونه بسیار است و این‌یک نمونه، از آن بسیار: «چند سال قبل ، به مناسبت دو بیستمین سالروز تولد، امپراتور



ناپلئون، بناپارت، آثار و مقالات متعددی، در نشریات معتبر غرب، انتشار یافت، که در آن‌ها، از جنبه‌های گوناگون به شناخت رویدادهای امپراطوری اول و حوادث زندگی ناپلئون و تحسین نبوغ نظامی و سیاسی مردی پرداخته شده بود، که به او عنوان: «بزرگ‌ترین خداوند جنگ اروپای جدید»<sup>۱۳</sup>، لقب دادند.

حقیقت این است که، پژوهندگان و نخبگان فرهنگی و مورخان جهان غرب (به‌ویژه اروپای غربی)، در نیمه دوم قرن بیستم، از امپراتوری ستایش کردند که شهامت و نبوغ نظامی‌اش هم‌افق با طلیعه انقلاب صنعتی در اروپا، جوهر نیروی تاریخی روونده یکی از کهنسال‌ترین و نیرومندترین نظام‌های اجتماعی متکی بر «زمین-انسان» را در گستره جغرافیائی اروپای غربی و مرکزی، در خود نهفته داشت. امپراتوری که، گرچه: «توانست، در مدت پانزده سال میان سه‌جنگ ایدئولوژیک، ناسیونالیستی و سلطنتی ارتباط برقرار سازد و موفق شد در تمام این مدت، توده‌هایی وسیع را، بدون آشوب و بلوا و بدون برانگیختن مخالفت جدی، با اقدامات حیرت‌انگیز خود همراه سازد.»، اما از آن سو، «درفرانسه، سه نسل برای ترمیم خرابی‌های ناشی از جنگ‌ها و مصایب [آن] تلاش کرد.» [ایضاً]

گاستون بوتول، یکی از آن شمار نویسندگانی بود که در مقاله خود، ناپلئون را از دیدگاه نظامی - سیاسی و نیز آگاهی - های شخصی و بینش تاریخی او تحصیل و تجلیل کرد:

«سیاست جمعیتی و اقتصادی ناپلئون بر این پایه بود که هر ساله مقدار معینی - به‌طور متوسط صد هزار مرد جوان از جمعیت فرانسه - برداشته شود و به ماوراء مرزها و از آن‌جا به ابدیت گسیل گردد. آیا امپراتور از این نتیجه عینی وحشتناک سیاستش آگاه بود؟ عبارات صریحی از وی در دست است که بر آگاهی‌اش دلالت می‌کند، یکبار اعلام کرده بود: - من صد هزار مرد اضافی دارم - و نیز در برابر تل‌کشته شدگان ایلو (Eylau) گفته بود: - یک شب

پاریس! همه آن‌ها را جبران خواهد کرد - هم‌چنین خطاب او به مترنیخ بسیار مشهور است: - مردی مثل من به یک میلیون مرده نگاه نمی‌کند.» [ایضاً].

هرچند اشارت به ستایش غرب از ناپلئون و نبوغ نظامی‌اش، مداخل فرعی استدلال در زمینه این بحث است، اما دریغ است که یک پیش‌گوئی مهم گاستون بوتول و نتیجه و جمله پایانی آن مقاله برای خواننده ناگفته بماند:

«جمعیت انبوه، بدون منابع مهم و بدون قدرت نظامی نه تنها منشاء قدرت نیست، بلکه برعکس موجب ضعف است چنین جمعیتی بی‌حال و دست‌وپاگیر است، جمعیت کنونی جهان سوم [!] کم و بیش، چنین وضعی دارد.»

«تعداد جمعیت و اقتصاد، در آغاز موجبات جنگ را فراهم می‌کند و خود به وسیله جنگ دگرگون می‌شود خداوند جنگ - که برای شروع جنگی که افکار عمومی به دلیل فراهم بودن شرایط ساختی، آن را طلب می‌کرد، به قدرت رسید، ولی نتوانست وقتی افکار تغییر کرده بود، آن‌را، از سر باز کند. زیرا فداکاری جمعی دیگر نمی‌توانست قدرتی باشد. این فداکاری، با اوج قدرت، اوج می‌گیرد، و با افول آن، افول می‌کند.» [ایضاً]

بدیهی است که تأکید بريك یا چند نمونه از رویدادهای تاریخ اروپا، مانند جنگ‌های ناپلئون بناپارت در آغاز قرن نوزدهم و یا جنگ‌های صدساله اروپا در قرن هفدهم و حتی جنگ اروپائی (۱۹۴۵-۱۹۳۹) که پس از تاگزیر ساختن ژاپن به شرکت در آن و مداخله آمریکا، جهانی شد. و برخی حوادث مشابه تاریخی اروپا و غرب، نمی‌تواند تمامی جنبه‌های فکری و جهت‌های اندیشگی و بینش کلی و هستی‌ی مبتنی بر نحوه‌ئی از تعقل جهان غرب را بیان کند.

جهان غرب شکلی ناموزون از ارزش‌ها و شیوه‌های رفتار و زیست و جهان‌بینی متظاهر بر اتکاء بر نوعی استدلال و شکاکیت علمی و منطق خردگراست، که روش تفکر و ساخت‌های سیاسی، اجتماعی و سیستم‌ها و نظم‌های رهبری نوین را در فاصله قرن پانزدهم تا پایان نیمه اول قرن بیستم، برای بشریت تدارک دیده است. که با اندک تسامح، (چنانچه بوعلی سینا، رازی،

جابرین حیان، ملاصدرا، ابن خلدون، مولوی و فردوسی و ... را که از غرب جغرافیائی نبوده‌اند، در اعتلای بینش تکامل کل انسان در تاریخ یگانه بشریت سهم بدانند!)، می‌توان گفت تمدن بشریت و تاریخ تکامل انسان، در بسیاری از جهات و جنبه‌ها، مدیون، فکرو فلسفه و ادبیات و جهان‌نگری‌های جهان غرب است.

□

اشاره‌های یاد شده و اساساً طرح مسأله بدین‌صورت که مسوولیت پذیری جهانی غرب و حمایت آنان در زایائی یا تکثیر نظام‌های سیاسی مشابه و دموکراسی‌ها و نظم‌های هم‌تراز با سنن فرهنگی اروپا و جهان غرب، دیگر آن خصلت بارز و گویائی نیست که جهان غرب را از لحاظ فلسفی تبیین کند. همچنین، کاهش آمادگی برای تعهد و یا از ارزش افتادن فلسفی جس و توان پذیرفتن مسوولیت‌های جهانشمول، در کردارهای سیاسی کشورهای بزرگ اروپائی و آمریکا به عنصر غالب بدل شده است.

علاوه بر این‌ها، در واقعیت آشکار شده است که رفتار ایالات متحده آمریکا به‌عنوان مدد‌موکراسی، و سرآمد فرهنگ و تمدن غرب ضامن بقای اصلیت تمدن باختر در دهه ۸۰-۱۹۷۰، بازگو کننده این کنش‌پذیری فلسفی است، یعنی عطف توجه به اخلاق‌گرایی سیاسی، پس از حادثه و اترگیت و اقبال و فعلیت بخشیدن به پایبندی بیشتر به ارزش‌های اساسی (قانون مونروئه) و بروز شواهد گوناگون در سیستم رهبری و سیاست خارجی آمریکا به پرهیز از مداخله‌گرایی (Interventionism)، همراه با خیزش روحیه انزوگرایی و مشارکت دادن روشنفکران دانشگاهی در کادرهای رهبری، مصداق‌های آن کنش‌پذیری بود.

مشخصه بسیار مهم دیگر این مقطع از تاریخ معاصر، این است که نه فقط میثاق‌های بین‌المللی پیشینزیر انگاشته نمی‌شود و مصونیت‌های معنوی برتافته از میثاق‌ها، بر اثر مقاصد سیاسی برخی دیپلماسی‌های محیرالعقول متداول، رنگ باخته است و جنون سیاسی و عقیدتی دیگر عکس‌العمل و خشم نمی‌انگیزد و افکار عمومی «شهروندان جهان غرب» و رهبران آن‌ها در مورد پایمال شدن حقوق و مقام و حرمت انسانیت، خاموش و ساکت نشسته است، سهل است شمار

بسیاری از برگزیدگان حوزه‌های فرهنگی، و دولتمردان و رهبران سیاسی اروپا و آمریکا، دیگر به آرمان‌ها و ایده‌آل‌های فلسفی و فکری پسران و رهبران پیشین جامعه خود، وفادار نیستند. و چنین که پیداست، بیش‌تر به مسائل درونی جهان خود، (غرب) و مصلحت‌انگاری‌های داخلی (ملی) می‌اندیشند:

«داعیه این کتاب آگاه ساختن افکار عمومی از حقایق نوین است» (ص ۴۲۴) حقایق نوین چیست؟ «عصر تکاپوی آمریکائی، برتری‌جوئی تنها يك کشور در عرصه اقتصادی و علمی سرآمده است قطب‌های جدیدی پدیدار شده‌اند.» (ص ۴۳۷)

شاید درك این حقیقت تلخ است که وامی دارد، رئیس جمهوری کشور، مانند فرانسه،: «سرنوشت فرانسه این است که مزاحم دنیا باشد. این کشور به وجود آمده و این نقش را پذیرفته که توطئه‌های دیگران را خنثی و با سلطه جوئی‌ها مبارزه کند.» - ژان ژیرودو - کتاب يك بستر و دورؤیا - ص ۶۹، پیش‌گویانه، بگوید: «جهان تیره‌بخت است، تیره‌بخت است زیرا نمی‌داند به کجا می‌رود، زیرا حدس می‌زند که اگر آن را می‌دانست، می‌فهمید که به سوی فاجعه می‌رود» (ص ۳۴۳)

پس، اشاره و طرح مسائل یادشده، بدین سبب بود، تا نمائی هرچند ساده، از موقعیت فکری فرهنگی حاکم بر جهان غرب، بدست داده شود و نیز دیباچه‌ئی، هرچند شتابزده بر شناخت روشنفکران و متفکران و نخبگان و اندیشندگان آن‌ها.

و، ژان - ژاک - سروال شرایبر نویسنده کتاب تکاپوی جهانی، یار و پرورده پیرمندس فرانس، (Pierre Mendes France)، رهبر حزب رادیکال سوسیالیست‌های فرانسه در دهه‌های چهارم تا ششم قرن بیستم، يك نمونه بارز از آن شمار نخبگان و دولتمردان اروپائی است.

تکاپوی جهانی سوگنامه، و نوشته‌های ژان - ژاک - سروال شرایبر، صدای خون‌آلود و غم‌گرفته جهان غرب است.<sup>۱۴</sup>

□

رهایی یابد و به وسیلهٔ عقلش واراده‌اش، حتی تولید را، اداره کند.» (ص ۴۳۰)

تکاپوی جهانی، بازنویسی دقیق و تصویر اعماق بحران وحشتناک ۱۹۲۹ آمریکا و جهان غرب در همسان‌ترین و همشکل‌ترین موقعیت تاریخ، یعنی در ۱۹۷۹ میلادی است. تکاپوی جهانی شرح غم‌انگیز پیروزی رقت‌انگیز ماهواره‌ها و رایانه‌های بی‌عاطفه بر شهامت بلریو [Bleriot] ۱۵ و لیندبرگ [Lindberg] ۱۶ است. بی‌اعتباری همسان با ابطال نظریه‌های دوران کینز (Keyns) و درهم شکستن و فروریختن نظام برتون وودز [Brettonwoods] ۱۷ و شرح آفرینش نظم آزاردهندهٔ دلار اروپائی [Euro-Dollar] ۱۸ و تصویر انهدام صندوق بین‌المللی پول، زیر فشار مقروضان جهان است. شگفتی‌ست یادهشت، این‌که ویلیام سایمون [William Simon] وزیر دارائی ایالات متحد: «قهرمانان استقلال ملتها» (ص ۱۵۱) نمایندهٔ بلافصل سرمایه‌داری جهان به حضور ملک فیصل پادشاه عربستان سعودی بار می‌یابد تا از او برای ممانعت از: «تشدید زوال آمریکا» (ص ۵۳) در زمینهٔ اقتصاد آمریکا و سرمایه‌های مالی آن عنایت و محبت بطلبد. زیرا حجم دلارهای نفتی که به بازارهای اروپا و آسیا سرازیر شده است: «اکنون بیش‌تر از حجم پول ایالات متحده است، بنابراین دولت آمریکا حاکمیت خویش را در ادارهٔ پول خود از دست داده است.» (ص ۵۳)

تکاپوی جهانی، رویارویی، میرائی و زندگی، سکون و بالندگی و جابه‌جا شدن اهرم‌های قدرت جهانی و تفهیم قضیه پیچیده و تاریخی ممکن شدن ناممکن-هاست در پرتو تابش خورشید عقل!

«باید بپذیریم که نفت و زمان به سود ما عمل می‌کند... اگر نفت می‌خواهید تکنولوژی و توسعه باید بدون محدودیت در اختیار همگان قرار گیرد.

انتقال تکنولوژی، این است قیمت واقعی نفت» (ص ۵۴)  
تکاپوی جهانی، ندامت مویه‌وار کسانی است که، با احساس کاهش توانمندی‌های نظامی و اقتصادی، از مسوولیت‌های تاریخی جهانی خویش‌شانه خالی کرده‌اند و به تعهد، مفهومی محدود و درون‌نگر بخشیده‌اند. حافظهٔ

سرنوشت بزرگی پایان یافت، سرگذشت بزرگی آغاز شد.

«کورنی»

Ungrand destin finit, Ungrand destin Commence.

«Corneille»

کتاب تکاپوی جهانی، دیباچه‌ی فرهنگی و تاریخی سرنوشت بزرگی است که دنیای واپس‌مانده، تحقیر شده و زیر سیطرهٔ ستم، آغاز کرده است. برداشت و پرداختی است، استادانه و چیره‌دستانه، از شعور مردانی از خطهٔ خرد و خیال، آمیزه‌ئی است رنگارنگ و روشن و صریح، از شناخت عقلانی جهان و شیدائی تخیل و رؤیا، در تقابل با واقعیت‌های تلخ و خشن روزگار. آینده‌نگری و تحلیل و تبیین خردگرایانهٔ اکنون جهان است با پندارهای وهم‌انگیز ما قبل و ما بعد تاریخ عقل!

تکاپوی جهانی، بیان واپسین آزمون‌های دلیری اندیشهٔ مات و مبهوت و پراکندگی و انفجار جوهر عقلانیت تاریخی باختر، در برهوت خاموش جهانی است، که می‌رود تا در لحظاتی جاویدان، آیندهٔ بشریت و نظامات گونه‌گون او را، در کورهٔ گداختهٔ واقعیت‌های شگرف، ذوب کند و تندیس کامل فرداها را با تمامی اندازه‌ها و معیارهایش بسازد.

اینک در آخرین سال‌های یک قرن آکنده از شگفتگی دانش آمیخته با خون و وحشت و ادبار، در آستانهٔ هزاره‌ئی دیگر، جهان غرب، داو خویشترش را به نظاره فردا می‌نشانند: که این، ما، ایم. با کولباری از خرد و تعقل و شرارت و گستاخی، و این‌آنانند پراکنده در شرق و شمال و جنوب جهان با حرمان‌ها و مسکنت‌ها و فقر توجیه ناپذیر، اما با امکان‌های بی‌تردید و گسترش یابندهٔ هوشمندی، توانائی، شناخت و ادراک و منابع فراوان مواد اولیه. تصویر روشن روندگان معبر تاریخ و آیندگان فردای بی‌گمان. تکاپوی جهانی، آخرین سطور کتاب قطور فرهنگ و تمدن باختر در آخرین برگ‌های کتاب ما قبل تاریخ راستن هستی است:

«ما هنوز در ما قبل تاریخ هستیم، تاریخ انسان حقیقتاً

وقتی شروع خواهد شد که انسان، از یی‌داد قدرت‌های اهریمنی جهان

تاریخ مدون سیاسی بیاد ندارد که مردمانی از این شمار، خسته و دلزده از مسوولیت شناخت عقلانی، باخو گرفتن به موییدن، یا حسرت خوردن، بار مفهوم تعهد و تحمل را به یکباره جابه‌جا و یا انکار کنند. دونویسنده، دونظریه‌پرداز فرانسوی به عنوان دونماینده از دومنش متفاوت فرهنگی غرب: اعتلا و انحطاط، سربلندی و خواری، غرور و درهم شکستن را در فاصله زمانی بی‌سابقه بسیار اندک این‌گونه تصویر کرده‌اند:

«هیجده قرن تاریخ پیوسته، سبب شده است که ما کامل‌ترین کشور مغرب‌زمین و چنان که گفتم، بالغ‌ترین آن‌ها باشیم.»<sup>۱۹</sup>  
 «به مقتضای ضرورت حوادث، و نه تصمیم شخصی، شیخ‌یمانی امروز یکی از ستارگان اول صحنه سیاست جهانی شده است. البته باید اذعان کرد که او شخصیت منحصر به فردی هم هست!» (ص ۱۲)  
 مردم فقیر و غارت شده کشورهای جهان سوم، هم با گزافه‌گوئی‌هایی درشت‌تر از لاف‌زدن‌های آندره زیگفرید و هم با ستایش‌هایی شاعرانه‌تر از ستودن شرایبر از رهبران سعودی آشناست، آن‌گاه، که سر توماس ادوارد لاورنس [ S.T.E. Lawrence ]، پرشورترین دل‌باخته اعراب در کتاب هفت ستون خرد [ The Seven Pillars of wisdom ] می‌سرود:

« مردمی چون آب ناآرام‌اند، اما چون آب سرانجام پیروزند.

روزی، در جائی آبکوهه‌ئی برخواهد خاست، و جهان مادی را درهم خواهد نوردید. و آن‌گاه بر رخساره این آب‌ها، روح خدا، بال خواهد گشود... عربستان.» (ص ۲۸)

ویا ژاک بنوا-مشن [ Jacques Benoist-Mechin ] مورخ فرانسوی گفته است:

«این مردم می‌توانند در آینده چنان قدرتی بهم رسانند که آنان را در مرکز دنیا قرار دهد» (ص ۳۸) اما سخن از سرایش و ستایش نیست. سخن از موییدن و حسرت و ندبه و خوارانگاری خویشتن است:

« در پایتخت‌های غرب سبکسر، این عقیده رواج یافته که رهبر اوپک متحد غرب است. او کسی است که می‌فهمد و

نخواهد گذاشت که بر اثر بی‌صبری و تندروی افراطیون، جامعه صنعتی ویران شود.» (ص ۴۰)

سخن از بن بست و تلاشی و فروپاشی و زوال بنیادهای تمدنی است که می‌پنداشتند، نیرومندان این بوده که بیشتر و بهتر از هر تمدن و ملت دیگر به سنت عقل‌استدلال می‌کردند و در نسوج خردشان، جز تار و پود استدلال و منطق و دستمایه‌اشان جز ظفر مندی مدام نخواهد بود:

«پشت به دیوار، ما در چنین حالتی هستیم

دنیا ی سال‌های ۸۰، در لبه پرتگاه نفاق است، هیچ‌کس دیگر نمی‌داند، چه می‌تواند بکند... تانیروی حیاتی گم شده‌اش را باز یابد.

گذشته چیزی به ما نمی‌دهد، تا آینده را باور کنیم.» (ص ۲۸۵)  
 و آینده چیست؟ جز شوریدن و بر تافتن و عصیان خوف‌انگیز سه‌چهارم مردم کره زمین که کمتر از ۸ درصد درآمد جهانی را تولید می‌کنند، علیه استیلا ی غارتگرانه نظم اقتصادی غرب تا «نظم‌نویین اقتصادی بین‌المللی» مستقر شود.

□

در روابط لبریز از سوء ظن و خصومت سیاسی و مناسبات لرزان حقوق بین‌المللی، چه اتفاقی رخ داده است که اروپا و جهان غرب، از گذشته گرانبار خویش سرافکننده و به‌ستوه آمده است؟ آنان مدام از تراکم و فزونی توانائی‌های خویش و کثرت شیوه‌های گونه‌گون کاربرد آن دلزده می‌شدند و نه از فرسودگی و اشارت به زوال نمادهای آن، که سرآسیمه و هراسان، پژوهندگان و مورخان و نظریه‌پردازان‌شان را از سالن‌های مجلل، یکسره به قلب حادثه‌ها و عرصه پیکارگاه‌های خونین تاریخ معاصر فرستاده‌اند که این چنین عجولانه دریافته‌اند:

«باید همه را بیدار کرد، و گرنه همه با هم غرق خواهند

شد.» (ص ۵۲)

«گوئی کشورهای ثروتمند به مرز نهائی توسعه خود

رسیده‌اند . وقوف به این واقعیت برایشان تحمل ناپذیر است.»  
(ص ۱۴)

ویا گزارش مستند و آشکار افشای تجاوزها و غارتگری‌ها و چپاول‌های کمپانی‌ها و کارتل‌ها و تراست‌ها را همراه با ادعاینامه بشریت رنج کشیده و در: « اسارت قدرت سترگ و خردکننده ایالات متحد از یک سو و فقر بی‌امان از سوی دیگر.» (ص ۱۳) و هم توجیه هر دوی آن‌ها را ، برای وقوف و سپردن به حافظه تاریخ نشر می‌دهند. [اندک اندک می‌توان باور داشت که فرانسده واقعاً مزاحم قدرت‌های بزرگ جهانی است]:

«هیچ دستی که از آستین او (منظور کشور آمریکا است) بیرون نیامده باشد، نتوانسته است به سوی اهرم‌های مهم اقتصادی جهان، به ویژه به سوی شیرهای نفت دراز شود.» (ص ۲۷)

«قدرت غرب، به راستی قدرتی شیطانی است.» (ص ۲۵)

«اما کشورهای فقیر: این‌ها دیگر در آستانه‌ی نابودی قرار دارند. اختلاف‌های مسلکی و ستیزهای گوناگون جهان سوم ، در نهایت چیزی ، جز ، ظاهر امور نیستند . واقعیت ، سقوط به ورطه فقر مطلق است.

این کشورها ، چنان زیر بار قرضه‌های خارجی خمیده‌اند که در لبه پرتگاه ورشکستگی . (کذا)

صد کشور جهان سوم ، بایکدیگر به بررسی راه‌هایی پرداخته‌اند تا بدون ایجاد فاجعه‌های زنجیره‌ئی و در درجه نخست برای خودشان ، خود را در وضع توقف پرداخت‌ها - اعلام کنند. وضع جهان در دهه ۹۰ - ۱۹۸۰ چنین چشم‌اندازی دارد. وضعی تحمل ناپذیر، که تحمل هم نخواهد شد.» (ص ۱۵)

تکاپوی جهانی ، گاه وصف خیال‌انگیز حسرت بازماندگان تاریخی نسلی است که بامرده ریگ رینانس و انقلاب صنعتی و تبختر و کبری تکرار ناپذیر<sup>۲۰</sup>، مدت ۵ قرن - از ۱۴۵۳ میلادی، فتح قسطنطنیه و سقوط بیزانس و کشف قاره جدید - دنیا را از قلب لندن و رم و پاریس و واشنگتن و آمستردام ، به

سرانگشت تدبیر و صلابت شمشیر ، اداره می‌کردند و جنبیدن هرپشه، عیان در نظرشان بود ! و اینک:

«در ژرفای ضمیر توده‌های آمریکای جنوبی ، مکزیک و ویزوئلا ، عملاً همدست شرکت های چند ملیتی به‌شمار می‌آیند. شرکت‌هایی که با پشتیبانی سیاسی - یانکی‌ها - بر نفت جهان حکومت می‌کنند.» (ص ۱۴)

و امروز رویاروی صبحگاه عصر خیزش آبکوه‌های طغیان‌های سیاسی - اجتماعی جهان ، حساس و آسیب پذیر ، رویاروی پگاه عصر نوزایش دیگر یعنی رستاخیز رایانه‌ها که ابزار انفجاری انقلاب دیگر است، دست و پای خود را گم کرده، بردباری و خویشن‌داری فرو گذاشته و یا زیر ضربات خردکننده آن قرار گرفته‌اند :

«اومبرتو کالدرون برتی [ Umberto Caldron berti ]

همین که به سمت خود - ریاست اوپک - منصوب شد، در لندن باشیخ‌یمانی در آپارتمان شیخ به مصلحت‌اندیشی پرداخت... پس از دیدار لندن ، وزیر ویزوئلانی ، این آئین عقیدتی را به‌سادگی و قاطعیت اعلام می‌کند:

اوپک باید نیرومندترین ابزاری شود که تاکنون در خدمت کشورهای جهان سوم قرار گرفته است. از این پس ، در مواججه با غرب، ما در کنار آن خواهیم بود و در این راه ثابت قدم خواهیم ماند.» (ص ۱۴)

«چنانچه آمریکا و چند کشور دیگر با تلاش مشابهی به وضع اقتصادی خود سرو صورتی ندهند ... در چنین روزی در آستانه فروپاشی برگشت ناپذیر مکانیسم ضروری تداخل و همبستگی اقتصاد جهانی خواهیم بود ... برای اجتناب از هرج و مرج اجتماعی در کشورهای به اصطلاح - توسعه یافته - که دیگر رفته رفته به سبب فقدان نوآوری و علامت خلاقیت علمی روبه‌رکود هستند.» (ص ۲۹۲)

مثلاً ، ایالات متحده آمریکا : «آمریکای ظفرمند و آقای دنیا» (ص ۲۷)،

آئینه‌چرخان چهره شاد یا غضب‌آلود ، آرام یا سراسیمه ، مهربان یا گریبان  
مجموعه فرهنگ اقتصادی ، سیاسی جهان غرب که پس از جنگ جهانی دوم ،  
انگاره کنش‌ها و واکنش‌های اقتصادی ، سیاسی ، فرهنگی جهان غرب را  
در دست دارد و معمولا در پس واژه‌ها ، کلمات و تعبیرات و استعارات و یا حرکات  
دیپلماتیک بازتاب های سیاسی خود را می‌نمایاند. از سال ۱۹۵۰ به بعد به  
اهمیت استراتژیکی عربستان پی برده است:

«کارشناسان پنتاگون به این نتیجه رسیده‌اند که هر که این  
قلعه را در دست داشته باشد<sup>۲۱</sup>، برتری بزرگی خواهد داشت و تابه  
آنجا می‌رسد که می‌گویند: ظرف ده سال هر که بر عربستان و  
خاورمیانه مسلط باشد ، بر همه قاره اروپا مسلط خواهد شد.»  
(ص ۱۱۱)

اما ناگهان در برابر موضع‌گیری جدید اوپک : «... بر آنیم با دیگر کشور-  
های جهان سوم درباره هر یک از جهات اساسی **نظم نوین جهانی**، برنامه مشترک  
و فراگیری تهیه کنیم و آن را مبنای مذاکره با جهان صنعتی قرار دهیم.»  
(ص ۱۱- سند طائف) ، و به ویژه رویاروی عربستان سعودی ، لیبی و ایران یعنی مهم-  
ترین تولید کنندگان نفت خاورمیانه و شمال آفریقا ، به تشویش جدی و نگرانی  
عمیق می‌افتد:

«عربستان سعودی ، طی اعلامیه وزیر امور خارجه خود ،  
سعودی فیصل ، اظهار می‌دارد که نفت را به شرق و غرب خواهد  
داد و از آن به عنوان حربه سیاسی در جنگ سرد بین بلوک‌ها  
استفاده نخواهد کرد.

کشورهای اوپک از شرکت‌های غربی دعوت می‌کنند که  
دکترین بی‌طرفی را رعایت کرده ، برای **گاهش تنش‌ها** ، قرارداد  
با شرق را بپذیرند . آن‌ها هم تبعیت کردند.» (ص ۱۰۷)

بازتابانیدن اضطراب و نگرانی تکان دهنده پایه‌های تمدن باختر و تزلزل  
نهادهای نیرومند فرهنگ سیاسی و مهیا شدن زمینه‌های مادی فروپاشی سلطه  
و حاکمیت صنعتی آنان ، در آستانه هزاره سوم میلادی بیش‌ترین واژه‌ها  
و جملات و توضیح و توجیه‌های مستقیم یا غیرمستقیم کتاب تکاپوی جهانی  
است. و پیداست که نقش نویسنده ، در چگونگی بازتابانیدن و نمایاندن

واقعیت‌ها ، دلهره‌ها ، استفهام‌ها و دلواپسی‌ها و نیز طرح خطوط آینده‌ئی  
که دیگر تنها از آن آمریکا و غرب نیست ، انکار ناپذیر است و ستودنی:

«صنعت شکوهمند ساعت سازی سویس ، برای نخستین بار ،  
چون کرایسلر و فورد در ایالات متحد ، مجبور شده است از  
دولت سویس کمک بلاعوض تقاضا کند.» (ص ۲۷۹)

«مدیران سه تولید کننده عمده اتوموبیل در آلمان به اتفاق  
اعلام می‌کنند که - یک برنامه پنج‌ساله - سرمایه‌گذاری با مبالغی  
بی‌سابقه ، برای جبران عقب ماندگی تکنولوژیکی از اتوموبیل‌های  
ژاپنی که مقام اول جهانی را احراز کرده‌اند ، در پیش‌دارند...  
باشد که آن‌ها را تا سال ۱۹۸۵ با اتوموبیل‌های ژاپنی که اکنون  
بی‌رقیب هستند قابل رقابت گرداند.» (ص ۲۸۰)

«باز هم آلمان ، با چندماه تأخیر ، همان سیر نزولی تولید  
صنعتی آمریکا را دنبال می‌کند و برای اولین بار ، پس از جنگ  
جهانی ، احتمال داده می‌شود ، شمار بیکاران تا پایان سال به یک  
میلیون نفر برسد.» (ص ۲۸۰)

«انگلستان در قوس نزولی فعالیت‌اش پس از جنگ بسر  
می‌برد. و ایتالیا پس از آن که از تنها مبارزه کردن - البته  
علیه ژاپن - منصرف شده است ژاپنی‌ها را در صنایع عمده‌اش  
مشارکت می‌دهد.» (ص ۲۸۱)

«در لندن موافقت نامه تازه‌ئی میان جنرال الکتریک -  
انگلستان و گروه ژاپنی هیتاچی برای ساختن تلویزیون و دستگاه-  
های صوتی ، به امضاء رسیده است.» (ص ۲۸۱)

«درآمد سرانه ژاپن ، در تابستان ۱۹۴۵ ۲۰ دلار  
ده سال بعد ۱۹۵۶ ۳۰۰ دلار  
ده سال بعد ۱۹۶۷ ۱۰۰۰ دلار  
مقارن با ضربه نفتی اول ۱۹۷۰ ۱۸۰۰ دلار  
پس از دومین ضربه نفتی ۱۹۷۳ ۳۶۰۰ دلار  
پس از سومین ضربه نفتی ۱۹۷۹ ۱۰۰۰۰ دلار

برای اولین بار هم تراز آمریکا

بالاخره در ۱۹۸۰ تنها سوئیس ... و کویت جلوتر هستند .

(ص ۲۸۲)

□

شایستگی‌های رهبری جهان غرب لزوماً نه در فرآیند اقتدار تکنولوژی نظامی و نه در کثرت یا افزایش تسلیحات هسته‌ای، که در تعمیق آرمان‌ها و توجیه ارزش‌های فرهنگی و بشری است که بنیادهای تمدن و فرهنگ غرب بر آن استوار است.

یعنی، با وجود آن که یکی از مهم‌ترین جلوه‌های استراتژیکی جهان غرب<sup>۳۲</sup>، رویارویی با اتحاد جماهیر شوروی است:

«بهره‌برداری از بحران روسیه و در صورت امکان، تشدید آن

به امید فالج کردن نظام» (ص ۱۰۷)

و با وجود آن که «جنگ سرد» مقوله‌ای است سیاسی، که به رویارویی روزمره دو نظام معتبر و غول‌آسای تاریخ جهان، آرایش‌های هیجان‌انگیز می‌دهد. اما در پس آن، پیوسته روح همکاری و تفاهم و پرهیز از دست‌یازیدن به خطرات مفرط تنش‌هایی، موج می‌زند که صلح و امنیت جهانی و بشریت را به خطر نیافکند:

«نمایشنامه‌های نظامی نباید به زبان آورده شود، مگر، به

صورت تخیلات علمی و یا در نطق‌های انتخاباتی. این نمایشنامه‌ها

در بحث‌های جدی جایی ندارند» (ص ۱۱۴)

اما اضطراب و تشویش، گوئی آن چنان گسترده و دامنه‌دار است که جهان غرب را در یکی از حساس‌ترین و مهم‌ترین آزمون‌های سیاسی تاریخ معاصر، رویارویی یک بحران، به واکنش فوری و پردامنه برمی‌انگیزد.

برای مثال، با آن که متخصصان و صاحب‌نظران و خبرگان صنعتی غرب در مورد وضعیت صنعت نفت، در اتحاد جماهیر شوروی به تأکید اظهار می‌دارند که:

«عقب‌افتادگی آن‌ها از لحاظ فنی، که عمومی است، در این

بخش حیاتی، چنان است که بدون همکاری فعالانه غرب، تا سال

۹۰ جبران ناپذیر می‌باشد.» (ص ۱۰۸)

اما هنگامی که: «شوروی‌ها با استفاده از کاهش صادرات

ایران، به تأمین نفت کشورهای اروپای غربی و از آن میان،

آلمان فدرال و بازار روتردام می‌پردازد.» (ص ۱۰۶)

جهان غرب ناگهان، عنان بردباری و خویشن‌داری سنتی سیاسی از دست می‌گذارد و هماهنگ با تحریم صدور و انتقال هر نوع تکنولوژی نفتی به اتحاد جماهیر شوروی و کشورهای بلوک شرق، رئیس جمهوری ایالات متحده آمریکا، با گزینش واژه‌هایی که صراحت آن‌جا تردیدی به تشابه آن با نمایشنامه باقی نمی‌گذارد، به بیان آن‌چه «دکترین کارتر» نامیده شده می‌پردازد:

«... لازم است همه، موضع ما را به درستی دریابند: هر اقدامی

که توسط نیروهای خارجی برای در اختیار گرفتن خلیج [فارس]<sup>۳۳</sup>

انجام گیرد، اقدامی علیه منافع ایالات متحده آمریکا تلقی می‌شود و

باهمه و وسایل از جمله نیروهای نظامی، دفع خواهد شد.»

(ص ۱۱۱)

□

تکاپوی جهانی، اسنادی است که باور داشت آن، از یک سو، موی بر اندام راست می‌کند، زیرا صدا، صدای فروریختن و انقراض فرسودگی است که در مقرنس تاریخ، طنین رعب افکننده است و عقل در کنکاش و کاوش علل آن به دلهره و وحشت می‌افتد. زیرا واکنش طبیعی فروپاشی حاکمیت پانصدساله آنان، توفان‌ها برپا خواهد کرد و از دگرسو وجدی عاطفی می‌انگیزد، زیرا مصداق صریح عینیت یافتن قانونمندی کمال طلبی انسان است و زنهار از غیرت درماندگان، که جهان را پر بلا کند! اسناد ویرانی بنیادهای دو بیست‌ساله سلطه و سیطره مادی و فرهنگی جامعه‌های صنعتی در مناطق گسترده جغرافیائی زیر حاکمیت آنان، این‌هاست:

«بحران هم‌اکنون رشد کشورهای صنعتی را متوقف و در نتیجه تنش‌های

اجتماعی را حادث ساخته است و پس از سی سال گسترش بی‌وقفه،

بحران موجب شده است که سطح زندگی همه‌رو به انحطاط گذارد.»

(ص ۳۳)

«سی و پنج سال خطایای سیاسی و قساوت و شکست نظامی در آسیا، آفریقا، در آمریکای لاتین که سرانجام در دهه ۹۰-۱۹۸۰ به فروپاشی ماشین اقتصادی و توقف ماشین سیاسی - به هرج و مرج و وحشت می انجامد.» (ص ۳۹)

«آنچه - ضربه دوم نفتی - نامیده می شود... هنگامی بر پیکر مجموعه نظام صنعتی فرود می آید که اقتصادهای پوسیده از تورم این کشورها که در سرایش یک نبرد بازرگانی بی رحمانه و لجام گسیخته در غلطیده اند تهی از سرمایه، بیشترین نیاز را به بازسازی و نوسازی دارند.» (ص ۱۴)

آری، کتاب تکاپوی جهانی، نگارش ژان-ژاک سروان شرایبر بغض و تبسم توأمان است زیرا در لابلای سطور و کلمات آن نویسنده به نیابت نیاکانش اشک تحسر و ندامت فرو می ریزد و گهگاه که - از تساهل یا آگاهی - توانسته، با گردش خامه، نامه را از خونابه نفرین و درد و رنج بشریت بشوید، تبسم هم کرده است.

در طبقه بندی علمی کتابشناسی، کتاب تکاپوی جهانی، بیش تر به کتاب های آماری شبیه است. کتابی، که لبریز است از ارقام و اعداد و آمار و سالمه (تقویم) روزها، ماه ها و سال ها. و همین خصوصیت، یعنی سرشار بودن آن، از ارقام و آمار است که کتابخوان فارسی زبان را از یک سو مجذوب و مرعوب و از سوی دیگر به انفعال و ادار می سازد یعنی سبعت سرشتی و خشونت مادی آمار و ارقام، چنان است، که خواننده فارسی زبان بیگانه باشگردهای - رسانه های گروهی جهانی - و سازمان های بین المللی نشر این گونه کتاب ها، زبان به کامش می چسبد و به سسکه ذهنی می افتد، و ای بسا واداشته شود، که نابجا، مرحبا و صد آفرین هم نثار کند. اما حقیقت جز این است. گزینش ترکیب آهنگین و مهاجم «تکاپوی جهانی»، بر این کتاب، نه نشانه رندی که یک مسامحه است. حداکثر یک میکرومگاس<sup>۲۴</sup> [MiCro Megas] است و نه «سهل و ممتنع».

می کوشم تا طغیان قلم از منطق و حقیقت یابی بازم ندارد. پس بدقول

او که بوالفضل است:

«لختی قلم را می گریانم» که جانم دریا، دریا گریسته است.

□

آقای ژان - ژاک سروان شرایبر، [Jean-Jacques Seran Shreiber] در کتاب تکاپوی جهانی، چهره هائی گونه گون دارد، که گاه نیمرخی به عنوان عضو جبهه مقاومت «فرانسه آزاد» در جنگ دوم جهانی است. در این چهره، آن نخوت عفتی که انسان غربی بر «من» خویش می گذارد - بدویژه هنگامی که رو در روی شرق جهانی یا جهان سوم قرار می گیرند و مردم این سامان را «بربر» می انگارند - در او کمتر پیداست. هویت او با وجود بهره مندی از آموزش عقلانی فرهنگی و منطق تحلیل گر، و اظهار فضل کردن در مواجعه با مسائل، تشویش نژادگرایی و برتری جوئی مطلق در ما برنمی انگیزد. در این نیمرخ است که می نمایاند، او توانسته است، هم شهروند و آشنای آندره مالرو<sup>۲۵</sup> [Andre Malraux]، (نخستین نویسنده ای که چون یک گواه، بیداری آسیا را گزارش کرد ... نظم را در پاریس واردوی انقلاب را در آسیا ... از چپ به راست، از انقلاب به بناپارت، از سن ژوست<sup>۲۶</sup>، به دوگل و اگروید ... ملت را کشف کرد... و به دوگل در ۱۹۴۵ گفت: «واقعیت عمده بیست سال گذشته، اولویت ملت است. در این زمینه - مارکس - نیست که پیامبر بوده است - نیچه است.»<sup>۲۷</sup> و هم نگاهبان میراث میهن - پرستانه ژان مولن<sup>۲۸</sup> [Jean Moulin]، باشد

در همین جاهاست که او در قلم اندیشه های انسانی کتاب می درخشد. فارغ از هرمنیت و داعیه ای و رهیده از نفرت های پلید «اروپائی» بودن و فخرو نازش به تنعم و درآمد سرانه بالا، زیرا آموخته است که اهل تحمل ذلت و مسکنت و تحقیق که ارزش های پوچ روزگار بر انسان تحمیل می کند، نیست و آینده محتوم را در هاله ای از روشنائی و امید می بیند:

«ادعای ... دیکته کردن یک خط مشی را نداریم. چرا داشته

باشیم؟

چنین ادعایی، میراث از گذشته ای است که در حال سپری شدن است و باید آن را پشت سر گذاشت. آئین های عقیدتی، جزم ها



و نتیجه‌گیری‌ها، زمان و تفکر و زندگی را به چهارمیخ می‌کشند.»  
(ص ۴۳۰)

«دشوارترین کار، نشان دادن وجود آینده و راه راستین آن است.»

سادگی داستان ما از همین جاست... مخاطب آن همه کس، و همه جهان است روی سخن ما. به ویژه در این لحظاتی که بسر می‌بریم، فرانسویان هستند.» (مقدمه)

در این نیمرخ، او رغبتی شوق‌انگیز به ستیزیدن با هر نوع اسارتی را نشان می‌دهد که بخش عظیمی از بشریت در چنبره آن، دست‌وپامی‌زند. و همین جاهاست که می‌توان به اعتبار تبلور جوهر ناب شخصیتش (که هنوز قدرت‌ستیز، ونستوه و انسان دوست است)، او را در شمار بهترین وارثان فرهنگ نژادستیزنده بزرگان علم و ادب فرانسه بشمار آورد. چنین می‌نمایند که به «بیماری بزرگ» جهان غرب مبتلا نشده است. بیماری‌ئی که بحران بزرگ اقتصادی غرب، و یروس آن را در نیمه اول قرن بیستم، خود گستراند و عواقب مهلك و رنجبارش را، یهودیان اروپا و مردم خاورمیانه و به ویژه اعراب فلسطینی پرداختند و می‌پردازند:

«جوان‌ترین بازمانده جهنم آشویتس، ساموئل پیزار [Samuel Pizar] آمریکائی را به خاطر بیاوریم... فرو رفتند در جهان شقاوت و بی‌رحمی مطلق، در میان خاکستر اروپا، به یک حیوان وحشی بدل می‌شود و همهٔ قوانین تمدن را که انحطاط نفرت‌انگیز آن را به چشم، دیده بود، زیر پا می‌گذارد. سپس تصمیم می‌گیرد، برای مهار کردن سرنوشت خودش، کم‌کم بر نفس خویش مسلط گردد. در کتاب خون‌امید... که بتازگی نوشته است تا بگوید که امید به دنیائی که چنین تهی به نظرش رسید، شجاعت آن را به او ارزانی داشته است که تا انتهای حقیقت آن برود.» (ص ۲۸۵)

«در میان انسانی که در اروپای مرکزی به دنیا می‌آید و انسانی که در توکیو، در کلکته، در پاریس، در لاگوس، یا در بیت‌المقدس زاده می‌شود. هیچ تفاوتی که در خور توجه باشد، وجود ندارد.» (ص ۲۸۵)

اما شرایبر «پخته‌تر» و سیاستمدارتر از آن است که تمثیل برانگیختگی عاطفی انسانی و تعهد فرهنگی خود را، از ناپسامانی و در بدری و زجر کشیدگی و فلاکت، مردم آواره فلسطین برگزیند، که از قضا ثمره تاریخی و بازتاب رفتار رهبران و سردمداران سیاسی همان «بازماندگان جهنم آشویتس» است.

□

و گاه در موقعیت سرمقاله‌نویس روزنامه لوموند (۱۹۵۳-۱۹۴۸) و صاحب امتیاز مجله اکسپرس (۱۹۵۳) است و «روزنامه‌نگار، نویسنده، عضو حزب، مسوول و نماینده.» (ص ۱ زندگینامه).

در این چهره است که اواز تعقل‌گرایی نوع‌غربی و قوانین آن به سرنوشت و تقدیر «از نوع سیاسی‌اش» عبور می‌کند. این جاست که داوری‌هایش از هستی و انسان (با وجود دستاویز قراردادن عدد و رقم و آمار) پندار پذیرش را از «نیچه» بیاد می‌آورد. یکسره دزان نمی‌غلطد، هنوز روشن‌نگر است و آینده را می‌شناسد. اما فرهنگ و عمل در او یگانه نیست و توان حل کردن تضادهای اندیشه‌اش را از دست می‌دهد.

این جا در نوشته‌های او در کتاب تکاپوی جهانی، وقار و فرزانیگی نخستین‌اش رنگ می‌بازد و اعتدال و توازن اندیشه‌اش به سود هنجارهای بینش غیر استدلالی برهم می‌خورد. او خواسته است چونان پیشینیان، در لحظه‌های تعیین‌کننده تاریخ حضور داشته باشد. آن‌جا هائی که تقدیر جهان را رقم می‌زنند. اما امتیازهای اجتماعی یک زندگی پرتنعم، گویا توان اراده‌اش را درهم می‌شکند. زیرا از فحوای برخی از نگرش‌ها و بروز اندیشه‌هایش می‌توان شارلمانتیسم و بناپارتیسم و فرانسه برتر را نیرومندتر از احتوای منطق جهان‌نگر نیمه دوم قرن بیستم دید. در پی یافتن صورتك قدرت است تا هویت خود را با آن بیاراید: «چشم‌پوشی از تفکر به سود بلاهتی که به جای قدرت گرفته می‌شود.»<sup>۲۹</sup> مدت پنج سال دستیار-پیرمهندس فرانس سوسیالیست می‌شود، رانده از اقلیم مسوولیت عقلی و فرزانیگی‌ها، از این پس، مرغ‌دانا به بندودام می‌افتد و رس‌بازو آستین فراخ، اما چیره‌دست و مسلط بر کم و کیف بازی‌های شطرنج سیاست. هیچ‌جای کتاب نشان نمی‌دهد که او هویت نگرشی‌او، نقش پیاده‌صبور را داشته باشد. اما باذهنی سرآسیمه و مغشوش حکم می‌راند. تاجائی که گاه اعتبار معنئی زبان را در مسلخ مصلحت‌گرایی‌های متداول در سیاست، به صلابه می‌کشد و آن فخر نظری و فطری

فرانسویش در برابر هیبت و سطوت، قدرت تعقلی - ریاضی برتر (ژاپنی‌ها) رنگ می‌بازد:

«آن چه به توشیو دوکو [Toshiwo Doko] - (صاحب اختیار قدرت اقتصادی ژاپن، رئیس ۸۴ ساله «کیدان‌رن» - فدراسیون ملی صنایع ژاپن)، شخصیتی منحصر به فرد می‌دهد، این است که او از جهان، تصویری جامع در ذهن دارد و آن‌ها را در کارها بروز می‌دهد. قدرت خلاق این شخصیت که در این سن و سال، از نوبه سازندگی آغاز نمود [کذا]، تا منحنی سرنوشت را تغییر دهد، اعجاب‌انگیز است.» ص ۲۳۶

انگار، عاملی کنترل کننده و نهانی در او وجود دارد که قضاوت يك نویسنده نظریه پرداز مسائل بشری و سیاسی و اظهار نظرها و تأییدهایش را تا حد ستاینده‌ی بلاشرط سیاست‌های جهانگیرانه يك کشور (ژاپن) دیگر کاهش می‌دهد. خواننده کتاب بی‌گمان می‌تواند به نقش آقای توشیو دوکو در احیای اقتصاد متلاشی ژاپن پس از جنگ پی‌برد، اما از آن سو، متوقع است که نویسنده کتاب که روزگاری سرمقاله‌نویس لوموند بوده است حداقل بی‌طرفی را در طرح مسائل رعایت کند.

نویسنده در بسیاری از مقاطع بحث فصل‌ها، زیر نفوذ پنهانی توانائی‌های تأثیر گذارنده و پیشرفت‌های ژاپنی‌ها (به‌ویژه در مورد رایانه‌ها و میکروپروسسور و فراچنگ آوردن بازارهای اقتصاد جهانی) از تمهد بیطرفی و حفظ اصالت قضاوت درباره جامعه‌های دیگر بازمی‌ماند. مثلاً این برخوردهای ستایش آمیز و بی‌دریغ، هنگامی بیشتر به چشم خواننده می‌آید که در فصل: «شوزوی امپراتوری تکیده»، نویسنده با جهت‌گیری صریح سیاسی و عقیدتی و جزم‌گرائی، با نفرت و گاه کین توزانه، به شناساندن و برشمردن انتقادی، کاستی‌ها و نقاط ضعف آن کشور (که در چندین مسورد، درست هم به نظر میرسد) می‌پردازد. واکنشی که می‌نمایاند ریشه در ادراک «ژاپن زدگی» او و نشأت یافته از مخاصمات و جنگ‌های ژاپن و روسیه تزاری در آغاز سده بیستم دارد.<sup>۳۰</sup>

بدیهی است، رعایت اعتدال در نگرش‌های سیاسی و خویش‌نمایی در بیان حسیات شخصی، برای نویسنده‌ئی که معتقد است، مخاطبش: «همه‌کس، و همه جهان است» (ص ۱ مقدمه)، يك اصل است. خود سپردگی به دشنام

و نفرت، یا جانبداری صرف، آن ضعف تباه‌کننده‌ئی است، که دانائی‌ها و داوری‌های روشنفکرانه او را زیر ضربه آسیب قرار می‌دهد، و در چنین مواقعی اعتماد خواننده کتاب تکاپوی جهانی را به بی‌طرفی نویسنده، مخدوش و متزلزل می‌کند.

قواعد اخلاقی روزنامه‌نگاری و ثبت و گزارش و تحلیل رویدادهای مهم جهانی ایجاب می‌کند، که نویسنده به اصول، وفادار بماند و نه این‌که، درجائی: نه‌کرسی فلک را زیر پانهد تا برهوشمندی و درایت و ذکاوت و نبوغ آقای توشیو دوکو - صاحب اختیار قدرت اقتصادی ژاپن - بوسه زند و جائی دیگر با انزجاری عمیق (واگر خوشبین باشیم) بازهد سیاسی و عصبیت فرانسوی و افراط نامعقول، تاریخ و حیثیت تاریخی ملتی (مانند ایران) را آماج کند و به ریشخند بگیرد. گویا افزایش بهای نفت و یواورد آوردن ضربات نفتی، اول، دوم و سوم (به اصطلاح نویسنده)، بر مجموعه نظام صنعتی جهان غرب، منحصرأ در عهده تاریخ یا فرهنگ تاریخی ایران بوده است که نویسنده کتاب تکاپوی جهانی را این‌گونه برآشفته و دژم کرده، که در کسوت مدافعان حقوق کمپانی‌های نفتی و یا صنایع و کارخانه‌های آمریکائی و اروپائی و ژاپنی، با لحنی عاری از تراکت و زبانی لبریز از طعنه‌های گزنده و آشفته‌گی در ثبت رویدادها، به کشور ایران و مبارزات تاریخی ملت ایران علیه یغمای غارتگرانه کمپانی‌های نفتی و حامیان سیاسی بین‌المللی آن، بتازد. آمیزه‌ئی حیرت‌آور از بهترین و مطلوب‌ها و بدترین وزشت‌ها.

وفادار نماندن به ادامه راهی که بزرگان فرهنگ و ادب و سیاست فرانسه داشته‌اند و یا پذیرفتن مفهوم این‌پند که در زبان فارسی رایج است: «درسیاست اقتضای وقت بین»، منشی است شخصی، که در ارزیابی سخای اندیشه و سعادت صدر و در نهایت به میزان وارجمندی شخصیت او مربوط می‌شود. آن‌چه زشت است و پرسش‌انگیز، خودسپردگی به نفرت، یا جانبداری، یا فروهشتن بی‌طرفی در داوری است، حالا، خواه جانبداری از سرمایه‌داری و توانائی‌های صنعتی آمریکا و ژاپن باشد، خواه نفرت ورزیدن و مراعات نکردن اعتدال و توازن - آماجش تاریخ ایران.

□

نویسنده کتاب تکاپوی جهانی، همانند بسیاری از نخبگان و روشنفکران جهان غرب، باریای اخلاقی بر بساط فریبنده اومانسیم، مسحور انسان است

و ستایشگر اراده و ظرفیت‌های خلاق و فطرت کمال طلب بشر، که راز هستی اشیاء و جماد و سنگ و آب و دریا و آسمان را کشف می‌کند. و موینده زوال و نابودی ارزش‌ها و مقام و منزلت حقیقی انسانی است که زیر سیطره بیرحم تکنولوژی اقتصادی و سیاسی و اعمال قدرت ستمگرانه حکومت‌ها و نظامات سیاسی - به سود گسترش هیولوار تکنولوژی و تحکیم بنیان‌های قدرت‌های استثمار - قرار دارد.

البته، سخن برسر این نیست که تکنیک و تکنولوژی، يك واقعیت تاریخی نیست، و با صنعت نقشی ویرانگر در زندگی بشر دارد و یا هدف تکنولوژی کلا، استثمار و بردگی انسان‌ها است و یا حتی سخن برسر این نیست، که نظام‌های سیاسی، اقتصادی معاصر، متکی بر خودکامگی و توانمندی سلطه گزارنده و سرکوبگر، که منشاء آن بهره‌مندی از تکنولوژی پیشرفته است، بنیان شخصیت انسانی را در راستای هدف‌هایی غیر انسانی و منحصرأ به سود گسترش بی-وقفه تکنولوژی، ویران کرده‌اند و هستی انسان را به ابزاری در نظام موحش تولید صنعتی بدل کرده‌اند. نه! سخن برسر رویارویی دو جهان بینی کاملاً متفاوت از یکدیگر است.

سخن برسر این است، که اندیشه فلسفی نویسنده کتاب تکاپوی جهانی، پس از تأسیس «گروه پاریس» در سال پرماجرایی ۱۹۷۹ (مرکب از اروپائیان، اعراب، ژاپنی‌ها) - (ص ۲ زندگینامه)، دقیقاً شارح و توجیه کننده این برداشت است، که واقعیت هستی انسان، تنها در تبدیل و استحاله ظرفیت‌ها و استعدادش، به نیروئی سود رساننده به سرمایه و اقتصاد است، که ارزش و معنا می‌یابد. یعنی همان‌که در سرشت نظام‌های اقتصادی و صنعتی بهره‌کش، غرب وجود دارد: نخست بدل کردن به شیء و ابزاری جاندار و بعد سوق دادن به قبول و تن در دادن به مصرف آن چه تولید کرده است. روندی که در کمتر نظام فرهنگی سرزمین‌های خاوری، مشابه آن را می‌توان یافت. پس، پیش روی نویسنده کتاب تکاپوی جهانی، انسانی مطرح است (مانند ژاپنی‌ها)، که به شیوه او گام بردارد، به شیوه تکاپوی فرهنگ او (فرهنگ به اصطلاح تعقلی جهان غرب)، ره بیوید، و به شیوه اندیشیدن او به جهان و تاریخ بیندیشد. (اشتغال کامل هر فرد در کل جامعه، ایده‌آل نظام سرمایه سالار غرب است). به مانند يك رفتار شرطی، در نگرش روشنفکر

غربی، انسان، یعنی: انسان توسعه یافته در چارچوبه و مکانیسم صنعت. واپس ماندگی، یعنی صنعتی که جامعه‌های فقیر دارند و سرنوشت‌شان مطلقاً در گرو اراده جهان صنعتی و توسعه یافته و ثروتمند غرب است. و جهان غرب یعنی: مقام عقل و استدلال و شکاکیت علمی!

و چنین است که، «شهادتگاه هیروشیما» (ص ۲۸۴)، معبر انسان ژاپنی است، برای گذشتن از مدار واپس ماندگی و ورود به دایره فشار آفرینندگی و مرکز يك واکنش زنجیره‌ئی هوش انسانی.

اعتلای ژاپنی‌ها را نه در بنیاد خالصاً انسانی آن‌ها، بلکه در ارتباطی نهانی با انفجار مرگبار اتمی در هیروشیما و ناگازاکی می‌بیند که تکرارش، زمین را از سکنه‌اش، خالی خواهد کرد.

می‌گوید: اعتلای ژاپنی‌ها، در اثر دگردیسی فکری برانگیخته از آن حادثه موحش است، که بازتابی در گسترش امکان‌های بالقوه تکنولوژی جهانی داشته است. یعنی اگر جز این بود، و هوش انسان ژاپنی، راستائی جز تکنیک رایانه و میکروپروسور می‌یافت، دیگر برای نویسنده تکاپوی جهانی، چندان اهمیت نداشتند.

با وجود این، باز هم ابائی ندارد، که ریشخند تلخی را که سیاستمداران و صاحبان اقتصاد غربی، برای استتار افسردگی و عقب‌ماندگی‌های خود، در زمینه تکنولوژی از ژاپن ساخته‌اند، در متن کتاب بیاورد: «معتادان کار که در لانه خرگوش زندگی می‌کنند.» (ص ۲۸۴).

در حقیقت، با وجود این که نویسنده، در جای جای کتاب، خویشتن را مدافع فلسفه اصالت انسان، می‌داند درست برخلاف نظریه فلاسفه‌ی معاصر و بزرگ مغرب زمین، می‌اندیشد، که معتقدند: انسان غربی، زیر سنگینی قهری حاکمیت نظام تکنولوژی، هویت‌اش را ساخته است و به شیء و ابزاری جاندار، در خدمت تکنولوژی توسعه و تکامل آن بدل شده است:

«يك کارگر (ژاپنی)، وقتی کارش را ترك می‌کند، قبل

از هر چیزی در جستجوی فرصتی برمی‌آید تا بتواند چیزی یاد بگیرد

که شناخت او را غنی‌تر کند و کار آئی‌اش را بهبود بخشد.» (ص ۲۸۵)

«طرح‌های تکنولوژیکی نوینی، متناسب با نیازهای خاورمیانه ابداع شد، که بتدریج کشورهای خلیج فارس را بیش از پیش به تکنولوژی ژاپنی وابسته کند. برای نیل هرچه سریع‌تر به این هدف، شمار دائماً فزاینده‌ئی، از دانشجویان ژاپنی برای فراگیری زبان عربی و مطالعات فرهنگ اسلامی، با داعیه برقراری روابط پایدارتری با خاورمیانه، بسیج شدند.» (ص ۲۹۱).

همه چیز برای آن که ژاپن: «به سوی يك جامعه اشتغال کامل و واقعی» (ص ۲۴۶) برود و «این ابرقدرت تکنولوژیکی که قبل از همه به مرزنوین ذکاوت رسیده ... و برخلاف متعارف خالص‌ترین محصول - نبوغ غرب است.» (ص ۲۴۷)، از فرهنگ و سنن اصیل خود، از «سامورائی»ها ببرد و به عنصری کارآمد و هوشمند، در خدمت نظام تکنولوژیکی‌ئی درآید که عنانش را جهان صنعتی غرب در دست دارد.

پس انسان ژاپنی: «این انسان‌های کوتاه قامت زردپوست، نحیف، رام و سربه‌زیر و بدون حس ابتکار» (ص ۲۵۵)، و وقتی خوب هستند، که در شکل و هیأتی همانند انسان تکنولوژیکی غربی بدل شوند!

□

اما چنان که گفته شد، نویسنده در کتاب تکاپوی جهانی، چهره‌هایی متفاوت دارد، یکی از چهره‌های آن نیز هنگامی است که، بر نیای فرهنگی و فلسفی و سیاسی قاره تازیخی غرب، می‌شورد و با هوشمندی يك نویسنده آگاه از هویت عدد و رقم و آمار و اسناد و اطلاعات تاریخی، با چرخش قلم، به فراهم ساختن دستمایه افشای هولناک‌ترین ترفند نظامی - سیاسی تمام تاریخ و دیپلماسی تمام تاریخ، می‌پردازد. و آن افشای یکی از رازهای جنگ دوم جهانی (۱۹۴۵ - ۱۹۳۹) است، یعنی، کوشش محیلا نه و سیاستمداران هی‌فرانکلین روزولت رئیس جمهوری ایالات متحده آمریکا در زمان جنگ دوم، برای کشاندن ژاپن به جنگ اروپا و مداخله آمریکا در جنگ، برای پیروزی و نجات دادن؛ «اروپای پیر» (ص ۲۶۰) و جهانی کردن جنگ، زیرا اروپای لگدمال شده، دیگر نمی‌تواند، نقش پیشوای تمدن باختر را به عهده گیرد. آن هم رخ در رخ رایش سوم، وینستون چرچیل، این مطلب را در تابستان

۱۹۴۰، گفته بود:

«ما در سواحل خود خواهیم جنگید، در خیابان‌های خود، خواهیم جنگید، در دریاها خواهیم جنگید و در اقصی نقاط اقیانوس خواهیم جنگید، تاروژی که سرزمین نوین (ایالات متحده) با تمامی قدرتش، در این جنگ به ما ببیند، برای نجات اروپای پیر که به آن زندگی داده است.» (ص ۲۶۰)

ژنرال دوگل، رئیس «فرانسه آزاد» نیز این مطلب را در «دعوت ۱۸ ژوئن» خود گفته بود:

«این جنگ، يك جنگ جهانی خواهد شد. فرانسه خواهد توانست. چون انگلستان بدون محدودیت از قدرت عظیم صنعتی ایالات متحده، برخوردار گردد. ماکه امروز به وسیله قدرت ماشینی از پای درآمده‌ایم، در آینده خواهیم توانست با يك قدرت ماشینی برتر پیروز شویم.» (ص ۲۶۰)

شراپیر در کتاب تکاپوی جهانی، در تدارک توجیه و بیان این واقعه، شگفت‌انگیزترین سیمای يك نویسنده متعهد و مسؤول و اخلاق انسانی يك هوشمند غربی را، آشکار می‌سازد.

جمع‌آوری و تنظیم اسناد دقیق و مستند تاریخی و سیاسی (کاری که فقط در نظام‌های دموکراسی غربی، برای يك نویسنده، یا يك مورخ امکان پذیر است)، و تلفیق و مطرح کردن آن‌ها، بدان صورت که از يك سو، حقیقت تاریخی برملا گردد و جهان از ماجرای دهشتناک‌ترین فاجعه بشری که توسط یکی از باهوش‌ترین و محیل‌ترین و پرآوازترین نام‌ها و چهره‌های تاریخ و سیاست جهان غرب، تدارک دیده شد، آگاه شود، و از سوی دیگر واکنش‌های طبیعی خواننده کتاب، عنان قضاوت او را يك سره، تا سرحد نفرت نکشاند، کاری است که مهارت و چیره‌دستی و هوشمندی هنرمندانه بسیاری می‌خواهد.

خواننده کتاب، آن چه در چهار فصل، با عنوان‌های: رمز ارغوانی - جنگ تن به تن در اقیانوس آرام - بازی‌های سرنوشت - و انفجار آفریننده! (ص ۲۷۸-۲۴۷)، می‌خواند، چرخش و پیچش توفان است، در آنگینه دریای عاطفه و حس‌های بشری‌اش، که واژه به واژه وسط‌به‌سطر، احساس و عطف طبیعی

خواننده کتاب، با آهنگ کاهش و افزایش افشای حقیقت (ویابه اقتضای مصلحت و سیاست، کتمان حقیقت)، از قلم شرایبر، موج و اوج می گیرد و گاه درست در لحظه‌ای که امواج عطوفت (نفرت و مهر متقابل به آمریکا و ژاپن و روزولت)، به عنوان عکس‌العمل، می‌خواهد فرو ریزد، گوئی انفجاری (مشابه انفجار اتمی در هیروشیما و ناگازاکی)، در درون آدمی، رخ می‌دهد، که قامت آن موج‌را، در اوج می‌شکند، ضرباهنگ موج در اوج، برگشت، صلاح‌اندیشی، سحر سخن و پرتوی از سیادت مآبی اروپائی است، که با حضور خود، عکس‌العمل‌های خشن و درونی خواننده این فصول کتاب را مهار می‌کند. چونان که گاه، خواننده، خویشتن را، زجر کشیده و انتقام جو، اما ناتوان از هر کنش یا واکنشی می‌یابد.

اما، آن سوی حقیقت آن حادثه هولناک، توجیه رفتار سیاسی و مسوولیت‌های جهانی فرانکلین روزولت: «فالچ کبیر» (ص ۲۷۳) و منطق و حسیات وانگیزه‌های درونی او در مقام شخصیتی است، که به فرمانش مقدمات تولید نخستین بمب اتمی جهان فراهم شد:

«از يك تعهد درونی در عذاب است.

آمریکا او را واداشته است، تا سوگند یاد کند که در جنگ متعهدش نخواهد کرد. این سوگند به «بی‌طرفی» را، او برخلاف تمایل و به ناگزیر، در بحبوحه آخرین و سومین مبارزات انتخاباتی-اش، در اواخر سال ۱۹۴۰، یاد کرده بود. این هم مشکل او بود و هم مشکل دنیا.

نخستین بار، در سال ۱۹۳۲، به ریاست جمهوری آمریکا بر-گزیده شد، تا کشورش را از ورطه ورشکستگی و بیکاری «بحران بزرگ» نجات دهد.

همان بحرانی که تخم ناامیدی و سپس فاشیسم را براروپا پاشید. هیچ منع قانونی، در قانون اساسی آمریکا تا آن وقت، برای آن که او نتواند برای بارسوم، خودش را نامزد ریاست جمهوری کند، وجود نداشت. علی‌رغم فالچ بودن، تردیدی به خود راه نداد.

... در همان لحظات مبارزات انتخاباتی، پیروزی مطلق ارتش هیتلری را در قاره اروپا دیده بود.

در یکی از آخرین نطق‌های انتخاباتی‌اش در بوستون، خطاب به ملت آمریکا گفت: - هرگز پسران شما را برای جنگیدن در هیچ جنگ خارجی نخواهیم فرستاد. آمریکائی‌ها در باطن ضمیرشان اورا يك - مداخله‌گرا. [ Interventionniste ] می‌دانند.

او به خاطر صداقتش با مردم آمریکا، در سیاست موفق بوده است، مردم همیشه به او اعتماد داشته‌اند. حال در برابر عمق جهانی و ترسی که قدرت رژیم‌های فاشیستی دردل او برانگیخته است. مردم آمریکا آن همدلی را ندارند، که او بتواند ... همه چیز را با آنان در میان گذارد.

... و او سیاست می‌شود.» (ص ۲۵۰-۲۴۹)

شکست آلمان نازی در اروپا و نجات اروپای پیر و فرتوت، تنها با مداخله آمریکا، درگرو کشاندن ژاپن به جنگ اروپاست، تا شهروندان ایالات متحده آمریکا، به رئیس جمهوری خود، خرده‌نگیرند، که چرا به رغم سوگندش، فرزندان آنان را به جنگ ناخواسته‌ای در آن سوی جهان فرستاد، تا اروپا را از زیر ضربات خردکننده قدرت نظامی رایش سوم، که مسلح به همان عقلانیت و دهاء دهشتناک جهان غرب است، نجات دهد.

اینک ببینید، با چه تردستی و با چه زبان و بیان و توجیهاتی در فصل‌های یادشده، هولناک‌ترین و مرگبارترین حادثه پایانی جنگ جهانی شده اروپا، یعنی: انفجار بمب‌اتم در دوشهر ژاپن، را که که مقدمه مسابقه وحشتناک بعدی تسلیحات هسته‌ای است، می‌نگارد، که به اصطلاح: نه سیخ بسوزد، نه کباب! آن‌چنان که در پایان این چهار فصل، خواننده کتاب تکاپوی جهانی، حتی قادر به قضاوتی نباشد، که شرارت قدرت مهارناپذیر ناشی از تسلط تکنولوژی، بر مناسبات انسان، می‌آفریند. شرارتی که نویسنده آن را «تنبیه ژاپن» (ص ۲۶۱)، از سوی آمریکا، می‌داند:

«ژاپن اسرارآمیز مدرن، برخلاف متعارف، خالص‌ترین

محصول «نبوغ غرب» است. ژاپن پدری دارد، که يك آمریکائی است، فرانکلین روزولت.

شایسته تر آن است که سرگذشت این زایمان، «افسانه قرن ثبت شود.» (ص ۲۴۷)

میان وینستون چرچیل نخست وزیر بریتانیای کبیر [کذا در اصل] و فرانکلین روزولت، رئیس جمهوری آمریکای بی طرف و دور دست که می خواهد به «هر قیمت جزیره بریتانیا و به همراه آن دنیای دموکراسی را سرپا نگاهدارد.» (ص ۲۴۸)، ملاقاتی به مدت سه روز بر عرشه رزمناو اوگوستا [Augusta]، در دور افتاده ترین نقطه دنیا، در خلیج کوچک پلاستیا [Placentia]، در اقیانوس اطلس شمالی، روی می دهد. حاصل این ملاقات: «به تقاضای روزولت به اتفاق هم، متنی را تدوین کردند؛ که بعداً به نام - منشور اتلانتیک - شهرت یافت. روزولت در این اعلامیه اصل رهائی ملت های تحت استعمار یا استثمار دنیا را به چرچیل قبولانده بود، درست مثل لینکلن که در قرن گذشته بر علیه [کذا]، نشانه های تسلط انگلیسی در آمریکای برخاسته بود.» (ص ۲۴۸):

«هیتر باروشن بینی، برخلاف آنچه که علناً اظهار می کند، از آمریکا بیمناک است... هیتر تصمیم قاطع گرفته بود، از هر گونه تحریکی که آمریکا را به جنگ بکشاند، اجتناب کند.» (ص ۲۵۱)

«دریاسالار رویدر [Roeder] فرمانده نیروی دریائی آلمان، در سه ملاقات خصوصی با هیتر، از پیشوا مصرانه تقاضا و حتی تهدید به استعفا می کند که ... به ناوهای آمریکائی تیراندازی کند. هیتر تمکین نمی کند و پاسخ می دهد: نه.» (ص ۲۵۳)

«آنها که تحت تأثیر قدرت آلمان قرار گرفته اند، ژاپن را از یاد برده اند روزولت بی آن که نظرها جلب شود، عملیات خصمانه علیه ژاپن را تشدید می کند. ... روزولت، دارائی های ژاپن در آمریکا را توقیف می کند ... ارسال نفت به بنادر ژاپنی یوکوهاما و ناگازاکی [Nagasaki]، به حال تعلیق درمی آید.» (ص ۲۵۵).

«حکومت کونوی [Konoye]، در برابر دشواری های فزاینده اقتصادی، جایش را به - حکومت ها شاهین ها - می دهد

به اصطلاح گرو [Grew] (سفیر ایالات متحد)، در مکالمه تلفنی:

پست نخست وزیری را یکی از تیز چنگال ترین شاهین های سراسر شرق، ژنرال توجو [Tojo]، اشغال کرده است، کسی که خواهان جنگ است.» (ص ۲۵۶)

«سفیر آمریکا، گرو تلفن می کند: «توجه شخص رئیس جمهور را جلب می کند به این که، در محافل نظامی توکیو شایع است که در صورت شکست مذاکراتی که با آمریکائی ها، درواشنگتن جریان دارد، ژاپنی ها ممکن است، به پرل هاربور حمله کنند.» (ص ۲۵۷)

«روی دو فرودگاه نظامی پرل هاربور، هواپیمای های جنگی، بال به بال ردیف شده اند.

«یکشنبه ۷ دسامبر، دو دیپلمات ژاپنی به وزارت خارجه تلفن می کنند و برای ساعت سیزده از وزیر امور خارجه آمریکا، به دستور توکیو، تقاضای ملاقات می کنند.

«فرانکلین روزولت، تنها، آفتاب زمستانی را بر روی چمن - های کاخ سفید، سیاحت می کند. او را در جریان تقاضای باریابی ژاپنی ها برای ساعت ۱۳ ... قرار می دهند ... پاسخ می شنود: «مطلب خاصی نیست» همه اسکادران های ژاپنی ... طی سه موج حمله، همه چیز را ویران می کنند.

فرانکلین روزولت بالندن تماس می گیرد و می خواهد شخصاً با چرچیل حرف بزند و خبر را خودش به او بدهد: - آن ها به مادر پرل هاربور حمله کرده اند ... از این پس، با هم، روی يك کشتی هستیم.!» (ص ۲۵۹ - ۲۵۸)

از همان لحظه ای که ژاپن جنگ را آغاز می کند، جنگ جهانی می شود و با جهانی شدن. روزولت برنده شده است.» (ص ۲۵۹)

«سرهنگ پاسی [Passy]، رئیس سرویس اطلاعات (ژنرال دوگل) در دفتر خاطراتش از آن روز (حمله ژاپن به پرل هاربور)، چنین یاد می کند:

«... آن گاه ژنرال دوگل زبان به سخن گشود: «حالا جنگ را مسلماً برده‌ایم.» (ص ۲۶۰)

«در مقابله با حیل‌های روزولت، که ژاپنی‌ها را وادار کرد، از تمامی اقیانوس آرام، تنها آماج گاهی را که برایشان بدفرجام خواهد بود، انتخاب کنند.» (ص ۲۶۱)

«با پرل‌هاربور، تکان معجزه‌آسایی آغاز می‌شود که ژاپن را از غربتش در دنیا بیرون می‌آورد.» (!) (ص ۲۶۳)

حقایق تاریخی گوئی در ماهیت، به نور و آب، مانده‌اند: شفاف و سیال. بر بستر زمان می‌لغزند و صخره‌های خاراوی واقعیت‌های سیاسی و ضرورت آن‌ها را، که بر سر راهشان است، می‌شکافند و می‌پوکاند و در نقطه‌ئی که باید، سرچشمه می‌شوند. تالو حقیقت، رخسندگی نوراست و نفاذ آن، سیالی آب. همه حقایق تاریخی، از حادثه‌های کوچک تا جنگ‌ها و انقلاب‌ها سرانجام افشاء می‌شوند حتی حقیقتی به پنهانی و مرموزی این که چرا با همه بیم‌های رایش هیتلری، ایالات متحده آمریکا، در جنگ مداخله کرد و چگونه شرق دور و ژاپن خاموش ناگهان به جنگ دوم کشیده شد و آن جنگ جهانی شد و آن فاجعه هولناک در ژاپن رویداد و نه در اروپای مرکزی؟

و این، نویسنده متهور و بیباک کتاب تکاپوی جهانی است که بنام يك فرانسوی مزاحم قدرت‌های جهانی، فقط سی و پنج سال پس از گذشتن آن فاجعه، مجذوب در جذبه‌ی خلاقیت و هوشمندی ژاپنی و مسحور نظم روبات‌ها [Robots = آدم‌های ماشینی کارخانه‌اتوموبیل‌سازی تویوتای ژاپنی]، در خود آگاهی محض، اما به فرمان حقیقت تاریخ، بخشی از تاریخ حقیقی جهان انسان‌ها را، موشکافانه، دقیق و مستند، بیان می‌کند. و آنانی که این حقایق را درمی‌یابند، دیگر در برابر عمق فاجعه انفجار اتمی، شاید شدت عمل و خشونت برخی از رهبران نظامی و سیاسی گذشته جهان را، فراموش کنند، آن گاه که با شگردها و «حیل‌های روزولت» (ص ۲۶۳)، در آخرین سال‌های ریاست جمهوری‌اش و رهبری‌اش بر ملت آمریکا، که او را يك مداخله‌گرا می‌خواندند، آشنا شوند:

«ژاپن، متهور و بریده از دنیا، در يك جنگ تن به تن، تا

سرحد مرگ با غرب درگیر می‌شود. ژاپنی‌ها ... سوگند یاد کرده‌اند ... تا زنده هستند، نخواهند گذاشت آمریکائی‌ها، قدم در خاک میهن‌شان بگذارند.

فرانکلین روزولت می‌تواند راه دیگری، بجز قربانی کردن يك میلیون آمریکائی برای هجوم به جزایر دوردست مجمع الجزایر ژاپن، بیندیشد.

متخصصان فیزیک هسته‌ئی دست به کار شده‌اند.

اگر فرجام - طرح مانهاتان - در نهایت داده‌های جهانی را عوض کند، ولی قبل از همه، چهره ژاپن را تغییر می‌دهد و اعتلا می‌بخشد (!) و چونان زایمانی پردرد، ژاپنی در طریقت علم به دنیا می‌آورد.

«آدولف هیتلر، بسبب معجزه‌ئی (!) که اساساً از کیش نژادپرستی‌اش، مایه می‌گرفت کمترین اشراقی بدین موضوع نداشت.» (ص ۲۶۴-۲۶۳)

[در جمله اخیرالذکر دقت کنید: مهارت و چیره‌دستی در نگارش یعنی این ... که از مثنی و اژه‌های مثبت، مفهوم منفی افاده کنید و یا بالعکس از پهلوی هم گزاردن چند واژه که مستقلاً مفهوم اما در جمله نامفهوم، چیزی گفته باشید، که چیزی نگفته باشید.]

«نیلس بوهر [Niels Bohr]، دانشمند دانمارکی تبار، به مجرد آن‌که، اواز طریق سرویس‌های مخفی مأمور در آلمان، اطمینان حاصل می‌کند که رایش هیتلری، کمترین ماده منفجره اتمی در زرادخانه‌اش ندارد، اینک مبهوت و آسوده‌خاطر، از روزولت می‌خواهد که برنامه کار را متوقف کند: «نباید ساختن بمب اتمی ادامه پیدا کند، دیگر برای پیروزی به آن نیازی نیست» و می‌گوید: ادامه دادن این برنامه خطر يك مسابقه بعدی تسلیحات هسته‌ئی را در پی خواهد داشت که به ضرس قاطع، مقدمات يك جنگ مهیب آینده را که پایان دنیا، خواهد بود، فراهم خواهد کرد... باید تجربه شیطانی را متوقف کرد.

روزولت تا آن جایی که از حرف‌هایش سردر می‌آورد با او موافق نیست.» (ص ۲۶۹)  
 «اجتماع فیزیک‌دان‌های هسته‌ئی آشفته است. هر يك می‌خواهد از باطن ضمیر روزولت سردر بیاورد» (ص ۲۷۱-۲۷۰)

«روزولت خود، به گفته یکی از مصاحبان نادرش، در اندیشه‌هایش: - درباره اقیانوس آرام، درباره ژاپن، درباره آزمایش هسته‌ئی و مخروبه‌های عظیمی که باید بازسازی گردد - گرفتار است. پس او هم مردی از نفس افتاده است.» (ص ۲۷۱)  
 هر پژوهنده‌ئی اگر بخواهد با مفهوم دقیق استعداد و هنر سیاسی یابه گفته شرایبر، حيله‌گری در سیاست بطور اعم، و در سیاست ایالات متحد آمریکا در دوران رهبری روزولت در فاصله ۱۹۳۹: (آغاز جنگ در اروپا) تا ۱۲ آوریل که:

«ساعت ۱۳ و پانزده دقیقه، روزولت، دست چپش را روی پیشانی می‌برد. گوئی يك درد ناگهانی میگرن عارض شده است. چند دقیقه بعد از پای درمی‌آید. خونریزی مغزی.» (ص ۲۷۱)  
 دست یابد و با معنای همیشگی و جاودانه و ظریف «سیاس‌بودن» در سطح جهان آشنا شود، که روزولت با بکار بردن «همه استعدادها و شهامت هنر سیاسی‌اش» (ص ۲۵۹) چگونه، ژاپن را به شرکت در جنگ وادار کرد تا به رغم سوگندش به ملت آمریکا، توانست در جنگ اروپا مداخله کند و به جنگ وسعتی جهانی ببخشد، باید چهار فصل یادشده کتاب تکاپوی جهانی را چند بار بخواند، تا ضمناً مهارت و چیره‌دستی و ظرافت‌های کاریک روزنامه‌نگار مورخ ویا يك نویسنده سیاستمدار را به درستی درک کند:

«روز ۲۴ آوریل، در دفتر ریاست جمهوری، هاری ترومن [ Harry S. Truman ] ریاست جمهوری که بر کرسی مخصوص نشسته و صدلی فالج کبیر را بیرون فرستاده است به نخستین توضیحات وزیر دفاع... گوش می‌دهد. طرح مانهاتان.» (ص ۲۷۳)

«يك کمیته مشورتی مرکب از سه دانشمند هسته‌ئی، سه عضو حکومتی، نخستین نتیجه‌گیری‌ئی که این کمیته تسلیم ترومن کرد

حائز اهمیت بسیار است:

نباید انرژی اتمی را منحصرأ از زاویه نظامی ملاحظه کرد، باید در آن هم چنین برقراری رابطه نوبنی با جهان را دید.» (ص ۲۷۳)

□

«در ساعت ۸ و پانزده دقیقه بامداد (۱۶ اوت)، در ارتفاع عمود بر منطقه صنعتی بندر عظیم هیروشیما، دستگیره کشیده می‌شود. بمب از مخزن رها می‌شود.» (ص ۳۷۴)  
 شهر هیروشیما با يك بمب (قدرت انفجاری ۱۸۰۰۰ تن، تی‌ان‌تی) منهدم شد تنها با يك بمب.

ژنرال کاوابه [Kawabe] (فرمانده ستاد کل)، باور نمی‌کند. می‌گوید: بگوئید چه بر سر «ارتش دوم» نیرومند ژاپن (که محل استقرارش دقیقاً شهر هیروشیما بود) آمده است. به او خبر می‌دهند، که ساعت ۸ و ۱۵ دقیقه صبح، دسته‌های بزرگ نفرات در داخل محوطه مشغول ورزش صبحگاهی بودند: ۳ دقیقه بعد چیزی از آنان برجای نمانده بود.» (ص ۲۷۵)

«يك بمب شبیه همان که هیروشیما را منهدم ساخت، ساعت ۱۱ و ۱ دقیقه در بندر ناگازاکی منفجر شد.» (ص ۲۷۶)

آری، فرانکلین روزولت، پس از مرگش برنده شد.

□

دومین و یکی از با ارزش‌ترین افشاگری‌های کتاب تکاپوی جهانی، روشنگری و پرتو افکندن بر توطئه پرنوازی مشترک گی‌موله، نخست وزیر و رهبر حزب سوسیالیست فرانسه و آنتونی ایدن نخست وزیر محافظه‌کار انگلستان: «مردانی خوش‌نیت (۱) اما بدون بینش جهانی» (ص ۱۸۵) بر ضد اولین قدرت عذب عصر یعنی جمهوری مصر، توسط ارتش اسرائیل است. از آخرین لشکرکشی‌های نظامی غرب علیه ملت‌های جهان سوم که با شکستی فضاحت‌آور برای غرب پایان رسید.

«ایده‌ئی بی‌نهایت شوم و خدام» (ص ۱۸۶) که ارتش کاملاً تدافعی



اسرائیل را به ابزار کشور گشائی قدرت نظامی غرب و سرپل اقتصادی و ژاندارم غرب در خاور میانه عربی تبدیل کرد.

«اسرائیلی‌ها تمام همشان مصروف آن بود که از بیابانی که به آن‌ها اعطا شده، سرزمینی بسازند، که بتواند آنان را تغذیه کند.»  
ص (۱۸۶)

اما فرانسه و انگلستان به «بن‌گوریون» پیامبر نامرسل یهود، دادوستدی کثیف را پیشنهاد کردند: یورش به آبراهه سوئز با پیوستن به ائتلاف دو جانبه فرانسه و انگلستان.

آنتونی ایدن به بن‌گوریون، گفته بود، بدین‌سان: «از شر تنها رهبر سیاسی عرب که متضمن خطری برای اسرائیل است، آسوده خواهد شد.» (ص ۱۸۷).  
گی‌موله، گفته بود: اسرائیل می‌تواند قلمروش را در زمین‌های مصر، صحرای سینا: «که این مصری‌های بی‌عرضه، تاکنون نتوانسته‌اند، آن‌جا کاری صورت دهند.» (ص ۱۸۷)، بگستراند. رهبر اسرائیل «نمی‌توانست اروپا را چنین وحشت‌زده و انتقام‌جو بر علیه [کذا] مصر تصور کند. او به راستی گمان می‌کرد که صفحه - نظامی‌گری استعمار طلبی - برای همیشه و بطور قطع توسط دو امپراتوری (!) قدیمی ورق خورده باشد.» (ص ۱۸۷). اخلاف بن‌گوریون به خوبی نشان دادند که او خوش‌بینانه به پیدایش اسرائیل می‌اندیشیده است.  
«توافق و ملاقات در انبار کثیفی در حومه پاریس صورت گرفت.» (ص ۱۸۶)  
«درام تاریخی برای اسرائیل.

«موله و ایدن به ملت کوچک و ارجمند عبری ضربه‌ئی بی‌صدا وارد کردند. آنان از اسرائیل تصویر - پایگاه نظامی پیشرو - امپریالیست‌های غرب، در قلب خاورمیانه را ساختند.» (ص ۱۸۸) درست نیست که از شرابیر خواسته باشیم او در بزنگاه مطرح کردن موضوع اسرائیل، گریزی هم به آوارگان دردمند و بی‌خانمان و باقیماندگان «دیر یاسین» ها و «کفر قاسم» ها و «تل‌زعترا» ها بپردازد. اما درست هم نیست که شرابیر «بیضه در کلاه شکسته» را بسبب این بی‌تفاوتی حقیرانه نسبت به فلسطینیان و جانبداری عطوفانه از اسرائیل، درخور سرزنش و نکوهش ندانیم و کتاب تکاپوی جهانی را «تکاپوی جهانی» نیانگاریم

که در آن به‌ویژه درباره سرنوشت فلسطینیان، مفهوم پیش‌پا افتاده و هرچند عقلانی! این جمله عربی را بکار بسته است «الحق لمن غلب» [حق با کسی است که پیروز است].

یکی از آشفته‌ترین و در عین حال حساس‌ترین موضوع‌های مطرح شده در کتاب تکاپوی جهانی، مسأله ایران است در کنار موضوع اوپک [O.P.E.C] (سازمان کشورهای صادرکننده نفت) و چگونگی برخورد محتاطانه اما مغرضانه نویسنده کتاب، باروند مبارزات پیشگامانه و طولانی ملت ایران به رهبری دکتر محمد مصدق [پیشاهنگ جنبش‌های رهائی بخش آسیا و آفریقا]، با کمپانی‌های نفتی جهان، به منظور احراز حق حاکمیت بر منابع زیرزمینی و تلاش برای به دست آوردن عایدی بیشتر از چنگال آنان. مسأله‌ئی که شگفتا، از فرط وضوح، ماجرای آن به‌صورتی آشفته و مبهم مطرح شده که برای خواننده فارسی‌زبان و تمامی ایرانیانی پرسش‌برمی‌انگیزد که به پیشگامی خود در مبارزه با امپراتوری منقرض بریتانیا و کمپانی‌های نفتی افتخار می‌کنند.

نیازی به گفتن ندارد که کشور ایران یکی از قدیمی‌ترین کشورهای تولیدکننده نفت خاورمیانه و از پیشگامان نهضت جهانی ضد استعماری و جنبش ملی کردن صنعت نفت بوده است.

جنبش آزادیخواهانه و ضد استعماری ملت ایران علیه غارت کمپانی‌های نفتی و سیاست‌های استعمارگرانه غرب، در سال‌های آغازین دهه پنجم این قرن، نه فقط به سیادت مطلق آنان بر منابع نفت ایران پایان داد، بلکه موج‌نیر و مند جهانی و تاریخی‌ئی را در تمام کشورهای محروم و ستمدیده آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین برانگیخت. از دستاوردهای این حرکت تاریخی، پیدایش نهضت‌های آزادیبخش و قطع سلطه اقتصادی - سیاسی قدرت‌های استعمارگر در این کشورها بود.

از سوی دیگر، مبارزان و دست‌اندرکاران و پروردگان نهضت ملی کردن صنعت نفت ایران، بعدها، مطرح‌کننده فکر تأسیس اوپک و از عناصر مهم پیدایش این سازمان جهانی شدند. سازمانی که بررغم توطئه‌ها و دسیسه‌های گوناگون توانست با موضع‌گیری دقیق و سنجیده خود، بخشی از حقوق پایمال شده کشورهای تولیدکننده نفت را تأمین کند.

اما پرسش این است، هنگامی که نویسنده در جای جای کتاب، از تلاش پیگیر کشورهای تولیدکننده نفت، به ویژه عربستان سعودی، عراق، و تروئلا و ... برای احقاق حق خود، حمایت می کند، چگونه است که این موضع رادر قبال ایران ندارد، وقتی خود اعتراف می کند که: «انقلاب مصدق به سال ۱۹۵۱ در ایران جزئی جدانشدنی از نهضت های بزرگ رهائی ملی است که پس از جنگ جهانی، در جهان سوم رواج می یابد.» (ص ۴۰) و هنگامی که نخستین ضربه به جهان صنعتی پس از تأسیس اوپک و زیروروشدن ژرف نسبت قوارا تحلیل می کند و به بازنوشت گفتگونی می پردازد که میان یکی از نمایندگان آمریکائی و زکی یمانی وزیر نفت سعودی رویداده است:

«طبق اطلاعاتی که به واشنگتن رسیده است، در آخرین جلسه محرمانه اوپک طرحی تهیه و به بحث گذاشته شده... که عبارت است از تحکیم موضع تولید کنندگان، در صورت بروز بحران، به وسیله «تحریم واقعی صدور جهانی نفت». دیپلمات آمریکائی می افزاید این طرح ظاهراً «حتی به تأیید پادشاه عربستان و شاه ایران هم رسیده است». یمانی پاسخ می دهد که برعکس وجود چنین طرحی کاملاً درست است.» (ص ۷۳)

و سپس می افزاید: «شاه ایران که بیش از هر کس دیگر از حمایت ایالات متحد برخوردار است برای آن که هرگونه اندیشه دوستگی یا فشار علیه اوپک از میان برود... اعلام می کند: نظر شرکت های بزرگ، که هنوز به امتیازات مفرط خود چسبیده اند نمونه بارزی است از استعمار اقتصادی. این شرکت ها باید بدانند که استعمار اقتصادی، هم چون خود استعمار محکوم است.» (ص ۷۴)

باین همه، بیشترین سهم پیروزی اوپک و تبدیل آن به ابزاری برای رهائی اقتصادی جهان سوم را صرفاً در تصمیم ها و آینده نگری ها و اقدامات عربستان سعودی و کویت می بیند که علاوه بر نفت، دارای قدرت مالی بی حصر و مؤثر در تثبیت یا کاهش نرخ جهانی دلار هستند. البته خواننده هوشمند و بصیر کتاب تکاپوی جهانی پاسخ برخی از پرسش های خود را در صفحه ۳۲ کتاب می یابد، هنگامی که شرایبر از زبان دیپلماسی انگلستان و فرانسه: «دو امپراتوری

قدیمی» (ص ۱۸۷)، ترس و وحشت سیاسی آنان را از «محبوبیت و نیروی کراماتی مصدق - که سی سال بعد همان نیروی کراماتی رادر آیت الله خمینی باز می یابیم... و چقدر ترسیده بودیم.» (ص ۳۲)، بیان می کند.

اما دوگانگی چندش آور برخوردار نویسنده با مسائل ایران و به ویژه نفت و اوپک هنگامی بیش تر آشکار می شود، که در تمامی کتاب، درزی روشنفکر اروپائی و شخصیتی سنجیده و بی طرف، برای فقر و استیصال و درماندگی جهان سوم و کشورهای دارای مواد اولیه و توسعه نیافته، دل می سوزاند و نقش استثمارگرانه جهان غرب را که با واسطه بیست و سه کمپانی غول آسای نفتی که نفت و دیگر مواد اولیه این کشورها را غارت می کنند، تقبیح و نکوهش می کند و از این که قدرت تصمیم گیری درباره انرژی که مدت ها در دست شرکت های غربی بود و هم اکنون در اختیار کشورهای تولید کننده است، به ظاهر اظهار شادمانی می کند. اما وقتی مسأله تحریم صدور نفت از طرف کشورهای تولیدکننده به غرب را مطرح می کند، جامه روشنفکری فرانسوی را از تن بدر می آورد و لباس سیاستمدار رسن باز غربی را می پوشد و نتایج به اجرا در آمدن و عملی شدن این تهدید را از زبان یکی از کارشناسان غربی، ژان کلود بالاب سثانو [Jean Claud Balaceanu] در مورد کشورش فرانسه این گونه تصویر می کند:

«يك لحظه تصور کنیم که در فرانسه دیگر هیدروکربور نباشد. روی جاده ها دیگر هیچ چیزی حرکت نمی کند، اصلاً به علت فقدان قیر و آسفالت، جاده های در کار نیست، شبکه توزیع از کار می افتد... نه در مزرعه ها تراکتور وجود دارد و نه در آسمان هواپیما. کشتی ها ناگزیر در کنار اسکله ها لنگر می اندازند ایجاد گرما با سوخت مایع دیگر میسر نیست. یعنی بیش از نیمی از خانه ها، ادارات و مدرسه ها و بیمارستان ها محکوم به سرما هستند. ... دیگر نایلون، خودکار بیک، پیراهن، جامه های بارانی، پارچه های پشمی ضدبید و صفحه موسیقی وجود ندارد...» (ص ۶۰)

با این مقدمه چینی، پس تهدید به تحریم صدور نفت، تهدید فاجعه انگیزی است! و در جریان جنگ اعراب و اسرائیل برای نخستین بار این تهدید عملی می شود. اما کشور ایران ولیبی، تنها کشورهای هستند که با وجود پذیرفتن طرح تهدید تحریم،

در عمل به آن نمی‌پیوندند. یعنی به شیوه استدلال و تصور نویسنده در مورد فرانسه می‌توان انگاشت، مسوولان آفرود سیاست نفتی دو کشور توانسته‌اند:

«همان يك لحظه تصور کارشناس غربی را» درباره فرانسه، درباره تمامی کشورهای غربی، تصور کنند. شگفتا از دوگانگی و ریاکاری نویسنده که گویا فراموش کرده است که در صفحات پیشین، خود از زبان يك کارشناس عضو مؤسسه نفت فرانسه، پیامدهای فقدان نفت را در فرانسه و کشورهای غربی تصویر کرده‌است. اما برای خوشامدگوئی و دلبری از رهبران اعراب، این‌گونه کشورایران را ناموفق با آرمان اعراب می‌شناساند:

«... با این که تحریم صدور نفت در پشتیبانی از آرمان اعراب علیه غرب، اعلام می‌شود، ایران و لیبی، لحظه‌ئی جریان نفت کش‌های لبریز از نفت خود را، که با آهنگی شتابان تر، به بنادر اروپا و آمریکا می‌روند، قطع نمی‌کنند، حتی چند هفته‌ئی تهران و طرابلس به کمک شرکت‌هایی که هر دو را استثمار می‌کنند به بازارهای تازه‌ئی دست می‌یابند.» (ص ۲۶)

آری با تأسیس «گروه پاریس» در سال ۱۹۷۹ که باید آن را معجزه بزرگ و برگ برنده کمپانی‌های چند ملیتی و کارتل‌های اروپائی و اعراب و ژاپنی‌ها، انگاشت، آقای شرایبر در بازنوشت رویدادهای تاریخی مربوط به ایران در کتاب تکاپوی جهانی، بی‌طرفی و نراکت روشنفکرانه فرهنگی را به يك سو پرتاب می‌کند و درزی محتسبی که به گفته حافظ «خورد بادهات و سنگ به جام اندازد»، در پس بازی با کلمات و استعارات و واژه‌های چند پهلو، آن‌طور که فراخورشان يك روزنامه‌نگار مورخ فرانسوی نیست، مبارزات و درگیری‌های تاریخی کشور ایران را با غارتگران نفتی جهان غرب، یا انکار و یا مخدوش و باژگونه بیان می‌کند. بررسی و برشمردن موارد انتقادپذیر کتاب تکاپوی جهانی را درباره ایران به آینده‌وا می‌گذاریم و پیش از پایان دادن به نقد کتاب تکاپوی جهانی، ضروری است به چند نکته مهم، به اختصار اشاره شود:

□

نخست این‌که نویسنده خیال پردازی‌های ریاکارانه خود را درباره عصری

بیان کرده که رایانه‌ها و میکروپروسورها و ذکاوت و هوش ژاپن و سرمایه‌های مالی اعراب، دنیا را بهشت عنبر سرشت خواهد کرد، مسأله‌ئی است شخصی و رؤیای‌گونه که به تخیل آندره زیگفایدوار نویسنده مربوط است. این‌که انفجار انفورماتیکی در بحران اقتصادی می‌تواند، نقشی را ایفاء کند که بمب‌اتمی در جنگ جهانی، تخیلی است زیبا و آرزو. وای بسا آرزو که خاک شده ...

واقعیت چیست؟ فقر و گرسنگی و مرگ‌های دسته‌جمعی پیش‌رس، متعلق به مردم کدام‌قاره جهان است: کشورهای صنعتی جهان؟ کشورهای دارای میکروپروسور و راکتورها و توشیو دوکوها؟ یا:

«در غرب کسانی هستند که اخلاقاً تحمل‌ناپذیر نمی‌دانند، که دوسوم بشریت از کم‌غذائی در رنج باشند. میلیون‌ها کودک هر ساله از گرسنگی بمیرند، و در همان زمان، کشاورزان غربی، مازاد فروش نرفته محصولات خود را در جاده‌ها بریزند. در اروپا از وفور کره و شیر و شکر شکوه کنند.» (ص ۲۰۷)

«زیستن در مصائب کنونی، در رؤیای فوران آینده و بدین‌گونه در انتظار حوادث نشستن، توهم خود تباه‌سازی خواهد بود.» (ص ۴۲۲)

پس مسأله اصلی کتاب تکاپوی جهانی نه دستیابی به ابزار ریشه‌کن کردن فقر و حشتناک جهان سوم که تلاشی برای رهانیدن کشورهای توسعه‌یافته و پیشرفته از بن‌بستی است که بدان در افتاده‌اند:

«جهان صنعتی، توسعه اصلی‌اش را درسی سال گذشته، تحقق‌بخشیده است. او این توسعه را به قیمت بهره‌کشی منظم از منابع جهان سوم و با فروش تولیداتش در بازارهای خودش. این دوره به فرجام خود رسیده است.

ژاپن با آمریکا و اروپا، این دو میان خودشان، با ژاپن، در حال يك جنگ اقتصادی خشن برای صادر کردن از یکی به دیگری هستند. وضعیت همین‌است. يك بن بست تاریخی.»

برای رهیدن از این بن بست، کشورهای توسعه یافته، یا باید به حالت

توسعه نیافتگی - پسروی - بازگردند و یا به طور جدی به توسعه جهان سوم کمک کنند. طبیعی است که شق دوم برای غرب سودمند است. بنابراین اگر جهان غرب، بدون هرگونه دوزو کلکی به توسعه جهان سوم کمک کنند، تنها برای رهایی خودشان از بن بست است و بس.

پس راز ستایش‌های نویسنده از هوشمندی ژاپنی، در همگرا کردن مادی و معنوی آنان با تمدن غرب است، و حمایت و عنایت به اعراب و انگیزه تعلق خاطر سیاسی‌اش، گذشته از قدرت مالی اعراب، از «گروه پاریس» نشأت می‌گیرد و امری نیست که به اثبات نیازمند باشد و خوشا که نشان می‌دهد، رئیس حزب رادیکال سوسیالیست چگونه در تاروپود جبر تاریخ! اسیر است:

«در جهان انسان، چیزی بیش از انسان بود، گریختن ورها شدن از جبر زندگی است.» (آندره مالرو)

اما چنان که پیداست، نویسنده جبر تاریخ را به درستی نمی‌شناسد، او نمی‌تواند، اتفاق‌های مهم تاریخ را به داوری بکشد و سره را از ناسره باز-شناسد، او با بسیاری از حادثه‌های تاریخ، سازش می‌کند و به سروگوشان دست می‌کشد. پای قضاوت اندیشه‌اش، توان عبور از هوشمندی و روشن بینی روشنفکر فرانسوی، به درک واقعیات سیاسی و حقایق تاریخ را ندارد. او در این مواقع به اعتبار جهان بینی مسلط بر تفکر انسان غربی، خالی از عاطفه‌ئی است که او را به دفاع آرمان‌های باخته شده در شطرنج سیاست برانگیزاند مانند آرمان فلسطینیان که در تکاپوی جهانی حتی يك صفحه به آن پرداخته نشده است. کاری که فضیلت، در سیاست می‌طلبد و نه سیاست در فضیلت! در این چهره، گویا او معنای متعهد روشنفکر پایبند به وجدان اخلاقی غربی را در برابر انسان و تاریخ از یاد می‌برد. کدام يك از چهره‌ها برازنده اوست؟ محتوی کتاب می‌گوید: شرایبیر به رغم نمایاندن شخصیت و هوشمندی خود، در بسیاری از فصول کتاب، بهت زده و سرگشته و پیریشیده است و خود سپرده به رؤیاهای وهم‌انگیز.

قضاوتش، شاهین ترازوئی را می‌ماند که میان تخیل شورانگیز بی‌بنیاد انسانی و پرخاشجوئی روشنفکرانه درنوسان است و وزیرکی و فطانت اودرحدی است که میسیون‌های مذهبی درکشاندن پابرهنگان عربان آفریقا به کلیسا

داشتند. مگر نه یکی از سنن سه‌گانه فرهنگ غرب، سنت انجیل است؟ مثلاً آگاه با لحنی سخن گفته است که حس خواننده را، از فرط برانگیختگی ترحم، فلج کرده است. برانگیختن شفقت به حال مردم جامعه‌هائی که درآمد سرانه‌شان از «۱۰۰۰۰ دلار در سوئد - ۱۳۰ تا ۱۰۰ دلار در فقیرترین کشورهای جهان سوم.» (ص ۲۰۳) افزون تر است.

او به صراحت می‌گوید: مردم کشورهای فقیر دارای مواد اولیه، به جان پریشان ایشان رحمت آرید! و به خصوص شفقت برای ایالات متحده آمریکا، «قهرمانان استقلال ملت‌ها» (ص ۱۵۱):

«اوج مسخرگی است که ... تنها قدرت غربی که هرگز کشوری را استعمار نکرده است سرانجام دریابد که همه‌کینه‌ها و بغض‌ها متوجه اوست. درحالی که او به تنهایی ۳۰ تا ۴۰ درصد اعتبارات مالی بانک جهانی را تأمین می‌کند.» (ص ۲۰۰)

کتاب تکاپوی جهانی می‌گوید: در بعثت جامعه ما بعد صنعتی، دانش رایانه‌ها و میکروپروسورها، میراث بر سرمایه خواهد شد. و این به تلویح، یعنی پیش‌گوئی‌های، نظریه پردازان غربی، که وقوع رویدادهای دیگری را پس از اعتلای سرمایه‌داری، پیش بینی می‌کردند. کشک!

این تاریخ است که در بستر زمان این مکاشفات و باورها را، انگاره می‌زند و تأیید و یا انکارشان را به ثبوت می‌رساند. مهم این است که به گفته، نویسنده:

«امروز با غارت کردن سرتاسر دنیا است که انقلاب‌ها بارور می‌شود.» (ص ۱۴۵)

تکاپوی جهانی، شرح حسرت شکارچیان از نفس افتاده است. زیرا شکارگاه هم‌چنان دنیای واپس مانده در فقر و گرسنگی و دردورنج است. و به گفته شرایبیر، این بار شکارچیان، صاحبان اصلی رایانه‌ها هستند و از این مسأله نیز بیمی به دل راه نمی‌دهد، زیرا صاحبان رایانه‌ها دیگر بخش استحاله شده‌ئی از نظام فرهنگی غرب‌اند و نه امتداد دنیای کهن سامورائی‌ها...

تکاپوی جهانی، اسناد غارتگری و هول و اضطراب تاریخی جهان است که به دست يك نویسنده هوشمند فرانسوی تدوین و تنظیم شده و بدست

يك روزنامه‌نگار و شهروند غربی عضو «گروه پاریس» با حریق ترحم‌انگیزی ریاکارانه، سوخته و خاکستر شده است.

تکاپوی جهانی، شرح سوق‌دادن زیرکانه جامعه‌های واپس‌مانده به‌گذر و جهش نورآسا از قاطر سواری به جمبوجت سواری است یعنی باحذف دوران صنعتی، وارد شدن به عصر انفورماتیک! و این نسخه، یعنی جهیدن از درایت بهروایت. فلسفه‌ئی است که در خاور میانه و شرق دیگر جاذبه‌ئی ندارد.

تکاپوی جهانی، منظومهٔ خشم اربابان، از گسستن زنجیر انقیاد توسط رعایاست. و نظاره خشمگنانه جامعه‌های صنعتی، به‌خیزش‌بطئی اما ریشه‌دار جامعهٔ بردگان قرن بیستم و نیز حسرت خوردن بر بی‌رحمی طبیعت و مرحمت خداوند که، چرا این‌همه موهبت و نعمت‌را، درست در زیر سرزمین‌های فقیران و گرسنگان نهان کرده‌است:

«این کشورها، قدرت نفتی را که طبیعت به‌آنان ارزانی داشته، در تملک دارند و چندتائی در میان آنان ... به اربابان قدرت مالی تبدیل شده‌اند.

پس دو کلید اقتصاد از پا درآمد جهان، یعنی انرژی و سرمایه در دست آن‌ها است. در میان دست‌های ناتوان‌شان.» (ص ۱۱-۱۰)  
«کشورهای نفت خیز، کشورهایی هستند، عقب‌مانده، با تمامی ضعف‌های اقتصادی، اجتماعی انسانی و سیاسی حالت عقب‌ماندگی، که هیچ‌آمادگی ندارند (۱) این ثروت سرشاری که هر روز از سراسر جهان به‌سوی آنان سرازیر می‌شود، به‌نحوی معقول و مؤثر به توسعهٔ آفریننده، مبدل گردانند.» (ص ۱۲۹)

«در سال ۱۹۵۰، کمیسیون پالی [Paley] ... از سوی ترومن رئیس‌جمهور آمریکا مأمور می‌شود تا احتمال - وابستگی ایالات متحد به خارج را در زمینهٔ مواد اولیهٔ مهم بررسی کند. گزارش این کمیسیون ... سال بعد تسلیم می‌شود: قبل از بیست‌سال (۱۹۷۰) آمریکا استقلال خود را، از لحاظ انرژی از دست خواهد داد و ناگزیر خواهد شد، نفت موردنیاز خود را از خاورمیانه وارد کند.» (ص ۶۸).

تکاپوی جهانی با وجود این که می‌داند نه فقط ایالات متحد آمریکا با قدرت وحشتناک نظامی‌اش، بلکه تمام نظام‌های صنعتی غرب به نفت خاور میانه نیازمندند، اما تنها غرب را شایستهٔ ثروت و قدرت و رفاه و تنعم و افزونی شیر و شکر و گوشت و مسکن و مناسبات اجتماعی معقول و حتی دموکراسی می‌داند و با علم کردن بی‌رویه انفورماتیک، به‌خورد رهبران فکری و سیاسی جهان واپس‌مانده و توسعه نیافته می‌دهد که صنعتی شدن به سود شمانیست. مفهومش این است که اگر کشورهای جهان سوم هم صنعتی بشوند، پس کالاها و فرآورده‌های تکنولوژیکی بیست کشور صنعتی جهان در کدام بازار به فروش برسد تا درآمد سرانه آنان از مرز ۱۰۰۰۰ دلار تجاوز کند و از فرط مواد غذایی پرکالری اکثریت مردم کشورهای توسعه‌یافته به‌سوء هاضمه بیافتند. در چنین مواقعی است که تکاپوی جهانی به‌ابزار فرهنگی خرفت کردن مردم کشورهای جهان سوم بدل می‌شود و نویسندهٔ آن، فراموشکار، سردرگم آشفته و رس‌باز. و چنین خصیصه‌هایی با ادعای اودر دیباچه کتاب متناقض است که: مخاطب من، همه‌کس و همهٔ جهان است. تکاپوی جهانی، نخواستنه یا نتوانسته است، بر این پرسش اساسی، پاسخی عقلانی و قانع‌کننده بدهد که چرا قیمت نفت از سال ۱۹۰۰ تا ۱۹۷۰ بین يك دلار و ۲۰ سنت تا يك دلار و ۸۰ سنت بوده، اما قیمت کالاهای صنعتی گاه تا ۱۰۰۰ برابر افزایش یافته‌است، یعنی کشورهای صنعتی و تولیدکنندهٔ کالا، قیمت‌های خودش را با آهنگ تورمش افزایش داده و قیمت‌های فروشندگان مواد اولیه رادر طول ۷۰ سال ثابت نگاهداشته است. و چنانچه کشورهای تولیدکننده نفت، استرحاماً درخواست تجدید نظر در بهای نفت را داشته باشند ناگهان آقای سناتور ویلیام فولبرایت از آن سوی جهان می‌فرماید:

«امروز تولیدکنندگان عرب نفت، قدرت نظامی ناچیزی دارند. آن‌ها چون غزالان در جنگل درندگان هستند. ما باید به‌عنوان دوست این مطلب را به‌آن‌ها یادآور شویم. اگر آن‌ها واقعاً تعادل اقتصادی و اجتماعی قدرت‌های بزرگ به‌ویژه ما را برهم بزنند، خطرات هولناکی در انتظارشان خواهد بود.» (ص ۹۲)

اما آیا واقعاً تولیدکنندگان نفت هستند که تعادل اقتصادی، اجتماعی قدرت‌های بزرگ و به ویژه آمریکا را برهم می‌زنند یا «یک بررسی جامع در ایالات متحد آمریکا توسط بنیاد ملی علم» (National Science Foundation) درباره این که، معلوم گردد، در پنجاه سال گذشته عامل عمده ترقی اقتصادی آمریکا چه بوده است، به عمل آمده است و پاسخ بررسی بطور خلاصه این است: نوآوری فنی.

مطابق گزارش بنیاد مذکور، رشد اقتصادی آمریکا از سال ۱۹۲۹ به بعد تا میزان ۵۰ درصد در گرو نوآوری بوده است. (ص ۲۹۴)

«پدیده رکود در مجموع صنایع آمریکائی نتایج ویرانگرانه‌ئی دارد. رشد اقتصادی که در جریان دو دهه اخیر هرگز از ۴ درصد در سال کمتر نبوده، در ابتدای سال‌های ۷۰ به زیر ۳ درصد افتاده، سطح زندگی در آمریکا که تا سال ۱۹۷۲ همیشه اول بوده، در سال ۱۹۷۹ به پنجم تنزل یافته است.» (ص ۳۲۳)

«ایالات متحد، نخستین نشانه‌های بیماری انگلیسی را بروز می‌دهد.

ضعف نیروی تولید، پس نشینی در بازار جهانی، تنزل مهارت‌های حرفه‌ئی کاهش بودجه تحقیق. ایالات متحد نیز چون بریتانیای کبیر، تدریجاً تلاش تحقیقاتی خودش را در بخش‌های مربوط به دفاع ملی متمرکز کرده است.» (ص ۳۲۵)

«زمان پندارها به سر آمده است... بحران نفتی به بافت اجتماعی همه دموکراسی‌های صنعتی آسیب رسانیده است

وعلت اصلی این امر نه به وجود اوپک و نه استراتژی شوروی، بلکه بی‌سیاستی آمریکا است... گوئی این کشور بزرگ که این همه ایثار کرده، این همه مسئولیت به عهده گرفته، این همه شگفتی آفریده، این کشور بزرگی که بار دنیا را به دوش کشیده، ناگهان از نفس افتاده است.» (ص ۱۱۵)

«گوئی این کشور، که البته آخرین کشوری است که از

بحران انرژی آسیب می‌بیند در واپسین مرحله، روی قدرت نظامی خود حساب می‌کند. گوئی بزرگ‌ترین دموکراسی جهان، ناگهان از پویائی بازمانده است.

و طبق آخرین برآورد «بررسی زمین‌شناسی ایالات متحده [US Geological Survey] مجموعه ذخائر نفتی این کشور ۲۸ میلیارد بشکه است یعنی با آهنگ کنونی مصرف - جمعاً برای ۹ سال کافی است.» (ص ۱۱۶)

آهنگ کنونی مصرف یعنی چه؟

«امروز در دنیا هر روز ۳۶۲ میلیون دستگاه وسیله نقلیه در حرکت است. اتحاد جماهیر شوروی با ۲۵۰ میلیون نفر سکنه خود، جمعاً ۳ میلیون دستگاه اتومبیل سواری دارد. آمریکا با ۲۲۰ میلیون نفر سکنه ۱۱۵ میلیون دستگاه!» (ص ۱۱۸)

«۴۰ درصد کل اتومبیل‌ها در اختیار آمریکا، ۳۰ درصد در دست اروپا، ۱۸ درصد در کشورهای صنعتی، ۱۲ درصد در اختیار ۳ میلیارد سکنه جهان سوم.» (ص ۱۱۸)

«طی یک سال گذشته (۱۹۷۹) آمریکائی‌ها با اتومبیل‌های خود، ۱۹ میلیارد کیلومتر راه پیموده‌اند و هر روزه ۱۰ درصد کل تولید نفت جهان را مصرف کرده‌اند» (ص ۱۱۹)

با توجه به ارقام و آگاهی‌های یاد شده معلوم شد که آیا کشورهای تولید کننده نفت عرب و غیر عرب هستند که تعادل اقتصادی، اجتماعی آمریکا و جهان غرب را برهم می‌زنند یا رکود و فقدان نوآوری علمی و تنعم و رفاه طلبی و مصرف‌زدگی آمریکا؟

«آمریکائیان فکر می‌کنند بالافازل شده و آنان گرفتارند. هیچ شورو اشتیاقی برای اقدام به کارهای نوین دیده نمی‌شود. هر کس در هر جاهست جیره‌خوار نظام شده است» (ص ۳۷۷ - از سخنان جامعه‌شناس فرانسوی، میشل کروزیه [Michel Crozier])



اکنون هنگام آن فرارسیده است که از مؤلف کتاب به عنوان برگزیده

نخبگان کشوری که در تاریخ گذشته‌شان «فرمان نانت»<sup>۳۱</sup> و جنگ‌های داخلی فلاخن<sup>۳۲</sup> [ Guerres de La Fronde ] را داشته‌اند و به اعتقاد فرانسویان این کشور: «به وجود آمده است و این نقش را پذیرفته است که توطئه‌های دیگران را خنثی کند و با سلطه‌جویی‌ها مبارزه کند» (ژان ژیرودو - یادداشت‌های پراکنده پاریس) پرسیده شود، چرا در گفتن حقیقت درباره ایران طفره رفته‌اید. شما که داعیه دارید که این کتاب: «پرده از روی وقایع ناشناخته ولی اساسی برمی‌دارد که کافی است آن‌ها را بازگو کرد.» (ص ۱ مقدمه). شما که می‌دانید، تمام کشورهای تولیدکننده نفت عرب‌نویسند ایران<sup>۳۳</sup>، و تروئلا، مکزیک، اتحاد جماهیر شوروی (دومین کشور صادرکننده نفت) عرب‌نویسند، پس چرا هنگامی که شحنة جهانی غرب، تازیانه انتقام برکف، نطع کیفر گردنکشان را گسترده‌تا بلندپروازی و افزایش بی‌رویه قیمت نفت، یا تحریم صدور نفت به غرب را پاسخ گوید و قهرش، گرد از قعر دریا برمی‌انگیزد و هرملتی را که طریق بغی و عدوان ببیند، به نابودیش همت می‌گمارند اساکت نشسته، یا حداکثر به‌طور ضمنی آنرا تأیید می‌کنید؟

شما آقای شرایبر، چرامانند «فرانک‌های مسیحی ادوار اولیه قرون وسطی به ایران می‌نگرید که وقتی جنگ‌های صلیبی در گرفت و مسیحیان متعصب را، به کشورهای اسلامی سرازیر کرد، همه کشورهای اسلامی را که ایران هم جزو آن‌ها بود، سرزمین کفار و دشمنان مسیح تلقی کردند، هرچند ایرانیان از آن حادثه نیز به سلامت جستند، زیرا از میان همه فرزندان شرق، زردشت نخستین کسی بود که غرب اورا پذیرفت»<sup>۳۴</sup> و حالا کشور ایران با جنگ‌ناخواسته وحشیانه، کیفر مشارکت در برهم زدن تعادل اجتماعی، اقتصادی جهان غرب را می‌بیند یا آن‌گونه که قلمداد کرده‌اید: ناموافق بودن با آرمان اعراب در پشتیبانی از تحریم صدور نفت به جهان غرب؟ و یا هیچکدام تنها آن‌چه آقای آندره فونین [ Andre Fontain ] در کتاب يك بستر و دورویا فرموده است:

«... حالا فقط يك نفر با عنوان امپراتور در جهان باقی مانده است و او هیرو هیتو است که از صورت يك بت زنده، مبدل به پادشاه مشروطه ژاپن گردیده و با سرگرم کردن خود به زیست

شناسی دریائی، عمرش را در آرامش سپری می‌کند.»<sup>۳۵</sup>  
 و به راستی مشکل اساسی غرب در قبال کشورهای تولیدکننده نفت چیست؟  
 مشکل اساسی جهان بهره‌ور از عقلانیت تاریخی و منطق خردگرا در رویارویی با محروم‌ترین و فقیرترین مردم جهان، یعنی صاحبان اصلی مواد اولیه و از آن‌شمار نفت کدام است.  
 تکاپوی جهانی از زبان ژرژ کلمانسوی فرانسوی (Georges Clemenceau) پاسخ می‌دهد:

«از این پس برای ملت‌ها و خلق‌ها، يك قطره نفت، ارزش يك قطره خون را دارد...» (ص ۶۱)



برگردان متن کتاب تکاپوی جهانی به زبان فارسی روان و یکدست است. نثر چابک نویسنده و تسلط کافی مترجم (آقای عبدالحسین نیک‌گهر)، تلفیق خجسته‌ئی از يك کار فرهنگی با ارزش را پدید آورده است، موارد اندکی چون جایگزین شدن «نمود» به جای فعل «کرد»، یعنی پیروی از غلط رایج! و یا استفاده قابل گذشت از ترکیب نادرست: «برعلیه» را بی‌گمان باید در ازاء کوشش ستودنی و مأجور آقای نیک‌گهر زیاد برد. ترجمه و نثر کتاب‌هایی چون تکاپوی جهانی با وجود کم و کاستی‌های گونه‌گون آن، هم‌زمان ساختن ذهن و اندیشه کتابخوان فارسی‌زبان با مسائل مختلف مطرح زمانه‌ماست. کاری که ارج و اهمیت آن را غبار گرفتگی پنجره‌های بسته آگاهی‌های روز، به روشنی بیان می‌کند.

یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های شیوه نگارش متن فارسی کتاب تکاپوی جهانی، بهره‌گیری فراخور و معقول از واژه‌های اهلیت یافته فارسی و نهادن آن‌ها در برابر واژه‌های فرنگی است. ای‌کاش در چاپ سوم کتاب، مترجم ارجمند، بدنبال بخش کتابشناسی، فهرست اعلام را می‌افزود.

\*\*\*

۱- چرا شهروندان کشورهای غربی به راه خطا رفته‌اند؟ این توضیح به‌ویژه برای هوشمندان افسون شده‌یست که با مطلق‌انگاری، می‌پندارند، جهان غرب یکسره «مقام عقل و استدلال و اتکاء بشر به‌درایت خود و داشتن ذهنی منطقی و شکاک و استدلالی است.» (ص ۱۱- گشت‌ها، چند مقاله: داریوش آشوری) و «از آنجا که اروپائیان در عصر جدید پرچمدار تفکر و شکل‌دهنده‌ی جهان بوده» (ایضاً) و انسان در تمدن جهان‌غرب، «اسم‌اعظمی است که کل ارزش‌های این تمدن از آن سرچشمه می‌گیرد... و این انسان نوعی کل، که کل صفات نوعی انسانیت در او مندرج است، دانای توانائی است که دارای اراده‌ی مختار است و همه‌چیز باید در برابر اراده‌ی او سرفرود آورد.» (ص ۱۴- ایضاً).

پرسش این است: چرا شهروندان کشورهای غربی در نظر سنجی و یا همه‌پرسی، مخالفت قاطع خود را با اعطای کمک دولت‌هایشان (جهان غرب)، به کشورهای توسعه نیافته جهان سوم، (کشورهای درگیر در آشوب و طغیان و تلاطم‌های اجتماعی و سیاسی)، اعلام کردند و در داوری خود راه خطا رفته‌اند.

این که در اصل، شهروندان کشورهای غربی حق داوری درباره‌ی سرنوشت کشورهای جهان سوم دارند، یانه، بحثی دیگر است اما، نظر به سنجی مجله‌ی آلمان غربی (اشترن - Stern) و فراندوم دولت سویس، هر دو در سال ۱۹۷۹ میلادی است که مقارن است با یکی از عظیم‌ترین و پرماجرترین بحران‌های سیاسی، اجتماعی برخی از کشورهای جهان سوم، در دوران پس از جنگ دوم جهانی. و پرواضح است که رسانه‌های گروهی (یعنی ابزار افکار عمومی سازی) جهان غرب، با چه شدت وقوت و ترفندها و شگردها و کنش‌گرایی‌هایی قبل از سال ۱۹۷۹ وقوع برخی رویدادها را در این منطقه از جهان پیش‌بینی کرده بودند! و نیز اتفاقات رخ داده در آن سال را، به وجهی که شاید و باید نتایج سیاسی مطلوب، از آن عاید شود، به «خورد» افکار «شهروندان در مقام عقل! کشورهای غربی» دادند، به نحوی که افکار عمومی مردم کشورهای که بایست علی‌الاصول دارای «ذهن منطقی و شکاک و استدلالی» باشد، در موضع منفی نسبت به کشورهای توسعه نیافته جهان سوم قرار گرفتند.

بنابراین چنانچه همان پرسش‌ها در مقطع زمانی دیگری (به‌جز سال ۱۹۷۹) برای شهروندان کشورهای غربی مطرح می‌شد و افکار عمومی مردم آن کشورها زیررگبار شوک‌های روانی-تبلیغاتی، و اخبار حیرت-آور، قرار نمی‌گرفت. بدون تردید، پاسخی جز آن چه به نظر سنجی و همه‌پرسی یادشده دادند، اعلام می‌کردند. و یعنی جناب جهان غرب که مارشال مک‌لوهان دارد، راه بهره‌گیری تأثیر گذارنده از وسائل ارتباط جمعی برای حقنه کردن طرح‌های سیاسی‌اش را هم به خوبی بلد است. و چه نیک گفته‌است، درباره‌ی نقش جادویی رسانه‌ها: (رولان بارت: «بین نام‌گذاری و قضاوت فاصله‌ئی وجود ندارد.» - هربرت مارکوز: انسان تک‌ساختی - ترجمه دکتر محسن مؤیدی- ص ۱۲۶)

۲- «میکروپروسور: [ Micro Processeur ]، یک رایانه (کامپیوتر) کوچک و کامل و برنامه‌ریز است. برنامه‌های آن بر روی یک چیپس [ Chips ] پولکی به وسعت یک میلی‌متر مربع از سیلیسیوم [ Silicium ] حک می‌شود. ماده سیلیسیوم فراوان‌ترین عنصر در طبیعت است. همراه با اکسیژن، ماسه‌های ساحلی کویری، قعر اقیانوس‌ها و قشر زمین را تشکیل می‌دهد.» (ص ۲۴۳ کتاب تکاپوی جهانی).

۳- فرانسیس رابله: [ Francis Rabliais ] - (۱۵۵۳ - ۱۴۹۴ میلادی)، نویسنده و متفکر انسان‌دوست فرانسوی

۴- میگوئل سروانتس: [ Miguel de Carvantes ] (۱۶۱۶ - ۱۵۴۷ م)، اسپانیائی، مصنف «دون کیشوت»

۵- ژول میشله: [ Jules Michelet ] - (۱۸۷۴ - ۱۷۹۸ م)، سیاستمدار و مورخ وادیب فرانسوی.

۶- هربرت مارکوز: [ Herbert Marcuse ] - (۱۸۹۸ م)، متفکر بزرگ فلسفه معاصر مغرب زمین، که در زمینه اعتقاد به مفهوم اصالت بشر (اومانیزم - Humanisme)، و نقد نظری جهان‌سرمایه‌داری، هم تراز فیلسوفان و نخبگانی چون: کارل یا سپرس - مارتین هایدگرو... است.

۷- هربرت مارکوز: انسان تک‌ساختی، ترجمه: دکتر محسن مؤیدی- (ص ۲۴ - ۱۷)

۸- آندره فوتتن [ Andre Fontain ] - یک بسترو دورو یا - ترجمه: عبدالرضا هوشنگ مهدوی - نشر نو - تهران - ۱۳۶۲، ص ۷۵.



۹ - بحران‌های بزرگ جهانی پس از جنگ جهانی دوم جهانی عبارتست از: بحران آذربایجان ایران - بحران برلن - بحران کره - بحران جنگ اعراب و اسرائیل - بحران برلن - بحران کره - بحران موشکی کوبا - بحران جنگ ویتنام - بحران افغانستان - بحران گروگان‌گیری در ایران - بحران جنگ عراق با ایران - بحران لبنان.

۱۰ - (بانگاهی سریع به سیر حوادث بیست‌سال گذشته (۱۹۶۳-۱۹۸۳) که بخشی از آن را دوره دتانت، [DETENTE] - (یک واژه فرانسه است که در اصل راحتی و آرامش معنی می‌دهد، ولی در اصطلاح سیاسی آنرا تنش‌زدائی - تشنج‌زدائی، یا حالت تفاهم و آشتی معنی کرده‌اند.) نام نهاده‌اند، می‌توان به علل بحران کنونی روابط ابرقدرت‌ها، پی‌برد. در واقع موشکی کوبا، (به گفته: آندره فونتن - زور آزمائی بین خروش‌چف و کندی! - «ص ۱ مقدمه: یک بستر و دورویا»، در سال ۱۹۶۲ که آمریکا و شوروی را تا آستانه یک جنگ اتمی پیش‌برد، ... نه فقط خطر فاجعه یک جنگ اتمی را تامدتی طولانی از میان برد، بلکه ... زمینه مساعدی برای تفاهم و نزدیکی آمریکا و شوروی فراهم ساخت. نخستین ثمره این تفاهم، امضای قرارداد منع آزمایش‌های اتمی در جو زمین و فضا و دریا در ۲۵ ژوئیه سال ۱۹۶۳ بود) - «ص ۲۱-۲۰ سقوط ۸۴، نوشته: پل‌لواتن». آندره فونتن تعبیر جالبی از تشنج - زدائی یا سومین دوره طولانی آرامش بین شرق و غرب دارد: (... فرق میان جنگ سرد و تنش‌زدائی به مفهوم امروزی آن هنوز کاملاً روشن نشده است. افلاطون در کتاب فدون می‌نویسد: «وقتی خداوند خواست دو دشمن دائمی یعنی دردولنت را باهم آشتی بدهد. دم آن‌دورا به یکدیگر گرم‌زدا!». (ص ۲ مقدمه - یک بستر و دورویا).

۱۱ - «چین هم چون هیولای دهشتناکی است که در خواب فرورفته، بهتر است، هم‌چنان در خواب باشد زیرا، هنگامی که بیدار شود، دنیا را به لرزه درخواهد آورد.» (ص ۲۰۶ - جنگ حقیقی: ریچارد نیکسون رئیس‌جمهور اسبق آمریکا - ترجمه دکتر جعفر ثقه‌الاسلامی - نقل قول تنگ‌شیائوپینگ [Teng Hsiaoping]).

۱۲ - آندره زیگفرید [Andre Sigfried]، عضو فرهنگستان فرانسه، سلف‌آقای شرایبر - کتاب روح‌ملت‌ها، [L'Amedes Peuples]، ترجمه احمد آرام -

ص، ۱۷. برهذیان‌ها و نظریه‌های تحقیر آمیز پژوهندگان و نویسندگان از ایندست. یکی از ایرانیان دانشمند: امیرمهدی بدیع، در کتاب: یونانیان و بربرها (ترجمه احمد آرام) پاسخ دقیق و شایسته داده است. ۱۳ - نامه علوم اجتماعی - از انتشارات مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی - دوره ۱ - شماره ۳، بهمن ۱۳۴۸ - ص ۱۷۶ - گاستون بوتول - ترجمه: عبدالحسین نیک‌گهر: «ناپلئون خداوند جنگ». ۱۴ - هنگامی که از «جهان غرب» سخن گفته می‌شود، سه مفهوم متفاوت، به ذهن متبادر می‌شود:

الف - جهان غرب که بخشی از قدرت جهان و بلوک‌بندی سیاسی‌ئی است، در کنار بلوک‌بندی سیاسی واژه مرکب دیگری به اسم: «جهان شرق».

ب - جهان غرب، مشعر بر مفهومی است که واژه «اروپائی آن (Occident)» است، در برابر واژه اروپائی شرق (Orient) که جهان‌بینی مارکسیسم - باماهیت فلسفی آن، و با هر تعریفی که در اثبات یا تحدید کارآمدی آن بکار رود - بخشی است از مقوله شناخت همین «جهان غرب»، و از لحاظ فلسفی و علمی تحلیل و توجیه پذیر.

ج - «غرب» به عنوان مفهومی رمزی و کنایی، در ادبیات فارسی و عرفانی ایران: (... یا مغرب به عنوان رمز ابهام، تاریکی، غروب آفتاب حقیقت، دور افتادن از حق و حقیقت و فرورفتن در ظلمت آمده است. این رمز که به مجاز از گردش روزانه‌ی خورشید و برآمدن و فرورفتن آن گرفته شده، گاه در بعضی آثار، معنای صریح جغرافیائی نیز یافته است، که اشاره به دو نوع بینش بشری دارد که سرچشمه‌ی یکی یونان است و فلسفه آن و سرچشمه‌ی دیگری سرزمین‌های آسیائی و حکمت آن.

در این معنا، شرق مظهر بینش عرفانی و دینی و توجه به باطن و دل و صفا و روشنی در پرتو تابش نور حقیقت عالم.) - «ص ۱۱ - گشت‌ها، چندمقاله: داریوش آشوری».

۱۵ - هوانورد فرانسوی (۱۹۳۶ - ۱۸۷۲م) که نخستین بار در سال ۱۹۰۹، با هواپیما از روی دریای مانش عبور کرد

- ۱۶- هوانورد آمریکائی که در سال ۱۹۲۷، برای نخستین بار، یکسره از آمریکا به فرانسه بر فراز اقیانوس اطلس، پرواز کرد.
- ۱۷- برتون وودز، کنفرانس بین‌المللی است که در برتون وودز در ایالات متحد در ژوئیه ۱۹۴۴ برای بحث درباره نظام پرداخت‌های بین‌المللی تشکیل شد. از نتایج آن تأسیس صندوق بین‌المللی پول و بانک بین‌المللی ترمیم و توسعه است.
- ۱۸- اورو دلار یا دلار اروپائی، دلارهایی است که توسط افراد و مؤسسات خارج از ایالات متحده نگاهداری می‌شوند.
- ۱۹- ایضاً، کتاب روح ملت‌ها - آندره زیگفريد - ترجمه احمد آرام.
- ۲۰- «بهترین شرقیان، به‌طور متوسط، از لحاظ کارآمدی، ارزش‌حقیق‌ترین غربیان را ندارد.» (ایضاً - روح ملت‌ها ص ۲۲۲)
- ۲۱- در نظریات جهانی ژئوپولیتیک [Geopolitik]، سیاست جغرافیائی یا بررسی روابط و تأثیر محیط و جغرافیائی سیاسی در قدرت ملی، در آغاز قرن بیستم، دانشمندی انگلیسی به نام: سر هالفورد مکیندر [Sir Halford MacKinder] - (۱۹۴۷-۱۸۶۱م)، نظریه: هارتلند [Heartland] خود را در برابر جغرافی‌دان دیگری به نام آلفرد ماهان [Alfred Mahan] (۱۹۱۴-۱۸۴۰)، مطرح کرد. ماهان معتقد بود که لازمه حکومت بر دنیا، تسلط بر دریاهاست. مکیندر: «نظریه معروف خود را این‌چنین ارائه داد: هر کس بر اروپای شرقی تسلط یابد بر ناحیه هارتلند نیز مسلط خواهد شد، هر کس بر هارتلند تسلط یابد بر جزیره جهانی مسلط خواهد شد. هر کس که بر جزیره جهانی تسلط یابد، حکومت دنیا را بدست خواهد گرفت.» هارتلند از نظر مکیندر: «شامل سراسر روسیه اروپا تا دریای بالتیک - قسمت‌های قابل کشتی‌رانی دانوب وسطی و سفلی - دریای سیاه - آسیای صغیر - ارمنستان - ایران و مغولستان است.» (اصول و مبانی جغرافیای سیاسی: دره میرحیدر - انتشارات دانشگاه تهران - ۱۳۴۷ - ص ۲۶-۲۷)
- ۲۲- [چوئن لای، اشراف زاده‌ی چینی، که توانست کشورش را از تلاطم انقلاب فرهنگی نجات دهد، با اشاره به یک ضرب‌المثل قدیمی چینی می‌گفت: - دوا بر قدرت در یک بستر می‌خواهند ولی رؤیاهای متفاوت می‌بینند] - (ص ۲ مقدمه: یک بستر و دورویا)
- ۲۳- حذف واژه (فارس) از نام تاریخی خلیج فارس، آن‌هم از سوی رئیس

- جمهوری ایالات متحده آمریکا، جز کرنش در برابر برخی رهبران سبکس کشورهای عربی، تعبیر دیگری ندارد. ای‌کاش آقای جیمی - کارتر، همراه آموزش‌هایی که از آقای برژینسکی در زمینه مسائل بین‌المللی فرامی‌گرفت، فهرست اسامی صحیح مناطق جغرافیائی جهان را نیز می‌آموخت.
- ۲۴- میکرومگاس، نام داستانی است نوشته ولتر، که از دو جزء Micro به معنی کوچک و Megas، به معنی بزرگ ترکیب شده و به مفهوم نسبی و نسبت، در ارزش نهادن بکار می‌رود.
- ۲۵- آندره مالرو [Andre Malraux] - (۱۹۷۶-۱۹۰۱م)، یکی از نامدارترین نویسندگان تاریخ ادبیات معاصر فرانسه و جهان: «مالرو، یعنی حکمت جوشان و درون‌نگر شرق و خرد و منطق تحلیل‌گر غرب، آمیزه‌ئی رضایتبخش از فرانسه و دنیا» (لوموند - نوامبر ۱۹۷۶)
- ۲۶- سن ژوست: [louis Antoine leon Sait-Just] - (۱۷۹۴-۱۷۶۷م)، سیاستمدار فرانسوی، ملهم از اندیشه‌های فلسفی قرن هیجدهم، ستایشگر «روبسپیر» [Robespierre]، خواهان یک جمهوری برابری‌گرا و پرهیزگار هوادار ترور، به گمان آن که ترور شالوده تقوا و پرهیزاست، بنای یک جمهوری آرمانی را طرح کرد که منابع اقتصادی و معنوی‌اش، باید از زمین تأمین شود. توزیع ثروت‌های ملی را میان بینوایان توصیه می‌کرد. در ژوئیه ۱۷۹۴، همراه روبسپیر فساد ناپذیر، سرش زیر گیوتین رفت - (افسانه شکسته مالرو - ترجمه حسین مهری - ۱۳۵۷ - انتشارات توس - ص ۵۸)
- ۲۷- از مقاله ماکس گالو [Max Gallo]، (سخنگوی کنونی دولت سوسیالیست فرانسه) در مرگ آندره مالرو، با عنوان: خطسیر مالرو - اکسپرس شماره ۲۹ نوامبر ۱۹۷۶ - افسانه شکسته مالرو.
- ۲۸- ژان مولن [Jean Moulin] - (۱۹۴۳-۱۸۹۹م)، میهن‌پرست و مبارز دلیر فرانسوی، که به عنوان، استاندار اورولووار [Eure-ET-Loire] در ژوئن سال ۱۹۴۰، به مقابله با آلمان هیتلری برخاست، سپس به لندن رفت و در سال ۱۹۴۳ با چتر در فرانسه فرود آمد. در سال ۱۹۴۳، در پاریس به عنوان نخستین رئیس شورای ملی نهضت مقاومت برگزیده شد و به دام گشتاپو افتاد. ژان مولن در قطاری که او را به آلمان می‌برد، در گذشت خاکستر جسد وی در سال ۱۹۶۴ به «پان‌تئون» آرامگاه جاودانگان فرانسه

منتقل شد. (افسانه شکسته مالرو: حسین مهری - ص ۴۴).

۲۹- کلام آندره مالرو - مقاله ماکس گالو.

۳۰- سلسله جنگ‌های زورمندان جهان در قرن بیستم، نخست با مبارزه روسیه تزاری و ژاپن بر سر تسلط بر نواحی خاور دور به ویژه منچوری و کره آغاز شد: «ژاپن در ۹۵ - ۱۸۹۴ با امپراتوری چین جنگید و پس از شکست قاطع آن کشور، کره و فرمز و شبه جزیره لیائوتونگ Liaotung را که در جنوب منچوری قرار دارد و شامل بندر سوق الجیشی پرت آرتور [Port arthur] است از چنگ چین بدرآورد. ولی پس از آن پیروزی روسیه، با حمایت فرانسه و آلمان، در روابط چین و ژاپن مداخله کرد و نگذاشت که ژاپن متصرفات را ضمیمه خاک خود کند...» همین امر مقدمات برخورد دو قدرت زورمند آن روزگار را فراهم ساخت تا این که سرانجام «شامگاه هشتم فوریه ۱۹۰۴ (ژاپن) ناگهان به ناوگان نظامی روس در پرت آرتور حمله کرد و جنگ را بی‌اعلان جنگ آغاز کرد...» و با پیروزی‌های پی‌درپی... «در ماه مه ۱۹۰۵ طی نبردی که در تنگه تسوشیما [Tsushima] در گرفت، ناوگان بالتیک روس را که آخرین کشتی‌های جنگی آن کشور بشمار می‌رفت، درهم شکست و از میان برد» (ص ۷-۹ کتاب اخگر انقلاب‌ها - کاوه دهگان - ۱۳۵۷).

۳۱- فرمان نانت: «فرانسویان نیمه اول قرن هفدهم که هنوز آشفتگی‌های دوره رنسانس را بیاد داشتند... جنگ و خونریزی آنان را به‌ستوه آورده و بحث‌های گوناگون درباره مسائل مذهبی روح‌شان را خسته کرده بود، دیگر دوست نداشتند که برای تفسیر کلمات، زندگی خود را پریشان سازند و حتی گروهی از هم‌وطنانشان را به گناه اعتقاد به افکاری غیر از آن چه خود بدان معتقد بودند، برباد دهند... هانری چهارم به موجب فرمانی که آن را در شهر (نانت) صادر کرد، هم‌کیشان سابق خویش را از امتیازات مدنی فراوانی برخوردار نمود [کذا] و آنان را در انجام مراسم دینی‌شان آزاد گذاشت.

هانری چهارم در آغاز پروتستان بود و از پروتستان‌ها پشتیبانی می‌نمود [کذا]. لذا فرانسویان کاتولیک علیه او سربه طغیان برداشتند و او ناگزیر شد، برای جلوگیری از جنگ‌های داخلی مجدد، از مذهب خود برگردد و به مذهب کاتولیک درآید. ولی در باطن پادشاهی آزاد فکر بود. درنامه‌ئی که از او برجای مانده، می‌گوید: - من اگر از پذیرفتن

دینی ناگزیر کردم، یا مسلمان می‌شوم، یا پروتستان.» (ص ۱۸ - ایران در ادبیات فرانسه - دکتر جواد حدیدی استاد دانشگاه).

۳۲- «جنگ‌های داخلی فلاخن، جنگ‌هایی بود که بین سال‌های ۱۶۴۸ و ۱۶۴۹ تا ۱۷۵۳ روی داد. انگیزه این دو جنگ، تفوق جوئی فئودال‌ها و اعضای مجلس بر حکومت مرکزی بود. در این تاریخ لوئی چهاردهم بیش از ده سال نداشت، و امور دولت زیر نظر نایب‌السلطنه ملکه مادر [Anned' Autriche]، اما با تدبیر و کفایت مازارن [Mazarin] اداره می‌شد.» (ایضاً: ایران در ادبیات فرانسه - ص ۱۹).

۳۳- «اصولاً تا اواخر قرن پانزدهم میلادی، فرانسویان همه مسلمانان را عرب می‌خواندند، ولی از اوایل قرن شانزدهم که ترکان عثمانی امپراتوری بزرگی را پی‌ریزی کردند و قدرت عظیمی در برابر کشورهای مسیحی پدید آوردند، فرانسویان جای اعراب را به ایشان دادند. تا آن که در طول قرن هفدهم ملیت‌های مختلف اسلامی را از یکدیگر باز شناختند.» (ایضاً - ایران در ادبیات فرانسه - ص ۷).

۳۴ - ایران در ادبیات فرانسه: دکتر جواد حدیدی، استاد زبان و ادبیات فرانسه - انتشارات دانشگاه - ص ۵

۳۵- کتاب يك بستر و دورویا - ص ۵۸۱